

۱-۵	فصل اول
۶-۷۱	فصل دوم
۸۱-۹۲	فصل سوم
۹۳-۱۰۴	فصل چهارم
۱۰۵-۱۱۶	فصل پنجم
۱۱۷-۱۲۸	فصل ششم
۱۲۹-۱۴۰	فصل هفتم
۱۴۱-۱۵۲	فصل هشتم
۱۵۳-۱۶۴	فصل نهم
۱۶۵-۱۷۶	فصل دهم
۱۷۷-۱۸۸	فصل یازدهم
۱۸۹-۲۰۰	فصل بیستم

# پایه کار

مجله ماهیانه ادبی، علمی و تاریخی

مدیرمسئول

تجسس قبال

اول مانع عمده در راه کسی که بخواهد از این کتابخانه‌های عمومی استفاده کند

متن آنها

مخصوصاً

از جهت

مطلب توجه

ع نبود.

ر می‌کنیم

شماره بهمین

دا

مشهور

این قبیل

در شیر

معدالدین

ارسی را

زیست

ویست

ر چیست

اور چیست

د کیست

مگر است

هور است

خور است

ه شراست

یفر است

گستر است

(ار)

فهرست مندرجات

۵-۱	کتابخانه‌های عمومی در طهران
۱۷-۶	تاریخ روزنامه نگاری در ایران
۲۴-۱۸	عشایر خوزستان
۳۸-۲۵	قاضی حمیدالدین بلخی
۵۶-۳۹	میرزا محمد رضا کلهر
۶۱-۵۷	سرسکه اشرف افغان
۷۴-۶۲	خطابه بوفن
۷۸-۷۵	مکتوب از لندن
۸۰-۷۹	مطبوعات تازه

ازلی و سابقاً انوری بعنوان چهار کدوین و منظوم ساخته بوده و دیگر  
کافی بخارانی برای کت  
هر ما در اینجا عیاضل میکنیم

داستان چهار کدوین از اوایل سده هجری  
بر رخت و پردیسه برادر بزرگش  
گفتا چنار عمر من اکنون بود دوست  
این کاهلی بگوی که آخر زهر چیست  
کثرت نه روز جنگ و نه هنگام دور نیست  
آنکه شود بدید که نامرد و مرد کیست  
کافی بخارانی  
ازی شبان ز شیر گرفتن توانگر است  
هر رفتی بخلق که شیر مطهر است  
اینک بگویمت که دلت نیک غمخور است  
فریاد کردخواج که چه شور و چه شربت  
کاین خاک توده خانه پاداش و گرفتار است  
شد جمع و میل داشت و چنین گفته گشتار است  
(پادشاه)

شماره  
دی ماه  
مسا  
سابقاً  
و هرا  
استفاد  
رحمت  
که ام  
مقشو  
انتقا  
مردم  
کتابت  
دانش



# یادگار

دی ماه ۱۳۲۳ فوریه - مارس ۱۹۴۵ ربيع الأول - ربيع الثاني ۱۳۶۴

سال روز

## کتابخانه‌های عمومی در طهران

غرض مادر طی این مقاله شرح و تفصیل آن کتابخانه‌های عمومی نیست که سابقاً در ایران در مدارس و مساجد شهرهای بزرگ مثلری و ساوه و بلخ و بخارا و هرات و سمرقند و امثالها وجود داشته و طلاب علم و ادب بدون مزد و منت از آنها استفاده و استنساخ میکرده و بروان واقفین و بانیان این مؤسسه‌های پر خیر و برکت رحمت میفرستاده‌اند بلکه مقصود ما در اینجا اشاره بوضع ناگوار کتابخانه‌هایی است که امروز در ایران بخصوص در طهران بنام کتابخانه‌های عمومی موجود است و بعلمت مغشوش بودن وضع اداری و خود خواهی بعضی از متصدیان آنها چنانکه باید قابل انتفاع نیستند و از هیچ جهت بامثال خود در ممالک متمدنه امروزی عالم شباهت ندارند. مهمترین کتابخانه‌های عمومی که در شهر طهران موجود است و کم و بیش مردم میتوانند تحت شرایط و قیودی از آنها استفاده کنند عبارتست از کتابخانه ملی و کتابخانه مجلس و کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید یا باصطلاح جدید تر کتابخانه دانشکده معقول و منقول.

اول مانع عمده در راه کسی که بخواهد از این کتابخانه‌های عمومی استفاده کند



آنکه هیچیک از آنها فهرست جامع کاملی از کتب خطی و چاپی ندارند و آنچه نیز تا کنون بنام فهرست برای این سه کتابخانه بطبع رسیده کامل و تمام نیست حتی صورت صحیحی از آنها بشکل اوراق متحرک و مرتب بترتیب الفبا در این کتابخانه ها بوضع کتابخانه های عمومی دنیا وجود ندارد که طالب کتابی پس از یأس از مراجعه بفهرستهای منظم چاپی لا اقل از روی آنها نام مؤلف یا کتابی را که بمطالعه آن محتاجست آنرا در روی ورقه ای یادداشت کند و بر طبق آنها آنرا از مأمورین تهیه کتب بخواهد.

از این گذشته غالب متصدیان نقل و تحویل کتب آن ممارست و اطلاع وسیعی را که لازمه مأموریتشان است ندارند تا لا اقل بقدرت حافظه و کثرت تمرین کار فهرست و اوراق نماینده کتب موجود را بکنند و اگر دلشان خواست کتابی را که طالب آن میخواهد و در فهرستهای ناقص یا اوراق نماینده نمی یابد فوراً بیاورند و باو تحویل دهند و موجب سرگردانی و اتلاف وقت او نشوند.

مضحک تر اینکه گاهی در بعضی از این کتابخانه ها نام و نشانی کتابی در فهرست یا اوراق نماینده هست ولی چون طالب آنرا میطلبد کتاب را باین عنوان که نیست یا روی میز مطالعه رئیس یا بامانت پیش فلان کس است باو نمیدهند. پس از تحقیق معلوم میشود که یا کتاب واقعا مفقود شده یا آنکه بعلت بی نظمی در محلی که جای آن نبوده است رفته و بهمین جهت باز یافتن آن مشکل شده است.

همه میدانیم و در ممالک دیگر دنیا که کارهای آن بر اساس و نظمی متین مبتنی است و کار بکار دان سپرده شده است دیده ایم که قصد اصلی و نیت واقعی دولتها و خیر خواهانی که بتأسیس کتابخانه های عمومی اقدام کرده اند هیچ چیز دیگر نبوده است جز تهیه وسائل سهل و ارزانی جهت تعمیم معرفت و برداشتن بارگران مخارج و زحمت ازدوش کسانی که بکتاب و مطالعه علاقه دارند و بعلت دست تنگی یا محال بزدن تهیه همه کتب و اسناد قدیمی و منحصر بفرد فراهم آوردن همه اسباب کار برای ایشان مقدور نیست. اگر کتابخانه های بنام کتابخانه های عمومی در محلی وجود داشته



باشد و بعلمت بی نظمی یا اشکال نراشی یا حسادت متصدیان کسی نتواند بسهولت و بی زحمت از آنها فایده بردارد و کتابخانه جز، جلال و از اسباب تعینات و خود فروشی کسانی باشد که از طرف دولت یا متولیان وقف با دارة آنجا گماشته شده اند کتابخانه از جنبه عمومیت می افتد و آن خیر و برکتی که دولت یا واقف از تأسیس و اهداء آن بعموم منظور داشته است بعمل نمی آید.

از عجایب کار متصدیان این کتابخانهها مقرراتی است که این آقایان برای مطالعه و استنساخ از پیش خود وضع کرده و با اعمال آنها تا حدی سد راه افاده و استفاده عمومی شده اند مثلاً در یکی از این کتابخانهها از هر کس که آنجا برای مطالعه می رود گواهی نامه حسن اخلاق، میخوانند. معنی این کار این است که بیچاره محصل یا طالب علمی که میخواهد برای مراجعه بیک کتاب یا برداشتن یک یادداشت با نجا رجوع کند باید یکی دو روز عمر خود را در کلاتری یا اداره آگاهی یا جایی دیگر تلف نماید تا آن ورقه را که آقایان میخواهند تحصیل نماید.

این عمل علاوه بر آنکه موجب تلف کردن وقت مردم و سرگردانی ایشان است توهینی است نسبت باخلاق عمومی. اگر آقایان از آن بیم دارند که کسی کتب نفیسه کتابخانه را بر باید باید بر مراتب مواظبت و دقت خود در نظارت بیفزایند و بی سبب کسی را که برای مطالعه بمؤسسه ایشان مراجعه میکند ذاتاً نادرست نپندارند مثل اینکه هر کس آن ورقه کذایی حسن اخلاق را نداشت نادرست است و هر کس که اثر با و سائیلی که میدانیم بدست آورد معصوم و از هر گونه دست درازی و تخطی مصون خواهد بود.

عجیب تر از این شرحی است که کتابخانه مجلس چاپ کرده و در پشت نسخه های خطی خود چسبانده باین مضمون که رو نویس کردن و یادداشت برداشتن از روی این نسخه ها برای همه کس ممنوع است!

نمیدانم این آیین زشت از دماغ علیل که تراویده و چرا تا کنون هیچکس بفکر برداشتن آن نیفتاده است. پس کتابخانه عمومی یعنی چه؛ اگر کسی نتواند



کتابی خطی را استنساخ کند یا از آن یاد داشتهائی بردارد یا آنرا بچاپ برساند پس فایده این نوع کتاب چیست و دانشمندی که میخواهد کتابی را تصحیح و مقابله و طبع کند و راهی جز مراجعه بکتابخانه های عمومی ندارد باید چه راهی اختیار نماید؟ تمام کتابها از نوع قصه و داستان نیست که تنهاییک خواندن بیرزد یا همه کس آن حافظه را ندارد که از خواندن یک کتاب بیک بار آنرا بحافظه بسپارد و همه وقت از محفوظات خود استمداد کند و انگهی بحافظه چه اطمینان است و کسی که با تحقیقات و تتبع سروکار داشته است میداند که گاهی برای یافتن صورت حقیقی یک کلمه باید عین چندین نسخه را دم دست داشت و مدتها همه اشکال آنرا با یکدیگر مقابله کرد تا بنتیجه مثبتی رسید و این کار اگر شخص عین نسخه ها یا عکس آنها یا سواد دقیقی از آنها را پیش چشم خود نداشته باشد ممکن نیست.

نه اینکه این قبیل مقررات در هیچیک از آن کتابخانه های عمومی دنیا معمول و مرعی نیست بلکه در این مؤسسه ها هر چه را خلاف آنست مجری داشته اند تا کار مطالعه کنندگان و مراجعین بکتاب آسان تر شود.

در این کتابخانه ها نه تنها استنساخ و یاد داشت برداشتن از روی نفیس ترین و نادرترین نسخه ها کاملاً آزاد است بلکه هر مطالعه کننده ای با اینکه «ورقه حسن اخلاق» نیز بکسی ارائه نداده میتواند بعکس مخصوص کتابخانه نمره کتاب را بدهد و بعد از دوسه روز عکس یک کتاب خطی دوپست سیصد صفحه ای را باقل قیمتی که ممکن باشد (صفحه ای یک ریال و نیم الی دو ریال) از او تحویل بگیرد. بالاتر از این بگوئیم اگر مثلاً شما که در پاریس در کتابخانه ملی آن روزها بکار مطالعه و تحقیق مشغولید فلان نسخه خطی منحصر بفرد کتابخانه ملی آلمان یا انگلیس یا هلند را برای کار خود بخواهید در خواستی در این باب بعنوان ریاست کتابخانه پاریس مینویسید و او آن نسخه عزیز نادر را باعتبار خود از برلین یا لندن یا لیون یا مانت میخواند و هر چند روز که مورد احتیاج شما باشد تحت اختیار شما قرار میدهد یا اینکه بخرج شما عکسی از آنرا میخواند و بشما میدهد. لابد اعمال و رعایت این قبیل مقررات و نظامات مستحسن است که فضلی اروپارا در راه تحقیقات و تتبعات خود معاونت میکند و اسباب کار ایشان را باسان ترین و ارزانترین و جوه در اختیار آنان مینهد و ایشان هم بالتیجه بانجام دادن آن همه کارهای دقیق و کامل توفیق حاصل میکنند.



وقتی نگارنده این سطور با یکی دیگر از همکاران محترم مم بیکی از رساله‌های خطی محفوظ در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار احتیاج پیدا کردیم و دستور دادیم که از روی آن برای مادر همان محل کتابخانه کسی نسخه ای بردارد و میدانستیم که این کار صدها سابقه نیز داشته است، کتابدار مدرسه نمیدانم بچه علت پس از آنکه فهمید که این کتاب برای ما استنساخ میشود از این کار جلو گیری کرد. علت را از او پرسیدیم بهزار و یک بهانه نامربوط تو تسل جست، با اینکه در رفع همه معاذیر و بهانه‌های مشارالیه کوشیدیم عاقبت نگذاشت این کار صورت عمل بگیرد، پس از آنکه با ولیای امور اداری آنجا گله‌ای از این بابت کردیم ایشان در طی نامه ای باین شکل مضحك جواب نوشته اند: «باید خاطر شریف مستحضر باشد بعضی نسخه‌های نایاب منحصر را خود جناب عالی هم داشته باشید بکسی نخواهید داد نسخه بردارند زیرا ارزش انحصاری خود را از دست میدهند و دیگر نمیتوان گفت این کتاب نسخه منحصر بفرده مخصوص است بکتابخانه هر گاه کتابی که میخواستید نسخه بردارید از این قبیل بود البته تصدیق میفرمائید حق داشته اند مطابق نظامات کتابخانه مانع شوند...»

نگارنده هنوز نمیدانم که چنین قید و شرطی در وقفنامه مرحوم سپهسالار که این مدرسه و کتابخانه را برای خیر عموم بجا گذاشته هست یا نیست ولی ظن غالبم اینست که چنین شرطی در آن وقفنامه نباشد و این نظامات کتابخانه ساخت خود آقایان است و هر جا و بهر شکل هم که بخواهند آنرا تفسیر و تعبیر خواهند کرد.

اینکه میگویند که نگارنده هم اگر نسخه‌های نایاب داشته باشم بکسی نخواهم داد از روی آنها نسخه بردارند نسبت نا روائی بمن داده اند که بهیچوجه حقیقت ندارد زیرا که امثال نگارنده که عمر خود را در راه طبع و نشر و اشاعه همین قبیل نسخه‌های نادر نایاب گذرانده ایم از راه تفنن یا جلب منفعت یا خود نمائی باین کار علاقه نداریم بلکه غرض اصلی ما این است که این قبیل نسخ نادر نایاب که ملک من و اولیای کتابخانه‌ها نیست بلکه ملک حقیقی مؤلفین آنها و جز، سرمایه معنوی قوم ایرانی خصوصاً عموم افراد حقیقت طلب در دنیا است در زوایای فراموشی و گمنامی نماند و حال که یکی تصادفاً بوجود و اهمیت یکی از آنها پی برده در معرفی یا طبع و نشر آن اقدام کند تا هم مجهول معرفی و مشخص شود و هم خیر آن بهیچبرسد و باین عمل از زوال آن که بعلت انحصار نسخه و بی نظمی کتابخانه‌های عمومی ما همیشه بیم آن باقیست جلو گیری شود.

سازند پس  
له و طبع  
ماید؛ تمام  
ن حافظه  
حقوقات  
سرو کار  
ین نسخه  
نی رسید  
ش چشم  
معمول  
د تا کار  
ترین و  
نه حسن  
را بدهد  
یمتی که  
الاتر از  
طالع و  
یا هلند  
نویسید  
بخواهد  
بخرج  
مقررات  
معاونت  
ن مینهد  
یککنند.



## تاریخ روزنامه نگاری در ایران

در شماره سوّم مقاله ای بعنوان: «نخستین روزنامه فارسی چاپی در ایران» منتشر کردیم و گفتیم که اولین شماره چنین روزنامه ای بتاريخ دوشنبه ۲۵ محرم سال ۱۲۵۳ بتوسط میرزا صالح شیرازی بچاپ سنگی در طهران منتشر شده و آن روزنامه که ماهی يك بار انتشار می یافته اسم مخصوصی نداشته و آنرا بعنوان «اخبار و وقایع دارالخلافه طهران» منتشر می کرده اند و نیز گفتیم که اصطلاح «روزنامه» جدید است در آن ایام روزنامه را «کاغذ اخبار» می گفتند که ترجمه تحت اللفظی «نیوز پی پر» انگلیسی است.

فاضل محترم آقای حاج محمد آقا نخجوانی که در شماره پنجم ذکر خیر ایشان آورده شده از راه مرحمت دوسند مهم راجع بتاريخ روزنامه نگاری در ایران برای ما ارسال فرموده اند که ما در این شماره یکی از آنها را با اظهار تشکر از این عنایت شامل ایشان منتشر می سازیم.

این دو سند که برای معرفت تاریخ نشر روزنامه در ایران هر دو از اسناد معتبر و قابل استفاده است یکی با اصطلاح امروز «فوق العاده» یا «طلیعه» همین روزنامه ایست که میرزا صالح شیرازی در ۲۵ محرم ۱۲۵۳ انتشار داده و تاریخ آن «عشر آخر رمضان المبارک ۱۲۵۲» یعنی قریب سه ماه قبل از صدور اول شماره روزنامه میرزا صالح است و احتمال کلی دارد که بین نشر این طلیعه و روزنامه میرزا صالح باز هم دوسه شماره ای از همین قبیل منتشر شده باشد چه این طلیعه چنانکه ملاحظه میشود فقط اعلان نشر روزنامه ای در آینده نیست بلکه خود حکم يك شماره روزنامه ماهیانه را دارد.



سند دیگر که تاریخ آن جمعه پنجم شهر ربیع الثانی ۱۲۶۷ است اعلامیه ایست که از طرف مرحوم میرزا تقیخان امیر کبیر بعنوان طلبه «روزنامه وقایع اتفاقیه» انتشار یافته و عین آن در شماره اول آن که همین تاریخ را دارد بطبع رسیده است و چون آن یک بار چاپ شده ما دیگر از نشر آن خودداری میکنیم.

اما سند اول که عین آن ذیلاً نقل میشود اصلاً در دو صفحه یک ورقی بزرگ بشکل اعلان بخط نستعلیق خوش بچاپ سنگی بطبع رسیده و چنانکه ملاحظه میشود انشاء آن نیز درست و سالم و نمونه خوبی است از فارسی منشیان آن عهد و تقریباً هیچ غلط انشائی و املائی در آن دیده نمیشود. این است سواد آن طلبه:

اعلام نامه ایست که بجهت استحضار ساکنین ممالک

محرورسه ایران قلمی و تذکره مینماید

برای صوابنمای ساکنین ممالک محرورسه مخفی نماند که همت ملوکانه اولیای دولت علیه مصروف بر این گشته است که ساکنین ممالک محرورسه تربیت شوند و از آنجا که اعظم تربیت آگاه ساختن از کار جهان است لهذا بحسب حکم شاهنشاهی کاغذ اخباری مشتمل بر اخبار شرقیه و غربیه در دارالطباعة ثبت و باطراف و اکناف فرستاده خواهد شد اما اخبار شرقیه عبارتست از عربستان و اناتولی و ارمن زمین و ایران و خوارزم و توران و سبیر و مغلستان و تبت و چین و ماچین و هندوستان و سند و کابل و قندهار و گنجه و مکران و اخبار غربیه عبارتست از اخبار یورپ و یافرنکستان و افریقا و امریکا باینکی دنیا و جزایر متعلقه بآنها، مختصرأهر آنچه طرفه بوده و تازگی داشته و استماع آنها مورث آذای و دانش و عبرت اهالی این مملکت خواهد بود ماهی یک مرتبه در دارالطباعة ثبت و بهمة ممالک انتشار خواهد نمود؛ اکنون همین قدر اظهار میشود که برهمة طبقات خلق لازم است که بمفاد کن فی زمانک مثل اهل زمانک بنهجی در رفتار و کردار خود قرار و مدار دهند که عامه خلق از آن قرار زندگی میکنند و از آن طریق رفتار و انحراف نوزند تا آسودگی و راحت یابند اولاً بشاهزادگان و مطلق اولاد و احفاد خاقان مغفور اعلام میرود و این معنی ظهوری



دازد که بعد از قضیه خاقان مغفور الی حال تحریر که عشر آخر شهر رمضان المبارک سال یک هزار و دو بیست و پنج و دو هجریست شاهنشاه اسلام پناه بقدر خر دلی در مقام دل آزاری ورنجش خاطر هیچیک بر نیامدند و گذشت و عفوهای ملوکانه در ماده هر یک از ذکور و اناث فرمودند، اموال بی شمار ایشان را در شمار نیاوردند، در نقد و مال آنها طمعی نکرده اند، هر کس هر چه را مالک بود در تصرف داشت و بکراهات مخرمان صدق بیان بعرض شهریار عدالت آثار رسانیدند که قریب بیست کرو در نقد و جنس را متصرفند بعلاوه جمعی کثیر از نسوان بازیگر مبلغی خطیر اسباب طلا و جواهر گرانبها و آلات نقره و اجناس نفیسه بطریق غاریت و رسم امانت بتصرف آورده مخفی نموده اند البته چنین اموال را بایست تسلیم پیشکاران دولت علیه نمایند ولیکن خسرو عدل پرور از علوه مت خسروانی التفات بعرض آنها ننمودند با وجود اطلاع بر حقایق احوال و اوضاع رجال و نسوان دیناری از مستمری ایشان نکاستند بعلاوه هر کراملکی بود بخود او واگذار نمودند و بتیول او مقرر فرمودند و همچنین وقتی چند نفر از اولاد مرحوم فرمانفرما بولایات دور و نزدیک رفتند، التفات شاهنشاهی شامل حال ایشان شده موجب وجیره بجهت هر یک بر قرار نمودند، ایشان نیز بالتفات شاهنشاهی امیدوار شده بعضی بمکه معظمه و برخی بعبات عالیات و جمعی بوطن مألوف مراجعت نمودند، بلی اگر تفاوتی در اوضاع بعضی روی داده از این است که بکیفر کردار و سزای اعمال گرفتار آمده اند و آن این است که از هیچگونه امری از معاصی و قبیح اجتناب نداشتند خاصه در او اخر عهد خاقان مغفور که بر تعدی مردمان افزودند و جمعی از نوکران خود را براه زنی و ایذاء مترددین مأمور میساختند، چون درین عهد فیروز از جمیع اعمال قبیحه ممنوع شده اند انشاء الله تعالی پس ازین قدر راحت ولذت نیکنامی و سلامت را دریافته با سودگی و رفاه زندگانی کرده و بسعادت ابدی قرین گردند ثانیاً بهلما و فضلا و اشراف بلاد اعلام میرود که املاکی که در سنوات گذشته از مغضوبین بضبط دیوان آمده در این دو سال محض تفضل و رضای جناب باری املاک مزبور را کلاً و طراً بتصرف مالکین و وارثین دادند و هر یک از فضلا



و اشراف که شرفیاب پیشگاه حضور گردید مبلغی بر وظایف ایشان افزودند و هر کرا ملکی بود بعوض مستمری بتیول دادند از آنجمله املاک جمعی که تعداد آنها بدین مختصر ننگنجد تخمیناً زیاده از يك كرور قیمت آنهاست که بایشان بخشیدند و نیم کرور هم بعموم اعزّه تیول مرحمت فرمودند و قرار آنکه ده يك خراج هر ملك را برسم وظیفه بارباب استحقاق بدهند که همه طبقات راضی و شاکر بوده و اگر فرضاً کسی نگران باشد باب عرض باز است و کسی مانع عرض نشود و عرایض عموم خلق در حضور سلطان عادل خوانده میشود و جواب همگی صادر میگردد، بعد از این هر کدام از رعایا و ساکنین ممالک محروسه را دردی باشد اولاً ببزرگی که از جانب شاهنشاهی ناظم آن مملکتست بعرض مطلب پردازد اگر حاکم داد خواهی نمود عرایض خود را بدیوانخانه شهریاری فرستد که همیشه آن بهشت عدن را ابواب عدل باز است، سفرأ و حضراً عامه رعایا را در آن بارگاه بار و بجهت نظم مهام خلائق جمعی از مقربان در گاه در آن مأمّن مقیم اند و انجام حوائج محتاجین را سرتا پا رضا و تسلیم چنانچه از مقیمان حضرت حاجت روانگشت و از همه جا و همه کس مایوس و ناامید آمد و بدردش علاجی نشد در آن حالت بخدمت جناب حاجی میرزا آقاسی شتابد و مطالب را معروض دورد و اشخاصی که بخدمت آن جناب رسیده اند لازم است که اجمالاً معرفتی باحوالشان بهم رسانند، از بدو دولت علیه جناب معظم الیه قبول هیچ لقب و منصبی را نکرده و نمیکند و وجود شریف را وقف انجام مرام مردمان فرموده اند، خیر خواه بزرگان خدامایل بضرر احدی نمیشوند غمخوار فقرا و عجزه و مساکین اند و از غایت ارادت و صداقتی که در خدمت شاهنشاه دارد اوقات شبانه روزی خود را صرف محامد ذات سایه خدا و اجرای شریعت غراء و نظم مهام دولت اسلام و ترتیب اسباب و اسلحه سواره و نظام و آبادی بلاد و تعمیر خراب و احیای قنوات و تقویت دین مبین و حمایت دولت متین و حوائج مسلمین می نماید هر کرا دردی و اندوهی باشد در خدمت آن وجود شریف عرضه دارد حاجت خود را بی منت بر آورده بیند، غنی و فقیر، گدا و امیر را تفاوت ننهد اگر کسی را در

ن المبارک  
لی در مقام  
در ماده  
اوردند ،  
ف داشت  
ت کرور  
باب طلاو  
ر آورده  
دولیکن  
ر حقایق  
ر املکی  
از اولاد  
ال ایشان  
هنشاهی  
راجعت  
کردار  
عاصی و  
فزودند  
ن درین  
راحت  
ت ابدی  
سنوات  
جناب  
ز فضلا



تقرات اخیره شکمی باشد راه امتحان هم باز است و این معنی در نظر از باب بینش  
 میرهن باشد که پادشاه اسلام خلدالله ملکه از روی رأفت و مروت و عدالت با کافه  
 ناس معامله میکنند و آنچه اسباب راحت و آسودگی خلق خداست طالب اند، درین  
 سال که بسان سپاه نظام و غیر نظام پرداختند قریب یک صد هزار نفر از سپاه رکابی  
 و مأمور خراسان و یزد و کرمان و فارس و عراق و کرمانشاهان و قلمرو آذربایجان  
 و مازندران و استرآباد و متوقف دارالخلافه بحساب آمده تنظیم ولایات شرقیه منظور  
 بود و بجهت وقوع حادثه و بادر خراسان تأدیب طایفه ترکمانیه الزم آمد چرا که  
 طایفه مزبوره نه دانا بطریقه خدمت و اطاعتند و نه از رسوم نو کروی و رعیتی آگاه اند  
 برای تنبیه گو کلان و يموت عزم گرگان و ملاحظه اما کن مزبور فرمودند نظمی  
 بامور آنها دادند و جمعی از خانواری گو کلان را برسم گروی باعیال و اطفال آنها  
 کوچانیده بدارالخلافه آوردند و چون بحسب آب و هوا و چمن و جنگل و محل زراعت  
 گرگان امتیاز دارد دو طایفه از طوایف ایلات ایران را محض عنایت مقرر فرمودند  
 که در اما کن مزبور توقف و در نهایت رفاه زندگانی کنند پس ازین موکب همایون  
 بسوی دارالخلافه بسبک عنان آمد و در سلخ شهر شعبان المعظم در دارالخلافه نزول  
 اجلال فرمودند و نیز بخصوصه بارباب هنرو اهل حرفت و صنعت یقین باشد که درین  
 خجسته عهد بهای کالای خدمت و صنعت بالا گیرد و بازار هنروران رواج پذیرد و  
 زحمت هیچ هنرمند و صنعتگر ضایع و باطل نشود و هر کس خدمتی کند که متضمن  
 سود دولت علیه باشد از مکارم و انعام خسروی بهره یاب خواهد گشت میرزا  
 زین العابدین تبریزی که از هنروران روزگار است کاغذ گرخانه ساخته سال قبل از  
 خزانه عامره اخراجات باو رسیده بفرنگ رفت و یحتمل در این سال ماهوت خلیجان  
 تبریزی که الحال برمه میشود بطوری ترقی کند که رخوت عموم ناس از آنجا بعمل  
 آید و همچنین کاغذ بنحوی بیرون آید که از کاغذ خارج مستغنی شویم و اهل صنایع  
 و هنروران هر شهر که بخاک پای مبارک مشرف شده اند بالمشافه مشاهده نمودند و الحال  
 بسایرین اعلام میرود که هر که باوجه اختراع کرد که متضمن منفعتی باشد پارچه



مزبور را بحضور اولیای دولت آورد حکم محکمی باو مرحمت میشود که از خراج دیوانی معاف باشد و بفرز او کسی مباشر آن کار نشود، عالیجاه حاتم خان جبه دار باشی که وحید عصر است فشنگی تتبع که بهترین اسباب حربست و در ازاء آن نشان دولتی با انعام و خلعت باو مرحمت شد، بریاری نام که یکی از استادان باروط سازی ایتالیاست باروطخانه ساخته که با چرخ آبی باروط میکوبد و باروطی که از آنجا بعمل میآید مثل باروط فرنگست نشان مرصع شیروخورشیدی باو مرحمت شده عالیجاه محمد علیخان قورخانچی باشی که از تربیت یافتگان ولیعهد مغفور است و بجهت کسب و هنر بفرهنگ رفته خاصه در امر توپخانه و قورخانه و چرخها ماهر شده الصال دستگاه توپ ریزی توپخانه و چرخ توپ سوراخ کنی ساخته که روزی یک عراده توپ ریخته بچرخ سوار کند عالیجاه مستر لائین مهندس انگلیسی لوله ترتیب داده که در آن لوله بتوسط مثقب زمین را حفر کرده بقدر لوله مرقومه آب از زمین بیرون می آورد. عالیجاه سعیدخان مسیحی مدتها اوقات صرف معدن نموده سه سالست در قراجه داغ معدن مسی بیرون آورده سال گذشته دو توپ شش پوند از همان معدن مس ریخته و بچرخ بسته برسم پیشکش بنظر شاهنشاهی رسانیده و در ازاء آن قریه شیخدر میانج را که یک هزار و پانصد تومان مداخل اوست بتیول مرحمت فرمودند و هشتاد و چهار عراده توپ بمقاطعه فروخت که تا شش ماه دیگر بسر کار شاهنشاهی سپارد، عالیشان جعفرقلی بیك افشار را ولیعهد مرحوم بروسیه فرستاده در معادن سمیریه کار کرده ماهر آمده کنون در معادن نایبج مازندران گلوله میریزد، سال قبل یکصد هزار گلوله چرخی ریخته بتوپخانه فرستاد، چند نفر معدن چی انگلیسی هم آمده اند که در معدن آهن آب کنند و اسباب بریزند معلوم نیست که در معادن آذربایجان کار کنند یا مازندران الحال یک نفر استاد شکر ریز ضرور است که شکر مازندران را تصفیه کند و نیز یک نفر استاد نیل ریز که در کارخانه نیل ریزی شوشتر نیل بریده بسازد و بهر یک بعد از انجام خدمات و وظیفه مرحمت میشود که ابدأ محتاج نشوند و نیز حکم شاهانه صدور یافته که حکام ممالک تا شب عید نوروز آینده حساب سالیانه خود را

شماره ۷  
ب بینش  
ت با کافه  
ند، درین  
اه رکابی  
ذربایجان  
به منظور  
چرا که  
آگاه اند  
ند نظمی  
فال آنها  
زراعت  
ر مودند  
بهمایون  
لغه نزول  
که درین  
پذیرد و  
متضمن  
ت میرزا  
ل قبل از  
خلیجان  
انجام عمل  
ل صنایع  
ندو الحال  
د پارچه



تمام نمایند که ابتدای سال نو در ولایات باقی نماند و هر که در مال دیوانی مسامحه ورزد هرچه باو رسد بجهت قصور در خدمت اوست و بسرحد نشینان و حکام همه ولایات احکام ضدور یافته که با ولایات جوار بطریق رفق و وداد رفتار نموده با مسافرین و مترددین و تجار و رعایا کمال سلوک و رعایت را بجا آرند و بنهایت حرمت و عزت رفتار نمایند و هر یک همه اسباب و آلات حرب و اسلحه و تدارک دفاع را آماده داشته و بدون سبب با کسی مناقشه نکنند و در خصومت و منازعه احدی سبقت نورزد و این معنی نیز معلوم باشد که ماهی یکمرتبه اخبار و مطالبی که متضمن منافع و آگاهی و بینائی خلق باشد در دارالطباعة انطباع و بهمه ممالک محروسه فرستاده خواهد شد.



چون در اینجا بحث از تاریخ روزنامه نگاری در ایران پیش آمده باینجا باینکه در این باب دیگر از این موضوع را هم در ذیل همین مقاله بیاوریم تا بتدریج اطلاعات و اسنادی که بکار تاریخ روزنامه و چاپ در ایران میخورد در یکجا فراهم آید و کار کسانی که در آینده میخوانند در این خصوص رساله یا کتابی بنویسند آسان شود.

مطلبی که در اینجا میخوانیم بآن اشاره کنیم راجع است بتاریخ نشر یک روزنامه بدو زبان فرانسه و فارسی که آنرا حاجی میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی در تاریخ ۱۲۹۲ قمری در طهران بدستیاری یکنفر مهندس بلژیکی تأسیس نموده و ضمناً چون آن مهندس بلژیکی بتشویق مرحوم سپهسالار طرحی نیز برای راه آهن سرتاسری ایران کشیده و پیشنهاد کشیدن آنرا بناصرالدین شاه داده بوده است باین طرح او نیز در همین مقاله اشاره ای می کنیم تا از این راه هم بشناساندن سابقه تمدن جدید در ایران کمکی شده باشد.

مرحوم حاجی میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی بانی مسجد سپهسالار و کاخ دارالشورای ملی یکی از منورالفکر ترین رجال دوره قاجاریه و از جمله کسانی است که بعد از مرحوم میرزا تقیخان امیر کبیر بیش از هر کس در راه اصلاح



اوضاع خراب ایران و وارد کردن اصول جدید تمدن و ترقی در این کشور کوشیده است. در سفر اولی که ناصرالدین شاه بتشویق او باروفا کرد (از صفر ۱۲۹۰ قمری تا رجب همین سال) این وزیر با تدبیر شاه را بخريد و تهيه بسياری از وسایل تمدن جديد و آوردن آنها بایران واداشت. از آن جمله در حین اقامت در استانبول (ربیع الثانی ۱۲۹۰) باشاره او شاه در این شهر چاپخانه ای سربی با حروف عربی و لاتینی خرید و بایران آورد.

از جمله کسانی را که در این مسافرت مرحوم سپهسالار بایران جلب نمود مهندسی بلژیکی بود بنام بارون دونورمان که سالها در خدمت راه آهن دولتی بلژیک کار کرده بود و در این زمینه اطلاعات کافی داشت.

غرض مرحوم سپهسالار از استخدام این مستشار یکی جلب نظر او بود در باب طرح راه آهن ایران که سپهسالار بانجام آن علاقه ای مفرط نشان میداد دیگر استفاده از زبان دانی و معلومات علمی او در راه بردن طرحهای دیگری که سپهسالار مرحوم در باب بیدار کردن هموطنان داشت.

اما از بدبختی همینکه شاه پس از مراجعت برشت رسید بعلت غوغائی که بتحریرک خارجیان و بدست بعضی از شاهزادگان و علما برضد سپهسالار در ایران برپا شده و بر اثر انتشار شرایط امتیازنامه «رویتره» که مرحوم سپهسالار نسنجیده آنرا یکی از اتباع انگلیس داده بود شاه مجبور شد که سپهسالار را در رشت از صدارت معزول کند و بی او بیای تخت بیاید.

عزل مرحوم سپهسالار و پیش افتادن جماعتی که اساساً با نوع خیالات او عناد داشتند لطمه بزرگی بترقی و بیداری ایرانیان زد و اجازه نداد که این مرد ترقی خواه باهمان شور و شوقی که دست بکار زده بود دنباله اقدامات خود را در این راه بگیرد. چاپخانه ای که در استانبول خریده شده بود در پای تخت عاطل و باطل ماند و بارون دونورمان هم با اینکه عنوان (مهندس مخصوص دولت علیه ایران) را پیدا کرد در حقیقت بیکار و سرگردان ماند.



اندکی پس از مراجعت بظهران ناصرالدین شاه مرحوم حاجی میرزا حسین خان را از رشت خواست و بمقام وزارت خارجه منصوب نمود و سال بعد وزارت جنگ را نیز باو محول کرد و باو لقب سپهسالار اعظم داد (تا این تاریخ لقب مرحوم حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله بود) اگرچه در این تاریخ دیگر مرحوم سپهسالار آن شوق و قدرت سابق را نداشت لیکن باز بتعقیب خیالات اصلاح طلبانسه خود پرداخت و در این راه از بارون دونورمان بلژیکی که بدعوت او بایران آمده بود استعانت جست و بارون دونورمان از یک طرف بنوشتن رساله‌ای در خصوص تاریخ راه آهن در دنیا و طرح اتصال راه آهنهای اروپا بخطوط آسیا و راه سرتاسری ایران از شمال غربی بمشرق شروع کرد و از طرفی دیگر کمک کار مرحوم سپهسالار در راه انداختن چاپخانه سابق الذکر و ایجاد روزنامه‌ای در طهران بدوزبان فارسی و فرانسه گردید.

بارون دونورمان رساله خود را در باب راه آهن در ماه مارس ۱۸۷۵ ( محرم ۱۲۹۲) با یک نقشه و چندین شکل راجع بقسمتهای فنی راه آهن و لکوموتیو و غیره بخط و رسم خود نوشته و آنرا با عریضه‌ای که تاریخ آن ۳۰ آوریل ۱۸۷۵ (ربیع الاول ۱۲۹۲) است برای جلب توجه ناصرالدین شاه بخدمت او فرستاده است.

این رساله و عریضه که هر دو با ترجمه فارسی آنها بقلم میرزا هارتون مترجم همراه است هیچ معلوم نیست که بنظر شاه رسیده و یا آنکه در باریان مغرض که سد راه خیالات مرحوم سپهسالار و دستیاران او بودند از رساندن آن بدست شاه خود داری کرده‌اند امری که مسلم است اینکه این رساله نقیس و عریضه بیچاره بارون دونورمان مهندس مخصوص دولت علیه ایران را که قاعده باید در مخزن اسناد دولتی محفوظ باشد وقتی نگارنده در بازار حلبی سازهای طهران بمبلغ بسیار جزئی خریدم و حالا پیش من است.

در همین سال ۱۲۹۲ بارون دونورمان چاپخانه ای را که مرحوم سپه سالار دو سال قبل در ایام صدارت خود از اسلامبول خریده و تا این تاریخ در طهران بیکار و باطل مانده بود با اشاره آن مرحوم اصلاح نمود و بیکار انداخت و سپهسالار او را



و اداشت که در آن دستگاہ روزنامہ ای بدوزبان فرانسه و فارسی بنام وطن ( بفرانسه لاپاتری ) منتشر سازد . شماره اول این روزنامہ در تاریخ شبہ نهم محرم ۱۲۹۳ قمری برابر با پنجم فوریه ۱۸۷۶ از طبع خارج شد اما همینکہ مقالہ اول آنرا برای ناصرالدین شاہ خواندند و از مضمون آن اطلاع حاصل کرد امر بتوقیف آن داد و بارون دو نورمان مورد بیمہری شاہ قرار گرفت .

بدبختانہ در طهران برای مادسترسی باین روزنامہ کہ از آن یک شماره بیشتر انتشار نیافتہ میسر نگردید بہمین جهت وصف شکل و قطع و مطالب آن برای ما مقدور نیست اما از خوشبختی سر مقالہ فرانسه این روزنامہ را یکی دو نفر مسافر خارجی عیناً در سفرنامہ های خود آورده اند .<sup>۴</sup> مطالعہ ہمین مقالہ کہ ما ذیلآ ترجمہ آنرا بدست میدہیم میتواند مرام آن روزنامہ و خیالات اصلاح طلبانہ مرحوم سپہسالار را کاملاً برساند و ضمناً علت توقیف آنرا واضح کند .

خانم کارلا سرنای ایتالیائی در کتابی بعنوان : « مردم و چیز ہائی کہ من در ایران دیدم » در صفحہ ۱۶۸ در باب این روزنامہ چنین مینویسد :

از این روزنامہ فارسی و فرانسه کہ در مباحث سیاسی و مالی و صنعتی و تجارתי بحث میکرد و نامش « لاپاتری » بود فقط یک شماره بتاریخ فوریه ۱۸۷۶ منتشر شد و تولد و مرگش هر دو در ہمین یک روز اتفاق افتاد . مقالہ اول این روزنامہ این بود : « خوانندگان و همقلمان ما بدانند کہ دولت علیہ اعلی حضرت شاہ بما اجازہ دادہ اند کہ روزنامہ ای بدوزبان فرانسه و فارسی منتشر کنیم . در این شماره اول لازم میدانیم روشی را کہ برای این کار اختیار کردہ و ہمہ وقت نیز نصب العین ما خواهد بود باطلاع عامہ برسانیم .

مملکت ایران تا کنون روزنامہ صحیحی نداشت کہ بتواند چنانکہ باید آنرا

۱ - La Patrie

۲ - مثل ارسل Orsolle در کتاب La Caucasia et la Perse و خانم کارلا سرنا Carla Serena در کتاب Hommes et Choses en Perse و کرزن Curzon در کتاب Peerja and the Pesrian Question و این کتاب اخیر فقط ترجمہ قسمتی از آنرا نقل کردہ .



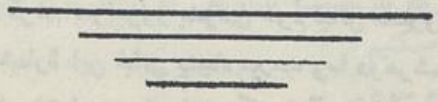
بممالک بیگانه بشناساند و در صورت از لزوم منافع آن دفاع کند. هم قلم ما روزنامه ایران که روزنامه رسمی دولتی است البته تا کنون در این راه مصدر خدمات بسیار شده ولی چون تنها بزبان فارسی نگاشته میشود دامنه انتشار آن وسعتی ندارد و کمتر کسی در خارج ایران آنرا میشناسد. منظور ما این است که این نقیصه را رفع کنیم و همقلمان اروپائی خود را از کلیه مسائل مهمه سیاسی یا عمومی که بایران مرتبط است بیا گاهانیم ضمناً خوشوقت خواهیم شد که با ایشان در باب این امور در مواقع لازمه بمباحثه بپردازیم و چون از تصادم افکار برق حقیقت جستن میکنند میخوانیم از این مباحثه بهمین نتیجه برسیم و برق حقیقت را در ایران ظاهر کنیم بنابراین از عالم مطبوعات اروپائی متوقع چنانیم که ما را نیز در انجمن اهل فکر و بحث شایسته مقامی بدانند اگر چه آن مقام کوچک باشد چه ما هنوز تازه کاریم و جز چنین مقام توقع دیگری نداریم لیکن امیدواریم که از تجربه و خیرت همکاران اروپائی خود که در این میدان سابقه بسیار دارند استفاده کنیم و خیر این استفادات را شامل حال ایران بنماییم.

در باب مسائل داخلی البته ما با نهایت بیطرفی سخن خواهیم راند، بهیچ دستهای منتسب نیستیم و نمیخوانیم که بجائی منتسب باشیم و از هر گونه قیدی آزادیم و بهیچ مقام رسمی بستگی نداریم. تنها غرض ما خدمت بمملکت و نشان دادن حوائج حقیقی آن است. حمایت از ترقی هر وقت که پیش آید مسلک ماست و با تمام قوی از آن تقویت خواهیم کرد لیکن هیچوقت خود را بمرتبه متملقان پست تنزیل نخواهیم داد و دولت را بیهوده مورد تمجید قرار نمیدهیم بلکه روش ما دفاع از حق و عیبجویی از هر حرکت زشت است. هر کس مظهر حق و قانون باشد از او حمایت خواهیم نمود ولی اگر اعمال او برخلاف حق و قانون بود بانتقاد و ملامت او قیامی کنیم. توجه بزندگان خصوصاً نام و نشان اشخاص کار ما نیست. در این مرحله نه اینکه ما فقط بیطرف میمانیم بلکه کاملاً چشم خود را می بندیم، چشم عیبجویی ما فقط متوجه اعمال و حرکاتی است که بمنافع اساسی مملکت صدمه بزند و موجب خسران و ضرر



باشد. بنابراین مقدمات مبارزه برضه هر گونه تعدی و افراط و تفریط و احترام بدین و شاه‌روش اساسی است، شعار ما ترقی و عدالت و مساوات است و جز این مرا می‌نداریم از آنجا که وطن پرستی برای هر فرد از افراد يك ملت بزرگترین فضیلت‌هاست ما نیز نام روزنامه خود را وطن (لاپاتری) گذاشته‌ایم. در ایران معمولاً غرض از وطن پرستی همان پرستش سرزمین مولودی را میدانند در صورتیکه وطن پرستی در معنی جامع متضمن محبت پیدادشاه و احترام بقوانین و مؤسسات و اطاعت از حکومت نیز هست. یکی از نویسندگان فرانسوی میگوید که: «هر کس دلی پاک دارد وطن خود را عزیز می‌شمارد» از خداوند توفیق می‌خواهیم که خوانندگان ما بیمنت این اسمی که اختیار کرده‌ایم ورود ما را در عالم مطبوعات بحسن قبول تلقی کنند تا ما نیز برای آنکه شایسته این عنایت شویم با تمام قوی بکوشیم و در هر وقت و هر مقام مدافع حقوق ملک و ملت باشیم.

این بود ترجمه تحت‌اللفظی سر مقاله روزنامه وطن که از کتاب خانم کارلا سرنا نقل شد. البته خوانندگان محترم از مطالعه آن بخوبی درمی‌یابند که این گونه افاده مرام و باین لحن و لهجه چیز نوشتن در آن دوره که شاه خود را مالک رقاب و ظل الله و فعال ما ایشاء می‌پنداشته و آزادی و عدالت و مساوات مفهوم خارجی نداشته تا چه پایه با طرز حکومت استبدادی ناصرالدین شاه و تعدیات و نادرستیهای عمال او و رجال آن عهد مباینت داشته است بهمین علت هم بوده است که روزنامه وطن بلافاصله بعد از انتشار اولین شماره آن توقیف شده و سوءظن شاه و دولتیان را روز بروز نسبت بحاجی میرزا حسینخان سپهسالار که خود همین گونه افکار را در دماغ میپورانده و بیش از هر چیز سعی داشته که ایران قانونی شود و در عداد ممالک متمدنه در آید رو باز دیاد برده است تا آنجا که بالاخره هم نگذاشتند که آن مرد روشن بین چنانکه میخواست در راه اصلاح پیش رود و بمنظورهای قلبی خود برسد.



ن در این  
نه انتشار  
و در از  
و شوق  
از تصادم  
ق حقیقت  
ما را نیز  
شد چه ما  
از تجربه  
ه کنیم و  
چ دسته‌ای  
یم و بیچ  
عج حقیقی  
ی از آن  
اهیم دادو  
عیبجویی  
اهیم نمود  
م. توجه  
اینکه ما  
ط متوجه  
ان و ضرر



## جغرافیای بلاد و نواحی

### عشایر خوزستان قبائل سگوند

بقلم آقای ستوان یکم مهندس قائم مقامی

آقای هدیر محترم مجله یادگار

بعد از عرض ارادت سطوریکه ذیلاً از نظر مبارک میگذرد یادداشت‌هایی است که ضمن مأموریت‌های متعدد که در منطقه خوزستان بمخلص محول شده است جمع آوری گردیده و مخلص در خلال مأموریت‌ها سعی کرده است تماس و نزدیکی بیشتری با طوایف و قبائل مختلف حاصل کند تا بمقتضای ذوق شخصی در کیفیات زندگی و تقسیمات خانوادگی آنها بیشتر بتوان دقت و تعمق نمود و بدین ترتیب تاکنون مجموعه‌ای غیر مدون بالغ بر ششصد صفحه تهیه شده و در نظر است روزی این اوراق پراکنده استخوان بندی کتابی را بنام «عشایر خوزستان» تشکیل دهد - الحال يك فقره از اطلاعات مزبور را که مربوط بقبائل سگوند میباشد برای درج در آن مجله نفیس تقدیم میدارم و لازم است که باطلاع عالی برسانم شرح تقدیمی صرفاً مستند باقوال و اظهارات محلی است و بهیچوجه بستگی بکتاب و مطبوعات ندارد و غرض از این مطلب این بود که عقاید طوایف و اطلاعات و تاریخ آنها که سینه بسینه نقل شده جمع آوری و معلوم شود و البته قطعی است روزی که باید این اوراق بصورت کتاب یا مجموعه کامل درآید با یادداشت‌هایی از منابع کتبی و کتب مختلف فراهم شده و میشود ترکیب و تلفیق خواهد شد .

مخلص ستوان یکم مهندس قائم مقامی

\*\*\*

تیره‌های متعددی که امروز در خاک پهناور خوزستان سکونت دارند در اصل از طوایف مختلف کرد، لر، ترک و عرب بنیان گرفته‌اند و امروز بخودی خود قبائل معتبر و مهمی را تشکیل میدهند شماره این قبائل بینجاه میرسد و ما در هر شماره تا آنجا که در حوصله اوراق این مجله باشد یکی از آنها را معرفی خواهیم کرد.



اصل این طایفه ۱ چنانکه معروفست از اعراب خزاعل است که در صدر اسلام بایران و منطقه لرستان آمده اند. تاریخ و علت مهاجرت آنها هنوز بر نگارنده معلوم نیست اما این طایفه بمرور زمان تحت تأثیر محیط و طوایف گوه نشین لرستان در آمده است بنحوی که امروز میان آنها و دیگر قبائل لرستان اختلافی دیده نمی شود.

منطقه سکونت سگوندها از روز اول در قسمت جنوبی لرستان و نزدیک بخوزستان بوده که در دامنه های شمالی ارتفاعات کیرف و کلا از رشته ارتفاعات هشتاد پهلو باشد و بعلت همین نزدیکی بهردو ناحیه (لرستان و خوزستان) قشلاق خود را در خوزستان و بیلاق خویش را در لرستان انتخاب کرده بودند.

تا آنجا که اطلاع داریم ریاست طایفه بزرگ سگوند با خانواده علی دوست خان نامی بوده و بعد از او هم بطور غیر متوالی سه نفر دیگر رami شناسیم که ریاست طایفه را داشته اند و این سه تن خانجان، صفر خان و محمد حسنخان بوده اند. امروز هم تیره ای از طایفه سگوند هست که بنام علی دوست و مأخوذ از نام علی دوست خان میباشد.

تا اوایل سلطنت محمد شاه قاجار (۱۲۵۰ - ۱۲۶۴ ق ۵۰) ریاست طایفه سگوند با خانواده علی دوستخان بود و آخرین کسی که از این تیره ریاست داشته محمد حسنخان مذکور در فوق بوده است، مقارن این اوقات تیره دیگری بنام مختوا ۲ با در گذشتن حاجی خداداد رئیس آن و روی کار آمدن چهار پسرش که بایکدیگر متحد شده بودند قوتی گرفت.

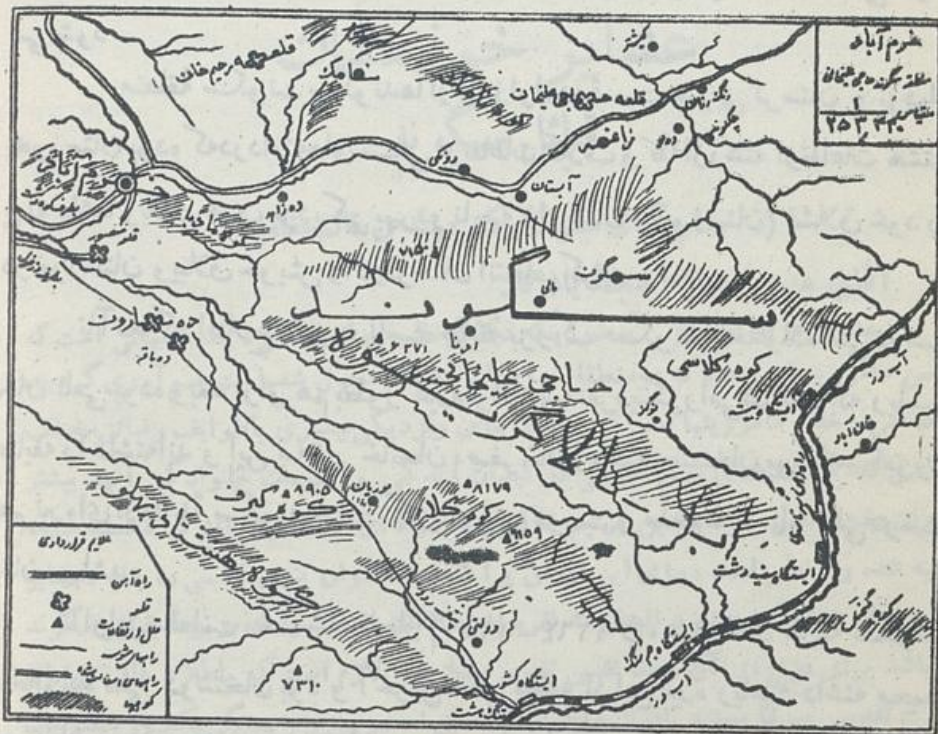
پسران حاجی خداداد بمناسبت سوابق دشمنی که باسران طایفه ساکی از طوایف لرستان داشتند بر ضد طایفه مزبور با قبائل بهاروند، غلاوند، میر،

۱ - سگوند ها مرکب از دو قبيلة جدا گانه می باشند که یکی در لرستان و دیگری در خوزستان سکونت دارد و بهمین لحاظ هم ما عنوان مقاله خود را «قبایل سگوند» گذاردیم ولی در ضمن تشریح تاریخ آنها تاتاریخی که این دو قبيلة از یکدیگر جدا نشده اند آنها را با لفظ طایفه یاد میکنیم.

۲ - بضم اول و فتح سوم.



جودگی و پایی که تحت الشعاع طایفه ساکی بودند و از ظلم و جور رؤسای آنها  
بتنگ آمده متحد شده حسیخان ساکی رئیس طایفه ساکی را بقتل رسانیدند.  
بعد از این توفیق اهمیت بیشتری نصیب تیره مختوا شد و سران آن بر خانواده  
علی دوست هم تسلط یافتند. از آن تاریخ ریاست طایفه سگونند با ریاست



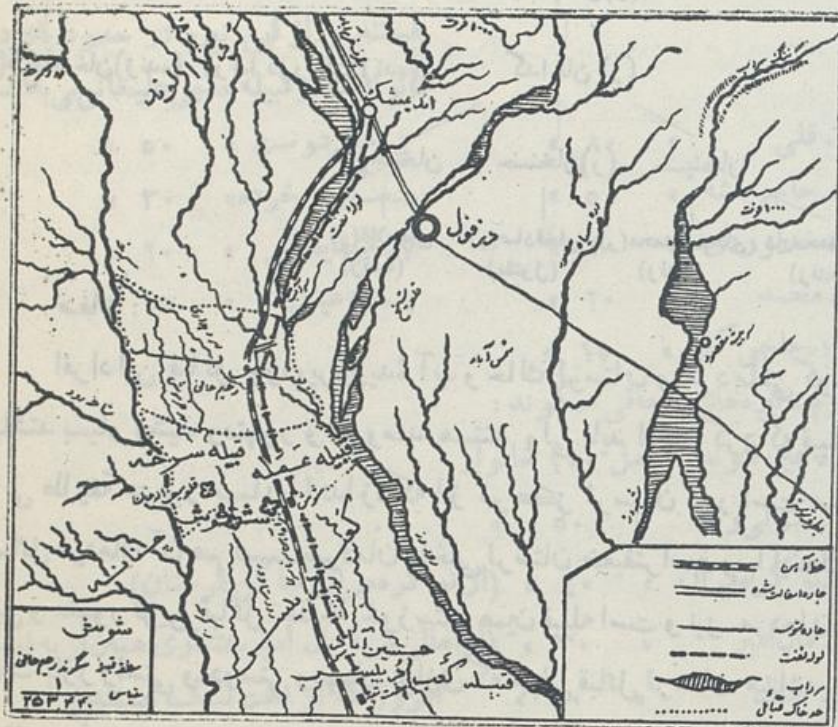
نقشه شماره ۱

طایفه مختوا است. اما اتحاد پسران حاجی خداداد دیری نکشید. میان ایشان بر سر  
ریاست نفاق افتاد و چون چهار برادر از دو مادر بودند، برادران بطنی بیکدیگر  
گرویدند و طایفه سگونند هم بالنتیجه دو قسمت شد: قسمت اول بحاجی علیخان و  
قسمت دوم برحیم خان و دو برادر دیگرش حیدرخان و مهدی خان رسید و همین  
دو قسمت است که امروزه بسگونند حاجی علیخانی و سگونند رحیم خانی معروفست  
و تشکیل دو قبیله جداگانه را میدهند ولی تا سال ۱۳۰۸ شمسی هم هر دو قبیله با هم  
بوده اند.  
در این سال رئیس قبیله سگونند رحیم خانی صادقخان نام داشت و او یاغی شد



لیکن بعد از مقابله مختصری که بانبروی نظامی نمود مفلوب و فراری گردید. چند ماهی متواری بود تا اینکه بدست یکنفر از اهالی سرخه که از قبائل شمالی خوزستان است بقتل رسید و قبیله او را دولت سر کوبی کرده بمنطقه شوش کوچانید امروز نیز در همانجا سکونت دارند.

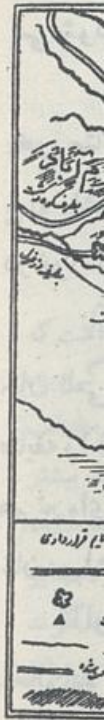
انتزاع قطعی و رسمی دو قبیله رحیم خانی و حاجی علیخانی از این تاریخ است و قبیله اخیر دیگر بخوزستان نیامد حتی برای قشلاق در مواقع زمستان.



نقشه شماره ۲

بعد از کشته شدن صادقخان قبیله او بدست دوپسر عمویش غلامخان فرزند خان جان و محمد حسن خان پسر حسینخان افتاد و رؤسای امروزی همین دو نفرند. شرارتها و طغیانهای قبائل سگونند با این غائله خاتمه یافت و از این تاریخ بیعد قبیله سگونند رحیم خانی از دولتخواهان شد بقسمی که در اغلب اردو کشی های بر ضد اعراب چند صد نفر سوار از این قبیله در ضمن عناصر ستونهای نظامی بوده است و اعراب هم بیم و هراسی فراوان از سواران سگونند دارند.

شماره ۷  
بای آنها  
سازیدند  
خانواده  
ریاست



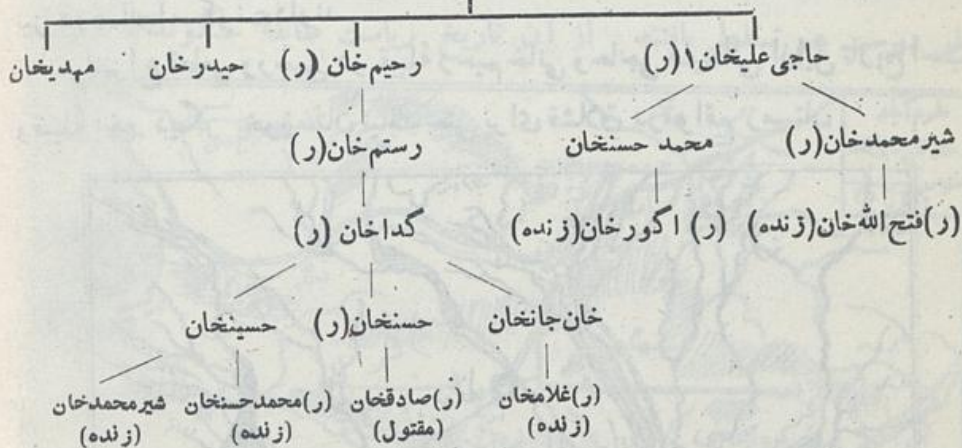
شان بر سر  
بیکدیگر  
علیخان و  
بد و همین  
معروفست  
قبیله باهم  
ویاگی شد



شجره رؤسای امروزی قبائل سگوند :

رؤسای امروزی دو قبیله سگوند از اولاد حاجی خداداد و تیره مختوا میباشد :

حاجی خداداد



صفات :

افراد این قبائل چون پروریده آب و خاک لرستان و مردمانی کوهستانی میباشند بسیار رشید و متهور و نیرومند هستند ولی باید اذعان کرد که قبیله رحیم خانی طایفه مزبور بهمان اندازه که از مرکز لرستان دور است صفات و خصائل مردمان آن هم نسبت بمردمان داخلی لرستان ضعیفتر است و با اینحال رشید ترین و متهورترین قبائل جلگه خوزستان همین قبیله است و نیز مردمان آن از صفات بارز راستی و درستی ومهمان نوازی که جیلی قبائل لرستان میباشد بی بهره نیستند :

تقسیمات :

الف - قبیله رحیم خانی -

این قبیله از سال ۱۳۰۸ شمسی ببعده در کرانه نهر خر موشی که از رودخانه کرخه منشعب میشود و قسمتی از منطقه شوش را مشروب میسازد (در اراضی واقع در شمال

۱ - نامهایی که یا قبل از آنها و یا بعد از آنها حرف (ر) گذارده شده در زمان خود رئیس قبیله بوده و یا هستند .



قریبی شوش، مجاور قبیله سرخه (۱) سکونت دارد (مراجعه شود بنقشه شماره يك) قبیله رحیم خانی از ۲۲ تیره ترکیب میشود که ۱۰ تیره آن اصلاً سگونده هستند و ۱۲ تیره دیگر از طوایف و قبایل مختلف بدان ملحق شده اند و جمعاً بالغ بر ۷۰۰ خانوار میشوند ۲

اول - تیره های اصلی سگوند رحیم خانی:

- ۱- مختوا شامل ۲۰ خانوار (رؤسای امروزی سگوند از این تیره هستند و از این تیره در حدود پانزده خانوار هم در قبیله حاجی علیخانی می باشد)
- ۲- قلی « ۸۰ «
- ۳- علی دوست « ۵۰ «
- ۴- حاجی مشه « ۵۰ «
- ۵- سگوند خرده « ۳۰ «
- ۶- خداوردی « ۲۰ «
- ۷- مهدیخانی « ۲۰ «
- ۸- محمد « ۲۰ «
- ۹- شه عینل « ۱۵ «
- ۱۰- حاجی کلی « ۱۵ «

دوم - تیره های الحاقی سگوند:

- ۱- عین الوند شامل ۱۰۰ خانوار
- ۲- کولی وند « ۵۰ «
- ۳- نو کره مران « ۴۰ « (از نو کره مران ساکن لرستان)
- ۴- مال امیر « ۳۰ « (از اهالی قریه مال امیر بختیاری همان قریه اینده)
- ۵- چتال « ۳۰ « (امروز که از هفت لنگ هستند)
- ۶- لیوه « ۳۰ «
- ۷- سالاریها « ۳۰ «
- ۸- دلی « ۳۰ « (از تیره دلی های لرستان که مطربها و لوریها باشند.)
- ۹- کرد « ۲۰ « (از اتباع والی پشتکوهی)
- ۱۰- سلیورزی « ۸ «

- ۱ - بفتح اول قبیله ایست از طوائف عرب که بعد از تجزیه طایفه بنی لام عراق عرب بایران آمده اند و شرح آن در یکی از شماره های آینده خواهد آمد .
- ۲ - بیست خانوار از این تعداد از تیره های عرب و غیر لر می باشد که از هر کدام یکی دو خانوار کرد سگوندها جمع شده اند .

و امیماشند:

مهدیخان

محمدخان  
(نده)

کوهستانی

قبیله رحیم

صفات و

حال رشید

ن آن از

د بی بهره

نانه کرخه

در شمال

مان خود



۱۱. ساکی ، ، ۶ ، (از ساکیهای لرستان)

۱۲. رهنو ، ، ۶ ،

ب. قبیله سگوند حاجی علیخان

این قبیله در معال آبستان ، زاغه ، مامی ، ازنا و ده زاهد سکونت دارد و منطقه مسکونی آن در قسمت شرقی شهر خرم آباد بین رودخانه آبدز و ارتفاعات کیرف و کلا ( از رشته کوههای هشتاد پهلوی ) ، نامک و ماد با واقع شده . رؤسای این قبیله فتح الله خان و اگورخان هستند که پسر عموی یکدیگرند . ( مراجعه شود بنقشه شماره ۲ ) این قبیله نیز مانند قبیله رحیم خانی از دو قسمت اصلی و الحاقی تشکیل میشود و بالغ بر ۵۰۰ خانوار است و جزء طوایف لرستان محسوب میشوند .

اول - تیره های اصلی :

۱ - مختوا شامل ۱۵ خانوار تیره سران قبیله .

۲ - قلی ، ، ۱۵۰ ،

۳ - علی دوست ، ، ۲۵ ،

۴ - خداوردی ، ، ۳۰ ،

این چهار تیره در قبیله رحیم خانی هم هستند .

۵ - زینل شامل ۲۵ خانوار از این تیره از قبیله رحیم خانی چیزی نیست . در حدود بیست خانوار هم از دیگر تیره های اصلی سگوند بین این قبیله است که از هر تیره ای یکی دو خانوار میباشد .

دوم - تیره های الحاقی :

تیره های فرعی یا الحاقی قبیله حاجی علیخان چهار است که ۲۶۰ خانوار میباشد ولی بالغ بر ۱۰۰ خانوار هم از قبائل پراکنده و گمنام در این قبیله هستند .

۱ - پیامنی شامل ۱۰۰ خانوار

۲ - فقیر ، ، ۸۰ ،

۳ - چک مسی ، ، ۷۰ ،

۴ - شاکی ، ، ۱۰ ،

باید دانست که امروزه میان قبیله حاجی علیخان و قبیله رحیم خانی هیچ ارتباطی نیست و هر یک از دو قبیله مزبور در منطقه مسکونی خود مستقلاً اداره میشود .

پایان



احوال بزرگان

قاضی حمیدالدین محمودی بلخی

مؤلف مقامات حمیدی

در جزء مجموعه منشآت لنین گراد که در شماره پیدم مجله در طی مقاله آقای عبدالعسین نوائی در خصوص محمد بن یحیی نیشابوری معرفی شده است فرمانی است در تفویض شغل قضای بلخ از طرف سلطان سنجر در حق شخصی بتاریخ جمادی الاولی از سال ۵۴۷. نام و نسب و القاب این شخص در آن فرمان چنین مذکور است: «قاضی القضاة امام اجل افضل حمید ظهیر الدین بهاء الاسلام عماد الامم فخر الامه ذوالفضایل ابوبکر محمد بن ۱ عمر بن علی محمودی».

این شخص بشرحیکه عنقریب خواهیم گفت کسی دیگر نمیتواند باشد جز قاضی حمیدالدین محمودی بلخی صاحب کتاب مقامات حمیدی و آن فرمان که از چندین نظر برای معرفت احوال این مؤلف و خاندان او اهمیت دارد بشرح ذیل است: ۲:

«مناظم احوال ملک و دولت از نتایج ترتیب مصالح امور دین و شریعت است و چون همت ما بر مراقبت جانب ایزد سبحانه و تعالی در تشیید و تمهید مبانی و قواعد اعمال دینی مقصور است و مقاصد و اغراضی که اساس جهانداری و پادشاهی بر آن باشد از ضمن آن روی نماید و حقیقت معنی من کان لله کان الله له مشاهد و معاین

۱ - در ابتدای نامه « ابوبکر بن عمر بن علی » آمده ولی چون در اواخر همین نامه او را « قاضی القضاة حمیدالدین محمد دام تأیید » میخواند شکی نمی ماند که نام او « محمد » است و ناسخ در مورد اول باشتباه کلمه « بن » را بعد از ابوبکر که کنیه اوست افزوده . ۲ - اگرچه نام نویسنده این فرمان در اصل نسخه نیست لیکن یکی بآن علت که در این تاریخ ریاست دیوان رسائل سنجر با اتابک منتجب الدین علی بن احمد کاتب جوینی بوده دیگر بعلمت شباهت تمام این فرمان از جهت سبک انشاء و عبارات و تمثلات نویسنده آن با سایر نوشته های اتابک منتجب الدین نگارنده شکی ندارد که انشاء این فرمان نیز از اوست.

رد و منطقه  
مات کیری  
این قبیله  
نمود بنقشه  
قی تشکیل  
ند.

نیست.

این قبیله

۲۶ خانوار

بیله هستند.

خانی هیچ

داره میشود.

پایان



گردد از این جهت تا نوبت سلطنت و مرتبت تاج و تخت از اسلاف ما ملوک و سلاطین روی زمین انارالله برهانیم بحول قوت و تأیید و نصرت ایزد تعالی و تقدس بما رسیده است و فرمان ما بر اقصای بلاد آفاق نفاذ یافته و نواصی ملوک اطراف در قبضه استرقاق ما آمده مقصدهمت و مقتضی رای ما اعلاء لواء دین و احیای معالم شرع بوده است و تأسیس کارهای مملکت که در تدبیر می آمده است بر آن فرموده شده است لاجرم هر نهال که در دین و دولت کاشته ایم مورق و مشر بوده است و هر امید که در آن بالطاف الهی داشته ایم بنجاح مقرون گشته و چون بسمع ما رسید که دیوان قضاء بلخ که قبه الاسلام و مرکز رایت دین حنیفی است از مستحقى مستعد انتصاب در آن منصب خطیر و استقلال ۲ اعباء آن کار نامدار خالی مانده است و از حلیت تصدی و تمکین عالمی متدین متبحر متقی حسیب نسیب عاطل رای چنان دید که قاضی القضاة امام اجل افضل حمید ظهیر الدین بهاء الاسلام عماد الائمه فخر الامه ذوالفضایل ابوبکر ۳ محمد بن عمر بن علی المحمودی ادام الله تأییده متکفل آن شغل بزرگ باشد و مکان اسلاف بوی معمور و حق موروث در نصاب استحقاق منجز گردد.

بعد از اجالت ۴ رای و استخارت از خدای عز و جل قضای بلخ و مضافات آن باهتمام قاضی القضاة حمید ادام الله تمکینه مفروض گردانیدیم و او را متحمل آن امانت کردیم و می فرمائیم تا باهتزاز تمام ملابس آن کار گردد و بر غبته صادق آن مهم دینی را اعتناق کند و آثار سلف صالح در تمشیت آن زنده گرداند و باقتفاء آن آثار و اقتداء بدان مآثر مشغول گردد و مراقبت جانب ایزدی را تبارک و تعالی عمده کار خویش سازد و تجلی بدان شعار از محاسن عادات و اطایب ثمرات علوم و آداب شناسد انما یتخشى الله من عباده العلماء و در فصل خصومات و قطع دعاوی بجدوه ه الذی لایأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلقه تنزیل من حکیم حمید اقتباس کند و اخبار سید المرسلین و خاتم النبیین مثالش باشد و از دقایق و حقایق آن باحث و در قضایا و موجبات آن سائل و در استعمال آن متیقظ ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه

۱ - تصحیح قیاسی در اصل: مقصد ۲ - استقلال در اصل بمعنی بر دوش گرفتن

بار است ۳ - در اصل: «بن محمد» ۴ - در اصل: اجادت ۵ - تصحیح قیاسی، در اصل: بعد



فانتهوا ودر مجلس قضا مساوات میان خصمان لفظاً و لِحظاً و عبارتاً و اشاره از لوازم داند و در تعدیل و تزکیت شهود مبالغت نماید و حفظ اموال ایتم از دست مستحل مستأکل واجب و متعین داند و صیانت آن تا بوقت ایناس رشد مفترض شناسد لقله تبارک و تعالی فان آنستم منهم رشداً فادفعوا الیهم اموالهم و بحکم آنکه قاضی القضاة حمیدالدین دام تأییده بکمال علم و فطنت و دیانت و استجماع خصایل حمیده از وصایت و هدایت در اقامت شرایط این شغل جسیم و تمهید قواعد این مهمم بزرگ نازک مستغنی است و ازین مقدمات مصون از اطناب اختصار افتاد تا آنچه از حسن سیرت و سداد طریقت و غزارت علم و فضل ظهیرالدین بهاء الاسلام ادام الله تأییده معهود است بجای می آرد و دولت را از ادعیه صالحه زیادت میگرداند بتوفیق الله تعالی ، [بناء] علیه کافه اعیان و معتبران و مشاهیر ائمه و سادات و اصناف رعایای بلخ و مضافات ادام الله عزهم قاضی خویش بفرمان ما ظهیرالدین را دانند و در مهمات شرعی رجوع بدو کنند و بر توقیر و احترام مجلس قضا متوفر باشند و از جاده احکام شرعیات عدول نکنند و از حضور بوقت استحضر تمرّد نمایند و از جانب [ما] امیر سپهسالار اجلی کبیری برادری اعزی عمادی معینی و امیر سپهسالار اجلی فرزندی علائی <sup>می</sup> <sup>۱</sup> حماهما الله تعالی در تنفیذ حکم و فرمان و تمکین و تبجیل قاضی القضاة حمیدالدین محمد دام تأییده باقصی الامکان والوسع رسند و هر چه متضمن مزید اعزاز و اجلال قضا باشد تقدیم کنند و مناظره جای ۲ در مسجد که از قدیم باز بر رسم اسلاف او بوده است مسلم

- ۱ - مقصود از این شخص امیر کبیر سپهسالار عمادالدین ابوالفتح احمد بن علاءالدین ابی بکر بن عمادالدین قماج است که پس از قتل جد او قماج و پدرش ابوبکر بدست غزان در همین سال ۵۴۷ او را سنجر بجای جدش بامارت خراسان و ایالت و شخنگی مرو منصوب نموده بود و فرمان انتصاب او بهمین سمت در عتبه الکتبه (صفحه ۱۴۴ - ۱۵۴ از نسخه عکسی کتابخانه ملی) بانشاء منتجب الدین جوینی هست اما غرض از سپهسالار دیگر که علاءالدین لقب داشته درست معلوم نشد، ظاهراً او یا برادر یا پسر عمادالدین ابوالفتح بوده است که در کارهای ایالت و شخنگی بلخ با برادر یا پدر خود معاونت میکرده .
- ۲ - در نسخه بهمین شکل است و درست مقصود از آن معلوم نشد . در فرمان دیگری که منتجب الدین جوینی از جانب سنجر بسید ظهیر الدین نامی در باب تقلید تدریس چند مدرسه از مدارس بلخ نوشته (عتبه الکتبه صفحه ۶۶ - ۷۶) در خصوص همین جامع بلخ چنین مینویسد : « و در مسجد جامع شهر موضعی که مناظره را معهود است و پسندیده ظهیر الدین امام الشرق باشد بوی دهند » . از این جمله معلوم میباشد که این عبارت « مناظره جای » بوده و شاید صحیح عبارت این باشد : « و مناظره جای او را در مسجد جامع » .



دارند تا ترتیب مصالح آن میکنند و بروفق مصلحت اقارب را از آن نصیب میدهد و ادرارات که باسم اوست و آنچه از تحویل پدر بدور رسیده است بر وی مقرر دانند و مجری و ممضی دارند و گماشتگان فرمان دیوان مارا بانقیاد تلقی کنند و در تحریری رضای ظهیرالدین بمجلس ما تقرب جویند و آن را بارتضا مقرون شناسند ان شاء الله تعالی کتب بالامر اعلاه الله والمثال نفعه الله والارشاد شرفه الله ۲ فی سلخ جمادی الاولی سنه سبع و اربعین و خمسیه .

از این فرمان مطالب ذیل را میتوان استنباط کرد :

۱ - شغل قضای بلخ از پدران و اسلاف بقاضی حمیدالدین محمودی رسیده بوده و حق موروث او محسوب میشده و پدرش نیز در همین شغل سر میکرده است .  
 ۲ - لقب این قاضی جدید هم « حمیدالدین » بوده وهم « ظهیرالدین » چه در این فرمان گاهی اورا « قاضی القضاة امام حمیدظهیرالدین » میخواند و گاهی « قاضی - القضاة حمیدالدین محمد » و نمی توان گفت که یکی از دو لقب از القاب تعارفی و از اضافات منشی فرمان است زیرا که در همین فرمان از قول سلطان مذکور است که :  
 « کافه اعیان و معتبران و مشاهیر ائمه و سادات و اصناف رعایای بلخ و مضافات ادام الله عزهم قاضی خویش بفرمان ما ظهیرالدین را دانند » و بعد می گوید که : در تنفیذ حکم و فرمان و تمسکین و تبجیل قاضی القضاة حمیدالدین محمد دام تأییده باقصی الامکان والوسع بر سنده سپس میگوید که : « در تحریری رضای ظهیرالدین بما تقرب جویند » .

این شخص که در سلخ جمادی الاولی سال ۵۴۷ بفرمان سلطان سنجر بجای پدر قاضی القضاة بلخ شده و ابوبکر محمد بن عمر بن علی محمودی نام داشته و بالقاب قاضی حمید و حمیدالدین و ظهیرالدین ملقب بوده چنانکه گفتیم هیچکس دیگر نمیتواند باشد جز قاضی القضاة حمیدالدین ابوبکر محمودی بلخی صاحب کتاب بسیار مشهور « مقامات حمیدی » که آنرا مؤلف بنهج مقامات عربی بدیع الزمان همدانی



و حریری در تاریخ او آخر جمادی الاخری از سال ۵۵۱ بقاری انشاء نموده است. نام شخصی صاحب مقامات حمیدی نا آنجا که نگارنده تفحص کردم جز در این فرمان در هیچ مأخذ دیگر مذکور نیست فقط عوفی در لباب الالباب او را عمر بن محمود، خوانده و آن چنانکه خواهیم گفت اشتباه و ناشی از خلطی است که عوفی مابین پدر و پسر کرده است. ابن الأثیر در وقایع سال ۵۵۹ که سال فوت مؤلف مقامات حمیدی است بذکر کنیه و نسبت او یعنی «ابوبکر محمودی» قناعت کرده و حاجی خلیفه در عنوان «مقامات» او را «قاضی حمیدالدین ابوبکر بن عمر بن محمود البلخی» خوانده و در مدایحی که انوری مکرر از او گفته هیچ جا اسم او برده نشده فقط این شاعر او را «حمیدالدین» و «قاضی القضاة» و «اقضی القضاة» خوانده است.

از مقایسه متن این فرمان و آنچه حاجی خلیفه در ذکرا اسم او و اسم پدرش آورده شکمی نمی ماند که «عمر» که عوفی آنرا در لباب الالباب (ج ۱ ص ۱۹۸) نام صاحب مقامات حمیدی شمرده در حقیقت نام او نیست بلکه نام پدر اوست و حاجی خلیفه که مثل ابن الأثیر نام شخصی او را نبرده فقط «بذکر ابوبکر کنیه او اکتفا کرده و محمود که در عبارت حاجی خلیفه بعد از نام پدر قاضی حمیدالدین بعنوان جد او آمده جد بلا فصل او نیست بلکه یکی از اجداد دور او است که بهمان مناسبت هم خاندان ایشان بخاندان محمودی معروف شده بودند.

اما ذکر پدر قاضی حمیدالدین که قبل از پسر سمت قاضی القضاتی بلخ را داشته در کتاب الانساب سمعانی در ذیل نسبت «محمودی» و در کتاب الجواهر المضمیة فی طبقات الحنفیه (جلد اول ص ۳۹۳) آمده است.

مؤلف این کتاب اخیر در حق او چنین میگوید: «ابو سعد عمر بن علی بن [الحسین بن] احمد بن محمد بن ابی ذر والد القاضی الحمید» سپس عبارت سمعانی را در حق او نقل میکنند و آن این است:

«ابو سعد عمر بن علی بن الحسین بن احمد بن محمد بن ابی ذر المحمودی الطالقانی سمعت منه ببلخ وکان قد ولی القضاء مدة ببلخ ولد فی شهر رمضان سنة ۴۵۷».



با ملاحظه نوشته‌های سمعانی و مؤلف الجواهر المضمیة دیگر جای شبهه نمی‌ماند که «عمر بن علی محمودی» پدر قاضی حمیدالدین ابوبکر محمد بلخی که در فرمان سلطان سنجر نام او بهمین وضع آمده و قبل از پسر خود قاضی القضاة بلخ بوده همین ابو سعد عمر بن علی بن الحسین بن احمد بن محمد بن ابی ذر محمودی الطالقانی (منسوب بطالقان بلخ) است که سمعانی در بلخ نزد او سماع حدیث و اخبار کرده و چون تولد او بسال ۴۵۷ اتفاق افتاده بوده و پسرش در جمادی الاخری سال ۵۴۷ بموجب فرمان سنجر بر جای او نشسته معلوم میشود که او تا حدود همین سال اخیر در شغل قضای بلخ سر می‌کرده و بنا بر این سنش قریب بنود میر سیده از طرفی دیگر سمعانی که در ۵۰۶ متولد شده و در حدود ۵۳۸ از بلاد غربی اسلام یعنی دمشق و بغداد بخراسان برگشته یعنی موقعیکه سن او بر سی و دو بالغ میشده ۱ قریب بیقین است که در همین اوقات هم در بلخ از ابو سعد عمر بن علی محمودی سماع می‌کرده و این نیز دلیلی دیگر است بر عمر زیاد پدر قاضی حمیدالدین.

اما آنچه عوفی در لباب الالباب راجع بقاضی حمیدالدین نوشته چون هم خود آن مؤلف مرتکب اشتباهاتی شده و هم متن چاپی لباب الالباب در این موضع مغلوط است ما عین آنرا در اینجا نقل میکنیم و می‌کشیم که حتی المقدور این موضع از کتاب مزبور را که برای معرفت احوال قاضی حمیدالدین و پدر او حاوی اطلاعات تاریخی مهمی است تصحیح کنیم. این است عین عبارت عوفی در جلد اول صفحه ۱۹۸-۱۹۹ از لباب الالباب:

«القاضی الامام حمیدالدین سید القضاة والائمة عمر بن محمود محمودی البلخی صاحب مقامات و صاحب ذیل کرامات در مسند قضا چون شریح و ایاس و در نشر و نظم چون صابی و بونواس... در فقه و اصول و نظر بسی نظیر و در دقایق رموز فضلیات ناقد بصیر و چند رسایل را و سایل حصول مقاصد خود ساخته است و هر یک در متانت بمثابتی است که آب طراوت سحر برده است و بازار حلاوت غسل را بدست



کساد سپرده یکی از آن جمله مقامات است دیگر و سبلة العفاة الى اکفی الکفاة  
 و دیگر حنین المستجير الى حضرة المجير و دیگر روضة الرضا فی مدح ابی الرضا  
 و دیگر قدح المغنی فی مدح المعنی (؟) و رسالة الاستغائه الى اخوان الثلاثة و  
 منية الراجی فی جوهر التاجی  
 اشعار او بغایت لطیف است و بحکم آنکه شهرتی دارد و مصنفات او  
 بسبب لطافت معروف است در اشعار او زیادت اطنابی نرفت و بیستی چند از نتایج طبع  
 او از جهت زینت کتاب ایراد کرده آمد و این قصیده در مدح رضی الدین شرف الملك  
 ابوالرضا فضل الله (کذا) گفته :

تا از ستیزه مشک بگلنار بر نهاد	عشق رخس بهر دل و جان خار بر نهاد
تیر بلا بسدیده ابدال در نشاند	بار گران بسینه احرار بر نهاد
دل را گذاشت در ستم دست و پای عشق	پس جرم خود ببخت نکونسار بر نهاد
صبر از دلم بغمزه غماز در ربود	وانگه گننه بطره طرار بر نهاد
جانم جفاش ز آتش غم جست وانگهی	چون در گرفت آتش پس خار بر نهاد
بس تائب شراب کزان چشم پر خمار	دیده بخاک حضرت خمار بر نهاد

و درین قصیده چند بیت در مدح میگوید :

بر روی خلق تا در اقبال باز کرد	درهای فتنه را همه مسمار بر نهاد
تا شد سرای ضرب بزرگی بنام او	نقش کرم بگوشه دینار بر نهاد
آزاده وار همت و خلق و طبیعتش	نام وفا بعالم غدار بر نهاد
ای سروری که عقد گهرهای لفظاتو	اسم حسد بدلولو شهوار بر نهاد

و در واقعه سلطان سعید سنجر گفته است بر در سمرقند در حوالی نخشب و

انهزام حشم او از خطائیان :

حکیم کوشککی را بخواب دیدم دوش	زبان گشاده بمدح مبارزان سپاه
ز راه طعنه و طنز و تماخره میگفت	خهی گزارده هر یک حقوق نعمت شاه
فسوس زیر رکاب شما کمیت و سمند	دریغ بر برو فرق شاقبا و کلاه



ز پیش کافر کفران نعمت آورده گزینند چو از پیش تو به خیل گناه  
 ندیده گردد سیاه سیاه پوش هنوز که گشت صبح سپید شما چو شام سیاه  
 ز بس تعجب کفار جمله می گفتند زهی جماعت غز لا اله الا الله،  
 این بود تمام عبارت عوفی، اینک بتوضیح و تصریح آن میپردازیم:  
 از این نکته که عوفی گوید که: «چند رسایل را وسایل حصول مقاصد ساخته است»  
 چنین بر می آید که صاحب این ترجمه برای حصول مقاصد خود چند رساله نوشته و  
 با عرض آنها بارباب دولت و مردم متنفذ عصر خود توسل جسته است. این مطلب  
 را توضیحاتی که ذیلاً خواهیم آورد روشن خواهد ساخت، ابتدا میپردازیم بشرح و  
 تفصیل سائلی که عوفی بصاحب این شرح حال نسبت میدهد بشرح ذیل:  
 ۱. مقامات که بتصریح مقدمه آن در جمادی الاخری سال ۵۵۱ انجام یافته،  
 ۲. وسیله العفاة الی الکفی الکفاة که با احتمال بسیار قوی آنرا مؤلف بنام خواجه  
 نظام الملك طوسی که اکفی الکفاة لقب داشته و در سال ۴۸۵ مقتول شده ترتیب داده  
 بوده است،

۳. حنین المستجیر الی حضرة المجیر بنام کیا ابو الفتح علی بن حسین طغرائی  
 اردستانی که مجیر الملك و مجیر الدوله لقب داشته و در موقعیکه کمال الملك محمد بن  
 احمد زوزنی معروف بادیب مختار از ریاست دیوان انشاء و طغرای ملکشاه افتاد و  
 مقامش نصیب تاج الملك ابو الغنایم مرزبان بن خسرو فیروز فارسی شد بنیابت این  
 تاج الملك برقرار گردید (مابین سنوات ۴۷۷ و ۴۸۰) و در موقع حرکت سنجر  
 بحکومت خراسان از جانب برادر خود بر کیسارق یعنی در ۴۹۰ بسمت وزارت او  
 بخراسان آمد ولی اندکی بعد معزول شد و فخر الملك بن نظام الملك طوسی جای  
 او را گرفت.

۴. روضة الرضا فی مدح ابی الرضا و قصیده ای که عوفی از او نقل  
 کرده بنام کمال الدوله ابو الرضا فضل الله رئیس دیوان انشاء و طغرای ملکشاه است  
 در قسمت اول از دوره وزارت خواجه نظام الملك و او در سال ۴۷۶ چون پسرش  
 سید الروسا معین الملك محمد بفرمان ملکشاه کور شد از کار افتاد.



امادر نام ولقب ممدوحی که عوفی شعر قاضی بلخ را در مدح او آورده و او را « رضی الدین شرف الملک ابوالرضا فضل الله » نامیده ظاهراً این مؤلف را اشتباه و خلطی دست داده زیرا که شرف الملک ابوسعید محمد بن منصور خوارزمی رئیس دیوان استیغای ملک شاه که در ۹۲۲ هجری فوت کرده کسی دیگر است و کمال الدوله ابوالرضا فضل الله بن محمد زوزنی رئیس دیوان انشاء و اشراف او کسی دیگر.

۵ - قدح المعنی فی مدح المعنی باین شکل مغلوط و بی معنی است و نگارنده یقین دارم که صحیح آن چنین بوده:

قدح المعین فی مدح المعین و غرض از معین که این رساله در ذکر مدایح او بوده بلاشبهه همان معین الملک سید الرؤسا محمد پسر کمال الدوله ابوالرضاست که در شوال ۷۶۶ هجری بفرمان ملک شاه نابینا شده است.

۶ - منیة الراجی فی جوهر التاجی که ظاهراً صحیح آن منیة الراج فی جوهر التاج باشد در مدح ابوالغنائیم تاج الملک بوده که در فاصله ۷۷۷-۸۰۰ هجری ریاست دیوان طغرا و انشاء رسیده و در ۸۵۰ هجری مقتول شده است.

۷ - الاستغائه الی اخوان الثلاثة ظاهراً توسل نامه ای بوده است از مؤلف بسه پسر از پسران متعدد نظام الملک (شاید مؤید الملک و فخر الملک و جمال الملک یا ضیاء الملک) که در دیوان و امور دولتی زیر دست پدر خود مقاماتی داشته و صاحب رأی و نفوذ بوده اند.

از مقایسه سنواتی که بدست دادیم مخصوصاً از مقایسه سال ۷۶۶ هجری کورشیدن معین الملک و برکنار شدن پدرش کمال الدوله با سال ۵۰۱ هجری تألیف مقامات حمیدی معلوم میشود که مابین سال انشاء بعضی از تألیفات مؤلفی که عوفی ترجمه احوال او را نقل کرده و سال تألیف مقامات حمیدی لا اقل ۷۵ سال فاصله است و بسیار بعید مینماید که کسی که در حدود ۷۶۶ هجری بتألیف پرداخته و لا اقل بیست سال داشته در تاریخ ۵۴۷ هجری سنی که کمتر از نود نمیشود از طرف سنجر بمقام قاضی القضاتی بلخ منصوب شود و در حدود نود و پنج سالگی بتألیف مقامات حمیدی بپردازد.



ظاهر آعوفی پدر و پسر یعنی قاضی ابوسعید عمر بن علی را با قاضی حمیدالدین ابوبکر محمد بن عمر بن علی که این دومی مؤلف مقامات حمیدی است اشتباه کرده و از اینکه نام او را هم «عمر» آورده که همان نام پدر صاحب مقامات است این حدس تأیید میشود یعنی کلیه مطالبی که عوفی نوشته مربوط بپدر است فقط این مؤلف تألیف مقامات حمیدی را که کار پسر است با اشتباه بپدر او منسوب ساخته. علی القاعده اگر عوفی کسی دیگر از خاندان بسیار مشهور محمودی را که اکثر قاضی بلخ بوده اند با قاضی حمیدالدین مؤلف مقامات خلط نکرده باشد باید گفت که رسائل فوق (بغیر از مقامات) همه از پدر قاضی حمیدالدین است که بسال ۶۵۷ تولد یافته و در حدود ۵۴۷ فوت کرده است و زمان او نیز با رجال عهد ملکشاه که نام ایشان را بردیم درست درمی آید.

اما اشتباه دیگر عوفی در عباراتی که از او نقل کردیم اینک که قطعه شعر آخری قاضی بلخی را در باب «واقعه سلطان سنجر بر در سمرقند و انهزام چشم او از خطائیان» نوشته در صورتیکه آن قطعه چنانکه استاد علامه آقای قزوینی نیز اشاره کرده اند صریح است که پس از انهزام لشکریان سنجر بدست طایفه غز که در ۵۴۸ اتفاق افتاده سروده شده و ارتباطی با جنگ آن سلطان با گورخان قراختائی و واقعه قطوان (صفر ۵۳۶ در نزدیکی سمرقند) ندارد بعلاوه شاعر در ابتدای این قطعه از حکیم کوشککی ذکری کرده و حکیم کوشککی قاینی چنانکه میدانیم در فتنه غز بچنگ ایشان اسیر افتاده و هجوهای بسیار از سران سپاهی و لشکریان سنجر که در این واقعه مغلوب شدند گفته و شاعر باو که در این موقع اسیر و بعلت «طعنه» بطنز و تماخره در باب مبارزان سپاه سنجری شهرت یافته بود اشاره میکند بنابراین این قطعه دیگر نمیتواند از قاضی ابوسعید عمر بن علی پدر صاحب مقامات باشد که در ۵۴۸

۱ - حواشی جلد اول لباب الالباب ص ۳۴۴ - ۳۴۵

۲ - رجوع کنید بمجله یادگار شماره ۵ صفحه ۷۶ (در حاشیه) و مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۱۹۸ و ۴۸۸ و هفت اقلیم در ذیل قهستان و جلد سوم جهانگشای جوینی ص ۲۸۷ و حواشی همان صفحه



مرده بوده بلکه برخلاف قطعه اول از قاضی حمیدالدین محمد بن عمر صاحب مقامات است ۱. صاحب مجمع الفصحاء که عین عبارات و اشتباهات عوفی را تکرار کرده منتخبی از یک مثنوی بنام قاضی حمیدالدین بلخی آورده بنام سفرنامه مرو و آن منتخب این است:

باد مرو است یا نسیم سمن	اینکه وقت سحر زسید بمن
نامه در پر و نافه در چنگل	جیب پر مشک و آستین پر گل
مرحبا ای نسیم عنبر بال	خرم و خوشتر از جنوب و شمال
نکته باده رزی داری	بوی یاران / مروزی داری
بر در او گذشته ای بدرست	کافر خاک کوی او بر تست
چون بدان روی و موی همرازی	با تو در سازم از چه غمازی
نی که از بیم خوی خود کامش	باد را راه نیست بر بامش
نگذارد رقیب تو سن او	که بیوسد نسیم دامن او
ای نگاری که زینت مروی	چرخ را ماه و باغ را سروی
ماه نو مر ترا سوار سزد	عقد پروینت گوشوار سزد
از تو بر خاک اگر فتد سایه	نور او ماه را دهد مسایه
ای فلک مرکب عماری تو	اشک تا کی کشد سماری تو
بنشستم چو تابه بر آتش	ساکن و ثابت و مسلم و خوش
روزگار ار کشد بتیغ مرا	نیست جان در رهت دریغ مرا
مشکن آن خم که پرزباده بود	مفکن آنرا که او فتاده بود
دل من هست چون دهان تو تنگ	چون رخان تو اشک من گلرنگ...
صدر عالی رضی دولت دین	شرف ملک پادشاه زمین
آن که پیش از وجود فایده را	کرم آموخت معن زائده را
این و اضعاف این مناقب تست	ماه در نور رای ثاقب تست
مخلص نفس و راحت روحی	وقت سیلاب کشتی نوحی
در صبوح خرد مصابیحی	در فتوح هنر مفاتیحی
ندود در معارج تگ تو	شیر دشمن برابر سگ تو
بودی ار تو نبودی اندر دهر	شکر روزگار تلخ چو زهر

حمیدالدین

ماه کرده

ن حدس

ن مؤلف

القاعده

قاضی بلخ

که رسائل

مد یافته و

ایشان را

مر آخری

خطایان

کرده اند

ه اتفاق

س و واقعه

ن قطعه از

در فتنه غز

بجر که در

لعنه بطنز

بر این این

که در ۵۴۸

مجمع الفصحاء

ص ۲۸۷



ای ز تو در نقاب قلبی      حاتم و معن و صاحب و صابی  
نظر تو ز من گسسته شده      روز من نحس و ناخجسته شده

در این رشته اشعار چنانکه مشاهده میشود القاب ممدوح شاعر «صدر عالی رضی‌الدین شرف‌الملک» آمده و همین شعر که ظاهراً در نسخه‌ی اساسی لباب‌الباب بوده و از چاپی افتاده مؤلف آن کتاب را بر آن داشته است که ممدوح شاعر را چنانکه نقل کردیم «رضی‌الدین شرف‌الملک ابو‌الرضا فضل‌الله» بداند در صورتیکه بشرح مذکور در فوق چنین ممدوحی با این نام و القاب در میان رجال سلجوقی نیست و عوفی شرف‌الملک خوارزمی را با کمال‌الدوله ابو‌الرضا فضل‌الله زوزنی اشتباه نموده. مخاطب این اشعار بلا شبهه کسی است که وزیر بوده و شرف‌الملک لقب داشته و ظاهراً غرض از او هم همان شرف‌الملک ابو‌سعد محمد بن منصور خوارزمی رئیس دیوان استیفای ملک‌شاه است و اگر چه لقب دینی او را بعضی از مداحان معاصر او مثل امیر معزی «عماد‌الدین» ذکر کرده‌اند ولی ممکن است که او لقبی دیگر قبلاً یا بعداً داشته و یا بدو لقب ملقب بوده است. بهر حال چه غرض از این ممدوح شرف‌الملک خوارزمی باشد چه کمال‌الدوله ابو‌الرضا مادح زماناً نمیتواند قاضی حمید‌الدین مؤلف مقامات حمیدی باشد لابد این قطعه شعر نیز از پدر اوست که بخیبط بنام او مذکور شده.

قاضی حمید‌الدین بلخی مؤلف مقامات از ممدوحین مخصوصاً او حد‌الدین انوری شاعر بزرگ است و انوری که یک قسمت از عمر خود را در بلخ میزیسته در کنف حمایت و رعایت این قاضی بوده و بین ایشان یگانگی و دوستی محکمی وجود داشته از مدایح انوری در حق قاضی حمید‌الدین یکی قطعه ایست که آن شاعر پس از انتشار مقامات در خصوص آن کتاب گفته و آن این است:

هر سخن کان نیست قرآن یا حدیث مصطفی      از مقامات حمید‌الدین شدا کنون ترهات  
اشک اعمی دان مقامات حریری و بدیع      پیش آن دریای مالا مال از آب حیات  
شاد باش ای عنصر محمودیان را روح تو      رو که تو محمود عهدی با بتان سومنات

۱ - امیر معزی دز مدح او میگوید:

عماد‌الدین شرف‌الملک کز شمایل او      همی فروزد دین محمد مختار  
سر سعادت ابو‌سعد کز کفایت او      همی فزاید مدح شه ملوک شکار



بابی  
نده  
در عالی  
بالالباب  
چنانکه  
ه بشرح  
نیست و  
نموده .  
وظاهرأ  
استیفای  
یر سعزی  
آ داشته و  
وارزمی  
مقامات  
شده .  
بن انوری  
ر کنف  
رد داشته  
از انتشار  
ن ترهات  
ب حیات  
سومنات  
مختار  
شکار

از مقامات تو گر فصلی بخوانم برعدو  
عقل کل خطی تأمل کرد از او گفت ایعجب  
دیر مان ای رای و قدرت عالم تأیید را  
هم انوری در مدح و ثنای همین قاضی حمیدالدین گوید :

حالی از نامنطقی جذر اصم یابد نجات  
علم اکسیر سخن داند مگر اقصی القضاة  
آفتابی بی زوال و آسمانی با ثبات

بحمد و ثنا چون کنم رای نظمی  
ولیکن بسامی جناب حمیدی  
ز فضل و هنر چیست کان نیست او را  
همی شرم دارم که پای ملخ را  
همی ترسم از ریشخند ریاحین  
من و قطره ای چند سؤر سباعم  
من و ذره ای چند خاک زمینم  
چه فرمائی؟ از صدمت سنگ و آتش  
با بانگه از نکهت میوه بادی  
همه روضه من حشیش است یکسر  
همی لقمه ای نیست بر خوان عقلم  
سخن هست فرزند جانم ولیکن  
نه شعر است سحر است از آن می نیارم  
کسی را که نو باوه وحی دارد  
بهانه است این چند بیت ار نه حاشا  
غرض زین سخن چه و تا چند گویم  
بمعبود طیان و ممدوح حسان  
دلیم دعوی عشق او کرد یک شب  
فرستاده شد گر چه نیکو نباشد  
ز کم دانشی گاو گردان چو بین  
و گرنه چرا با چو رستم سواری

نه دشوار گویم نه آسان فرستم  
اگر وحی باشد هر اسان فرستم  
بگو تا مرا گر بود آن فرستم  
سوی بارگاه سلیمان فرستم  
که خار مغیلان بیستان فرستم  
چه گوئی بر آب حیوان فرستم  
چه گوئی بر چرخ کیوان فرستم  
در خشی بخور شیدر خشان فرستم  
نسیمی بد زدم بنیسان فرستم  
شوم دسته بندم بر ضوان فرستم  
از آن زله ای پیش لقمان فرستم  
خلف می نیاید مگر جان فرستم  
که نزدیک موسی عمران فرستم  
بقاهای و سواس شیطان فرستم  
که من زیره هر گز بکرمان فرستم  
فلان را همی پیش بهمان فرستم  
اگر ژاژ طیان بحسان فرستم  
از آنشب بر آنم که برهان فرستم  
که زنگار آهن سوی کان فرستم  
بر شیر گردون گردان فرستم  
چنین خر سواری بمیدان فرستم

قاضی حمیدالدین این مدیحه انوری را بقطعه ذیل جواب گفته :

مرا انوری آن چو دریا توانگر  
همی از سخن زاده کان فرستد



بنان نارسیده مرا تره پس او  
 چو بی برگی من شد او را مقرر  
 چو هر گنج را جای ویرانی آمد  
 بدانست گوئی که من تشنه طبعم  
 بماناد آن دوست کو دوستان را  
 ز بیت الشراب پناه کز یرمان  
 دلم را از آن حضرت از بهر تسکین  
 مرا او حدالدین در ایام بهمن  
 نیم آن که راضی شوم از زمانه  
 الوئی ز باغ رضا نزد طبعم  
 ز بیداشی باشد آن کز گزافه  
 بخندد خرد بر کسی کو ز غفلت

و هم انوری در قصیده غرای مشهور خود بمطلع :

ای مسلمانان فغان از دور چرخ چنبیری  
 وز نفاق تیرو قصد ماه و کید مشتری  
 پس از آنکه او را بگفتن هجو بلخ متهم ساخته و مردم او را آزار رسانده و  
 قاضی حمیدالدین باعث نجات او شده بود در مدح این قاضی میگوید :  
 مسند قاضی القضاة شرق و غرب افراشتند آن که هست از مسندش عباسیان را برتری  
 آنکه پیش کلک و نطقش آن دو سحر آنکه حلال

صد چو من هستند چون گو ساله پیش سامری  
 آب و آتش را اگر در مجلسش حاضر کنند  
 از میان هر دو بردارد شکوهش داوری  
 مطلقا هر چه آن حمید است از صفتهای شماری  
 در زمان او هنر نشگفت اثر قیمت گرفت  
 گوهر است آری هنر او پادشاه گوهری  
 این واقعه یعنی انتساب هجو بلخ بانوری و داستان اهالی بلخ با او هر چه بوده  
 است بهر حال بشهادت فرمان سلطان سنجر که نقل شد بعد از سلخ جمادی الاولی  
 سال ۵۴۷ تاریخ انتصاب قاضی حمیدالدین بمنصب قاضی القضاة بلخ اتفاق افتاده .  
 اما شرح این قصه و نسبت خطای حکم نجومی بانوری را انشاء الله در یکی دیگر  
 از شماره های مجله بتفصیل باستحضار خوانندگان محترم میرسانیم .



## میرزا محمد رضا کلهر

(۱۳۴۵ - ۱۳۱۰ قمری)

یکی از مشاهیر خوشنویسان و از استادان مسلم خط نستعلیق در این قرن اخیر بلاشبهه مرحوم میرزا محمد رضای کلهر است که این خط را چنان پیختگی و محکمی نوشته و در تحسین و تزیین آن کوشیده است که در این راه ثالث میرعلی هروی و میرعماد سیفی قزوینی شده بلکه بسلیقه و تشخیص بعضی از استادان فن از پاره‌ای جهات بر این دو تن استاد میرزا نیز تقدم فضل پیدا کرده است.

میرزا محمد رضا اصلاً از ایل کرد کلهر کرمانشاهان است و او ابتدای جوانی را مثل سایر افراد این ایل بسواری و تیراندازی و کرب و فرس میکرده بهمین جهت مردی صحیح المزاج و قوی هیكل و تنومند بار آمده و در یکی از این کرب و فرها زخمی برداشته و بر اثر این اصابت یکی از دو گوش او از شنوائی افتاده بوده است. پس از گذراندن ایام جوانی باین شکل شوق مشق خط وجود او را فرا گرفته و بتعلم نزد میرزا محمد جوانساری شاگرد آقا محمد مهدی طهرانی از استادان مشهور نستعلیق پرداخته لیکن چون استعدادی فوق استادی استاد داشته متوجه مقاماتی بالاتر شده و بمشق کردن از روی خطوط اصلی استادان قدیم مخصوصاً میرعماد قزوینی اشتغال ورزیده و برای این کار بقزوین و اصفهان سفر کرده چنانکه يك قسمت از ایام جوانی او بمشق کردن از روی کتیبه سردر یکی از حمامهای قزوین و کتیبه قبر میرفندرسکی در اصفهان که هر دو از بهترین نمونه های خط میر عماد است گذشته مخصوصاً از روی کتیبه قبر میرفندرسکی که متضمن غزل معروف حافظ است بمطلع:

روضه خلد برین خلوت درویشانست      مایه محتشمی خدمت درویشانست

فرستد  
فرستد  
فرستد  
فرستد  
فرستد  
فرستد  
فرستد  
فرستد  
فرستد  
فرستد

مشتری  
رسانده و  
را برتری

ش سامری  
ش داوری  
صفتها بشمری  
اه گوهری  
هر چه بوده  
دی الاولی  
افتاده .  
یکی دیگر



مدتها مشق میکرد و با اصطلاح خطاطان چربه آنرا برداشته بود و همراه داشت و آنرا بهترین سرمشقه‌های خود میشمرد.

پس از آنکه مرحوم میرزای کلهر در نوشتن نستعلیق استاد مسلم زمان خود شد و آوازه شهرتش بگوش مردم دور و نزدیک رسید ناصرالدین شاه او را بحضور طلبید تا پیش او مشق کند چنانکه گاه گاهی از راه تفنن از روی سرمشق‌های او مینوشت سپس دستور داد که مرحوم میرزا در اداره انطباعات قبول عضویت کند اما میرزا از آنجا که مردی بلند همت و با مناعت و آزادمنش و بی نیاز بود و جز بهنر بهیچ چیز عشق و علاقه نداشت زیرا این بار نرفت و بهمان قانع شد که هر وقت مایل باشد برای اداره انطباعات که زیر دست محمدحسنخان صنیع‌الدوله (همان اعتماد السلطنه) کتابت کند و اجرت آنرا بگیرد. اعتماد السلطنه خود در کتاب المآثر والآثار در احوال مرحوم میرزای کلهر چنین مینویسد:

«هنوز از دیوان اعلی راتبه نخواسته و جرایه نگرفته است و برگ و ساز معاش همی از اجرت کتابت میکند و بهنر بازو و حاصل سر پنجه خویشان روزگار می گذرانند»

تنها موقعیکه میرزای کلهر تا حدی حاضر شد که جزء دستگاه دولتی باشد در سال ۱۳۰۰ قمری بود که در سفر دوم ناصرالدین شاه بخراسان (از پنجم شعبان تا هشتم ذی‌الحجه ۱۳۰۰) شرکت نمود و بعلت شوقی که باین سفر و زیارت آستان قدس داشت ملتزم رکاب بودن را بمیل تمام پذیرفت چون قرار شده بود که در اردوی ناصرالدین شاه در طی راه روزنامه‌ای بخط نستعلیق و بچاپ سنگی بطبع برسد و برای این کار اعتماد السلطنه تمام نوازم چاپ را با اردو همراه برداشت، نوشتن نسخه اصلی این روزنامه که نام آنرا «اردوی همایون» گذاشتند، بمرحوم میرزای کلهر محول گردید.

میرزا انجام این تکلیف را بدوق و شوقی تمام تعهد کرد و باین ترتیب در هر منزل شماره‌ای را که باید بطبع برسد مینوشت و گماشتگان اداره انطباعات آنرا بچاپ میرساندند.



از « اردوی همایون » که روزنامه‌ای بود هفتگی بقطع يك ورق و دارای هشت صفحه مجموعاً دوازده شماره انتشار یافته . شماره اول آن در یکشنبه یازدهم شعبان ۱۳۰۰ در دماوند منتشر شده و شماره دوازدهم یعنی شماره آخری در یکشنبه دوازدهم ذی‌الحجه از همین سال در خاتون آباد پنج فرسنگی طهران . این روزنامه مجانی بوده و بهمراهان اردو و بعضی از مردم طهران داده میشده است .

روزنامه اردوی همایون از آن جهت که مرحوم میرزای کلهر آنرا از سر شوق مینوشته یکی از بهترین نمونه‌های خطوط چاپی اوست . برای آنکه نمونه‌ای از خطوط چاپی میرزا بدست داده باشیم صفحه اول از شماره اول از این روزنامه را در اینجا عیناً نقل میکنیم .

مرحوم میرزای کلهر مردی بود بسیار پاکدامن و هنردوست و پاکیزه سیرت و مهماندوست و بی اعتنا بدنيا و تعینات آن . بهنر خود عشقی خاص داشت و پیوسته کار میکرد و قطعاتی را که مینوشت اگر توهم میکرد که حرفی یا کلمه‌ای از آن درست از آب در نیامده بهیچ قیمت بدست هیچکس نمیداد و آنها را پاره یا سیاه میکرد و با اینکه بسیار تنگدست و در سایه قناعت میزیست هر چه داشت با دیگران میخورد و اگر بغذای روز خود اطمینان داشت ممکن نبود که واردین بخانه خود را طعام نخورده از آنجا مرخص کند .

مرحوم میرزای کلهر در وبای عام طهران که در سال ۱۳۰۹ - ۱۳۱۰ هجری قمری بی باکانه از مردم این شهر کشتار کرد باین مرض مبتلی گردید و در آن ایام و انفسا که هیچکس بهیچکس نمیرسید مرحوم جنت مکان حاج شیخ هادی نجم آبادی (۱۲۵۰ - ۱۳۲۰ قمری) که علماً و اخلاقاً از مفاخر قرن اخیر ایران بوده بتوسط جمعی از خواص اصحاب خود بکار غسل و کفن و دفن او قیام نمود و جنازه آن مرحوم را بقبرستان محله حسن آباد (محل اطاقیة حالیه که پس از ویران شدن آن گورستان بجای آن بنا شده) انتقال داد و در آنجا بخاک سپرد . وفات مرحوم میرزا در روز جمعه ۲۵ محرم ۱۳۱۰ قمری بسن شصت و پنج اتفاق افتاده ۱ .

مرحوم میرزای کلهر شاگردان بسیار داشت ، ماهرترین ایشان مرحوم حاجی



مهدی اصطلبل مازندرانی و مخدومی جناب آقای آقا مرتضی نجم آبادی فرزند مرحوم حاجی آقا محمد و برادرزاده مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی و جناب آقای میرزا عبدالله خان مستوفی گرکانی است. یک قسمت عمده از اطلاعات نگارنده در این مقاله مقتبس از تقریرات شفاهی آقای آقا مرتضی نجم آبادی مدظلّه و نوشته های جناب آقای مستوفی است که ذیلاً نقل میشود.

آنچه از آثار هنری مرحوم میرزای کلهر بجا مانده غیر از یک عده قطعه و سطور که در مجموعه های خصوصی هنر دوستان طهران مضبوط است یک مقدار روزنامه ها و کتب چاپی است که مرحوم میرزا آنها را بمیل خود یا بتشویق دیگران نوشته و در طهران بچاپ سنگی بطبع رسانده اند. فهرست این نوشته های مرحوم میرزا که بچاپ رسیده از این قرار است:

- ١ - قسمت مهم روزنامه شرف،
- ٢ - دوازده شماره روزنامه اردوی همایون،
- ٣ - سفرنامه دوم ناصرالدین شاه بخراسان،
- ٤ - کتاب مخزن الانشاء که منتخبی است از منشئات یک عده از منشیان و مرحوم میرزا خود در انتخاب آنها دخالت داشته است -
- ٥ - کتاب فیض الدموع تألیف میرزا ابراهیم نواب طهرانی که در سال ١٢٨٦ در طهران بچاپ رسیده،
- ٦ - کتاب منتخب السلطان که آنرا ناصرالدین شاه از اشعار حافظ و سعدی انتخاب کرده و مرحوم میرزا بخط خود نوشته است،
- ٧ - رساله غدیریه،
- ٨ - بعضی قسمتها از سفرنامه کربلای ناصرالدین شاه،
- ٩ - نصایح الملوك،
- ١٠ - مناجات خواجه عبدالله انصاری،
- ١١ - قسمتی از یکی از چاپهای کلیات قآنی که آنرا مرحوم میرزا در ایام تازه کاری و جوانی خود نوشته است.



The image shows a manuscript page with a decorative border at the top. The main content is a grid of text, likely a calendar or a list of events, written in Persian script. The grid is organized into columns and rows, with some cells containing numbers or specific dates. The text is written in a clear, legible hand. The page is framed by a dark border, and the overall appearance is that of a well-preserved historical document.

يك صفحه از يك تقويم خطي بخط ميرزا (ملك آقاى آقا مرتضى نجم آبادى)

شماره ٧  
 مرحوم  
 آقاى ميرزا  
 اين مقاله  
 آقاى جناب  
 ده قطعه  
 ك مقدار  
 ديگران  
 مرحوم  
 مرحوم  
 ١٢٨٦  
 سعدى

در ايام



بعد از این شرحی که تهیه آن برای توضیح احوال مرحوم میرزا محمد رضای کلهر فراهم گردید اینک میپردازیم بنقل تفصیلی که جناب آقای میرزا عبدالله خان



مردود و شنبه پنجم شهر شعبان الحظینم چهار ساعت بفرودگاه شش تیرتوپ نیک شده اعلام نمود که کرب  
سودا حضرت شاهنشاه صاحبزاده خاندان کله و سلطان بنرم نیز خیر از خراسان زیارت شد مقدس  
حضرت یاسان لاله سلام نامه علیه از درجستاد با بهره امتیاض بنفر با به کلیه شون مخزنون توقف در کله و قصد  
برود کرب حضور خسران اینه نه تعالی با حضور نقاب و الایب اطه هم کبر و زینت کربت و بیرون و از راه  
صف کشید از سان حضور در نور مبارک که شنبه یکی شمول عواطف شرباری گردید نه قشوی که در طهران رفت  
و عساکری که در کربت خواهد بود از اسلحه کربت زبانه و نیز است از این عهد و چهار قشونم کاب شد باقی نیم  
بهران خوابند بود با بگله بندگان حضرت پادشاه شریف فرای تصور و شان چه گردید و شب در آنجا افتاد  
فرموده قسب شنبه ششم با بیان حال روانه سرخ حصار که خالصه دیوان بون و سپرد و میرزا محمد خان  
پنجینت است شده در اینجا بعضی از اکابر و اعیان شریفان گنجی مبارک که در بید جناب قالی نام محمد علی  
بیز سرخ حصار حضور افتاد پس علی شرف جسته دعای سفر خوانند ذات کلمتی صفات مقدسین را دوست  
بفرودند و در نخل قامت فرموده عراض فرود شجاعت بسیار که از در آنجا فرود و ایراد و ادوات و قشوی گنجی  
بایرون رسال شده بود و از آنجا ناظران و نشانده گشت و دو ساعت بفرودند کربت اعلی بخار رود و در خارج

صفحة اول از شماره اول اردوی همايون

مستوفی گر کانی از شاگردان آن مرحوم راجع باین استاد در کتاب بسیار نفیسی که در شرح حال خود و اجداد خویش نوشته اند. این کتاب بسیار شیرین که مملو از اطلاعات و حکایات و نوادر و لطایف مربوط بتاریخ یک قرن و نیم اخیر ایران است یکی از نفایس کتبی است که در زمان ما تألیف یافته ولی تا کنون بزور طبع آراسته نگردیده است.



مؤلف محترم آن از راه لطف بما اجازه داده اند که این قسمت را از آن نقل کنیم و امیدواریم که در آینده با اجازه ایشان فقرات دیگری از این تألیف گرانبهارا که بانشائی شیرین و ساده نگاشته شده با اجازه مؤلف محترم آن برای تمتع و استفاده خوانندگان خود منتشر سازیم. پس از عرض تشکر از جناب آقای مستوفی آنچه را که معظم له در باب مرحوم میرزای کلهر مرقوم داشته اند عیناً نقل میکنیم:

«چنانکه سابقاً هم اشاره کرده ام برادرم آقامیرزا رضا نزد میرزای کلهر مشق میکرد و خیلی خوب مینوشت ماهم مایل بودیم نزد این استاد مشق کنیم، با قاداتاش متوسل شدیم، ایشان روزی بمنزل میرزا رفته میل خود را بتمدید دور مشق اظهار کردند و ضمناً سچی هم از ما بردند، میرزا حاضر شد برای مشق دادن بمنزل ما بیاید.

خانه میرزا نزدیک تکیه دباغخانه سنگلج بود هفته ای دو روز حسن جلودار برادرم دو تا اسب دنبال میرزا میبرد و او را سوار کرده بمنزل ما می آورد و در زیر زمین بیرونی از صبح مجلس مشق دایر میشد. آقامیرزا رضو مادو نفر در خدمت میرزا مشغول مشق بودیم، دوسه ماهی گذشت، میرزا یک روز بی دلیل از آمدن سر وازد، برادرم نزد او رفت و چون زمینه خلق و خوی میرزا در دستش بود میدانست اصرار بخرج او نمیرود، بمیل او رفتار کرده قرار گذاشت ما بمجلس مشق میرزا برویم. از این روز ببعده هفته ای دو مرتبه بعد از ظهرها سوار شده بمنزل میرزا میرفتیم و در حدود نیم ساعت بغروب مانده اسب می آوردند و بر میگشتیم.

در خیابان جلیل آباد گوشه شمال غربی جلو خان عضدالملک کوچه هائی از مشرق بمغرب امتداد داشته که بمحله سنگلج میرفت، در این کوچه جز یک دربسته ای که در اندرونی عضدالملک بود و ظاهراً آراسته ای داشت باقی خانه ها محقر و بعضی خرابه بود، در آخر این کوچه بوسیله یک پیچ هفت هشت ذرعی که بسمت جنوب میرفت این کوچه را بکوچه میرزا زکی منتقل میکرد.

این کوچه هم مثل کوچه قبل از شرق بغرب امتداد داشت. خانه های این کوچه اعیانی تر و چند دکان هم داشت، منتهای این کوچه بسمت شمال می پیچید، در ضلع شرقی این کوچه آخری خانه ای بود متعلق بمیرزا رضاقلی و میرزا آنرا ب ماهی دو تومان اجاره



کرده بود. این خانه برخلاف خانه‌های اعیانی شهر در سمت شمال بنائی نداشت، يك سه قسمتی با دو ایوان جلو دو اطاق جنبین و يك اطاق شاه نشین دار در وسط بنای مغرب را تشکیل میداد و سه اطاق در سمت مشرق و در سمت جنوب هم مطبخ و آب انبار داشت، مدخل خانه راهرو باریکی بود که در پهلوی اطاق اول سه قسمتی سمت مغرب واقع و واردین را بصحن حیاط دلالت میکرد و از این راهرو دری هم با اطاق اول که محل مشق تابستانی و بهاری بود داشت شاگردان بدون اینکه بحیاط کاری داشته باشند باین اطاق وارد میشدند. اطاق کاهگلی و دیوار سمت کوچه آن نمناک و چند بار برای جلوگیری از رطوبت بنائی در و دیوار شده بود با وجود این آثار خوردگی و رطوبت در دیوار تا نزدیک طاقچه هویدا بود. در يك گوشه حصیر شیرازی افتاده در گوشه دیگر گلیم افکنده بودند. در محل آبرومند اطاق يك نمده آهکی افتاده روی آن يك فرش کرباسی که از روز خرید رنگ صابون ندیده بود گسترده بودند و این روفرشی برای آن بود که تراشه‌های قلمهائی که میرزا میتراشید بنمده نجسید و با این همه تمام اطاق مفروش نبود. در زمستان مجلس مشق ما از این اطاق با اطاق کوچکتر که در قسمت شمالی ضلع شرقی حیاط بود منتقل میشد و این اطاق خشک و سفیدکاری بود ولی از روزی که ساخته شده بود تعمیر از آن نکرده بودند.

حیاط ده دوازده ذرع طول و هفت هشت ذرع عرض و در سمت شمال و آفتابگیر حوض و برسم معمول دو باغچه و خرندهائی داشت. این حوض شکسته همیشه بقدر نیم ذرع سرش خالی و آب سبزرنگی تا کمر حوض را پر کرده بود از مرور دهور فرش حیاط که اولش نظامی بوده بسقط فرش تبدیل یافته و باغچه ها تراشیده و سالها بود که رنگ بیل ندیده بودند. ده بیست مرغ در این حیاط در گردش بودند و با نوکهای خود ملاط سقط فرشها را میکاوبندند. در این باغچه یکی دو جات کوزه یا لولئین شکسته‌ای را در زمین چال کرده و در آن آب میریختند که مرغها لامحاله تشنگی نکشند.

میرزا کوزه قلیان لب بریده‌ای داشت مقداری ارزن و گندم در آن بود که گاهی که از اطاق بیرون میرفت خود متصدی دانه دادن مرغها میشد و هر وقت از



اطاق بحیاط میرفت مرغها دور او را احاطه میکردند و گاهی که میرزا از رفتن بحیاط غفلت میکرد مرغها بایوان آمده مثل دم دکان نانوائی و پارچه فروشی و سقط فروشی و سیگاری این دو سال اخیر داد و فریاد راه می انداختند. گاهی بعضی از مرغها که تخم کرده بودند باطاق میرزا آمده بوجود آمدن شاهکار خود را در آنجا اعلان میکردند بعضی که خیلی جار و جنجال مینمودند میرزا از توی اطاق میگفت: «تخم کردی، خوب کردی» و گاهی اتفاق می افتاد که همین تفقد میرزا حیوان را متقاعد کرده از داد و فریاد زیاد دست بر میداشت.

میرزا لباس راسته و بر روی لباس عبائی می پوشید، يك چشمش بیچیدگی کمی داشت، قدش متوسط با ریش نوک دار قرمز، سر را تماماً می تراشید و تا از خانه بیرون نمیرفت لباس رو نمی پوشید، در تابستان با پیراهن و زیر جامه و در زمستان نیم تنه برك و پوستینی علاوه میکرد. در موقع مشق يك دوشکچه ای دولا کرده زیر ران چپش میگذاشت. روی کاغذ صابون خشک میزد و میگفت این عمل موجب نرمی کاغذ و آسانی گردش تلم بر روی آب میشود، ضمناً در میان خط سیاهی بر روی کاغذ گلپای مدوری ایجاد میکرد که خالی از زیبایی نبود.

میرزا سگی با اسم شنگول داشت، جای این سگ اکثر پشت در خانه بود، بمجرد اینکه دست بدر میخورد صدای پارس شنگول بلند میشد، اگر در باز بود شنگول مانع ورود غریبه بخانه میشد تا بالاخره یکی از اهل خانه می آمد و او را بمقصد میرساند. در این وقت سن میرزا بین پنجاه و شصت بود. از زن سابق خود دختر شانزده ساله ای با اسم برجیس داشت، بعد از آن زن دیگری گرفت. از این زن هم يك دختر چهار پنج ساله با اسم عنذرا و برادرزنی با اسم رضا قلی داشت و تمام اهل خانه بیش از چهار نفر و يك دختر بچه نبودند، با اینهمه گاهی اتفاق می افتاد که با وجود ارزانی آن دوره تا دو ساعت بعد از ظهر این خانواده نهار نخورده بودند، گاهی میرزا میگفت ما دیشب از بی پولی پلو خوردیم بعد توضیح میداد که قصاب و نانوا نسیه نمیدهند ولی مشهدی زکی بقال سرگذر با ما نسیه کاری دارد، پول نبود نان و گوشت بخیریم از بقال برنج و روغن و هیزم نسیه آورده پلو خوردیم.



در آمد میرزا از مجلس مشق بود که از هر شاگردی يك تومان ماهیانه میگرفت منتهی ب ماهی پنج شش تومان میرسید و از دوسه خانه ای که برای مشق دادن میگرفت منتهی هفت هشت تومان عایدی داشت، از چاپ نویسی هم ماهی سه چهار تومان عاید میکرد بطوریکه سر هم رفته در آمد میرزا بیش از ماهی پانزده منتهی



این سطر که بعنوان سر مشق بقلم جلی نوشته شده بقرار تقریر شفاهی حضرت مخدومی آقای آقا مرتضی نجم آبادی آنرا مرحوم میرزای کلهر مخصوصاً برای معظم له نوشته اند. آقای آقا مرتضی میفرمایند که: «وقتی يك عده پوستین بخدمت مرحوم حاج شیخ هادی آورده بودند تا آن مرحوم آنها را بین اهل استحقاق تقسیم کند و آن مرحوم نیز چنین کرد. میرزا که بر این امر اطلاع یافته بود بمن گفت که خوب بود آقای حاج شیخ هادی یکی از آنها را هم بمن مرحمت میکردند. من این کلام را بعرض مرحوم حاج شیخ هادی رساندم، آن مرحوم پوستینی را که خود در برداشت بمن داد و گفت برای میرزا ببر و من بردم، فردا صبح که برای مشق بخدمت میرزا رفتم این يك سطر را که قبلاً نوشته بود بمن داد و گفت فرزند این هم خلعت بهای تو».

هجده و ندره بیست تومان نبود و با این در آمد زندگی میکرد. در زندگی تفننی جز جای دیشلمه نداشت خیلی سابقه یا سفارش و واسطه و توصیه لازم بود تا میرزا شاگرد جدیدی بپذیرد و در این وقت جز بخانه میرزا محمد علیخان معاون الملک پسر میرزا عباس خان قوام الدوله برای مشق دادن احمد و محمود پسرهای او و عبدالله خان کشیک چی باشی و گاهی هم بخانه ما جای دیگر برای مشق دادن نمیرفت.



یکی از چاپ نویسه‌های میرزا روزنامه شرف بود، آنها که مجموعه این روزنامه مصور را دارند اگر دقت کنند می بینند که گاهی بخط دیگریست، سبب آن سر وازدن میرزا از نوشتن روزنامه است که گاهی بدون هیچ دلیل از کتابت این روزنامه استنکاف میکرد تا بالاخره بقول خودش آقای میرزا فروغی (میرزا محمد حسین ذکاءالملک) مجدداً با هزار زحمت او را وادار بکار میکرد.

خط میرزای کلهر خیلی کم است و اگر چاپ نویسه‌های او نبود شاید شیوه خاص او در نستعلیق که امروز معمول و متداول شده است از بین رفته بود. کتابهایی که با مرکب چاپ نوشته است یکی مخزن الانشاء است که بدستور و خرج حاجی میر محمد صادق خونساری چاپ شده و در جمع آوری مراسلات این کتاب سلیقه خود میرزا هم مداخله داشته است، دیگری سفر نامه های مشهد ناصرالدین شاه است که سفر اول را در راه نوشته و چاپ کرده اند، دیگر روزنامه شرف و چند کتاب کوچک دیگر است.

امروز شیوه او در نستعلیق از شیوه میر عماد جلو افتاده و تمام گراورهای نستعلیق از روی خط اوست که خطاطهای بعد از روی کتب چاپی خط او اقتباس کرده اند، عمادالکتاب یکی از وسائل انتشار این شیوه بود که با اینکه نزد میرزای کلهر شاگردی نکرده بود بوسیله همین کتب چاپی شیوه او را اخذ کرده و خوب مینوشت. میرزا زین العابدین شریف قزوینی (ملک الخطاطین) یکی از شاگردهای میرزا بود که هم مشق میداد و هم کتابت میکرد. دیگر از شاگردهای مشاق و خطاط او سید محمود معروف بصدرالکتاب بود ولی این دو نفر با اینکه از شاگردان میرزا بودند باندازه عمادالکتاب موجب انتشار شیوه او نشده بخوبی او ننوخته اند.

ایرانیان بعد از آنکه از تحت حکومت عرب خود را خلاص کردند چون خط قدیم را بالمره فراموش کرده بودند در همان خط عربی سلیقه‌های صنعتی خود را وارد کردند و در این صنعت هم مثل اکثر علوم و صنایع اسلامی از همه ملل اسلام

۱ - مقصود همان روزنامه « اردوی همایون » است که شرح آن با شرح يك عده از

کتبی که میرزا برای چاپ نوشته سابقاً گذشت .

ن ماهیانه  
رای مشق  
سه چهار  
ده منتهی



ریر  
رای  
که  
آن  
شیخ  
حوم  
داد  
میرزا  
لمت

گی تفننی  
ود تا میرزا  
الملک پسر  
و عبدالله  
رفت.



جلو افتادند، خط ثلث را برای کتبه نویسی و نسخ را برای کتابت و نستعلیق را برای فرامین و احکام و رقاع را برای رقعہ نویسی و طغرا را برای عنوان و سرفصل نویسی اختراع کردند و سایر ملل اسلامی هم بآنها تاسی جستند. پدران ما فقط باینکه استاد خطوط مسلمانان باشند قناعت نکرده ب فکر افتادند که برای نوشتن فارسی خط خاصی داشته باشند بالاخره موفق با اختراع خط نستعلیق و اختیار گردیدند. مثل همه چیز این خط هم در ابتدای اختراع قواعد مضبوط معینی نداشت، میر علی کاتب قواعدی برای آن نوشت و میر عماد آن قواعد را اخذ کرد و سلیقه های خاصی بر آن اضافه نمود و رساله ای با اسم آداب المشق نوشت و قواعد خط نستعلیق را مضبوط کرد، از آن زمان بعد خطاطی نستعلیق هم یکی از شعب صنایع ظریفه گردید ولی هیچکس سلیقه تازه ای در این خط وارد نکرد و همگی از روی خطوط میر عماد مشق میکردند. میرزا رضای کلهر عاشق مشق بود، در شبانروز جز پنج شش ساعتی که صرف خواب و یکی دو ساعتی که صرف خوراک و نماز مختصر میکرد تمام اوقاتش در مشق مستغرق بود، در زمستان بواسطه بلندی شبها و در تابستان بجهت خنکی هوا در تمام سال پیش از طلوع فجر بیدار بود و تا وقت خواب غیر از مشق کاری نمیکرد، وسط روز در تابستان یکساعتی میخوابید و در زمستان ده بیست دقیقه میان نوشتن چرت میزد.

طرز مشق کردنش هم منحصر بخودش بود مثلاً یک هفته مشق دایره میکرد دز گوشه بالای کاغذ دوائر متصل بهم روی کاغذ رسم مینمود، سطر اول که تمام میشد سطر دوم را چنان بسطر اول نزدیک شروع میکرد که فاصله مابین دو سطر دیده نمیشد و همینکه صفحه را تمام میکرد جز حاشیه چند میلی متری تمام صفحه سیاه بود و ندره نقاط میکرسکپی سفیدی باقی میماند. بعد از یک هفته مشق دایره عکس میکرد، سطرها را بر خلاف مشق دایره از چپ شروع و براست ختم نموده صفحه سیاهی میساخت. بعد از آن مثلاً یک هفته مشق مد میکرد خطوطی بلندی دوسه سانتیمتر



موازی و پشت سر هم رسم مینمود .

این مشق را بمناسبت صدای قلم به خرت خرت موسوم کرده بود و در مشق خرت خرت آن نقاط نادر سفید هم در روی صفحه نبود و تمام صفحه يك كاسه سیاه میشد. در مشق خرت خرت تا موقعی که قلم روی کاغذ گردش میکرد میرزا نفس را در سینه حبس مینمود بطوری که وقتی مشغول این مشق میشد مثل اینکه کار بدنی سنگینی را انجام میدهد بعد از برداشتن قلم نفس میزد، در تراش قلم هم تصرفی کرده بود، قلم را راست میتراشید و بعد از جانب چپ گوشه‌ای در میدان قلم ایجاد میکرد بطوریکه در تماس قلم بانوک انگشت سبابه پیچی در اول میدان قلم ایجاد میشد و بهمین واسطه دم قلم قدری موّرب روی کاغذ قرار میگرفت و بیشتر بفرمان نویسنده بود. پشت مقطع قلم را برنمیداشت و میگفت قوت قلم در پوست آنست، پوست آنرا که بردارند قلم زودتر کند شده و حاجت بتجدید قط پیدا خواهد کرد. فاق را خیلی کم و کوتاه باز میکرد و حقاً معتقد بود که فاق قلم را شل میکنند و در چاپ نویسی موئی هم لای فاق میگذاشت، قلم را با دو انگشت نر و سبابه میگرفت و انگشت میان را تکیه انگشت نر میکرد و همیشه این دو انگشت میرزا پینه داشت که گاهی که مدتی با قلم درشت تر مشق کرده و پینه انگشتهای جا دار شده بود اگر میخواست قلم ریز تر بکار ببرد ناگزیر پینه انگشتهای را با چاقوی تیزی میگرفت. همیشه با کارد شکاری نوک باریک قلم میتراشید و چنانکه اشاره شد صابون بکاغذ میمالید.

هیچوقت ما ندیدیم میرزا کاغذی دست گرفته و سطری بنویسد. شاید تا کنون کسی که خطش بخوبی خط میرزای کلهر روی سنگ چاپ بر گردد نیامده باشد. قلم را که روی کاغذ میگذاشت يك قلم يك کلمه را تمام میکرد و اهل فن میدانند که کمتر کسی است که در نوشتن این قدر قدرت داشته باشد که تمام کلمه را بدون برداشتن قلم از روی کاغذ در بیاورد و در چاپ نویسی این کار یکی از لوازم است و باین جهت است که خطوط چاپ میرزای کلهر با خطوط غیر چاپ هیچ فرق ندارد، شکسته نستعلیق یا باصطلاح زمان خط تحریر را هم بهمان شیوایی خط نستعلیق مینوشت و

تعلیق را

سرفصل

خط باینکه

ن فارسی

گردیدند.

میر علی

ای خاصی

تعلیق را

مع ظریفه

ی خطوط

جز پنج

میر میکرد

ر تابستان

اب غیر از

نده بیست

رّه میکرد

که تمام

دو سطر

صفحه سیاه

رّه عکس

وده صفحه

ه سانتی متر



این خط شکسته را از درویش هم بهتر و بامزه تر و محکمتر نوشته است .  
شعر خوب میفهمید و گاهی اشعاری هم میگفت ولی تخلص برای خود فکر  
نکرده بود ، در مجلس مشق خود از سیاست حرف میزد و از رفتار حکومت بدون  
هیچ پرده پوشی آنچه را مخالف تصور میکرد نقل مینمود . بزرگترین گناه میرزا  
یوسف صدر اعظم در نظر میرزا درویش بازی او بود . از امین السلطان بسی اندازه  
مذمت میکرد و مثل همه کرمانشاهیها که کلمه قربان را در موارد محبت و یگانگی  
بیشتر از احترام بکار میبردند میگفت قربان تمام عادات زشت ناصرالدین شاه که در  
این اواخر از او بظهور رسید از روشی است که این مرد و پدرش با او آموخته اند  
مخصوصاً خیلی از پول دادن بلاعوض امین السلطان باین و آن نقادی میکرد و میگفت  
قربان این مرده همه اهل این کشور را گدا کرده همینطور بکسی هم که معتقد بود  
از مرده یا زنده اسم او را همیشه با احترام میبرد .

سیدی یزدی با اسم سید لطفعلی گاه گاه بمنزل میرزا می آمد ، بین این سید و  
میرزا شوخیهای لفظی زیاد متبادل میشد . میرزا از جوانی های سید لطفعلی و زرنگیهای  
او داستانها داشت از جمله میگفت شخصی موسوم بکریم در گذر سنگلج نانوائی  
داشت ، ترازوداری دکان را هم خودش میکرد که از کم فروشی و تقلب استفاده  
زیادتری بکند . روزی با سید لطفعلی و دوسه نفر دیگر در مدرسه نزدیک باین نانوائی  
بودم ، سید گفت خوبست همین جا نهار بخوریم . بیکمی که از همه جوانتر بودم سفارشانمی  
با پنج قران کهنه داد که نهار تدارک کند ، جوانک رفت ؛ بعد از یک ربع ساعت وحشت  
زده برگشت ، بسید گفت بابا این پولها چه بود بمن دادی هر پنج تا بد بود ، خدا پدر  
دکاندار را بیامرزد بد جنسی نکرد و الا اگر مرا بدست عسس میداد چه میکردم  
این پنج قران تمامش قلب است و پنج قران را در دست سید گذاشت . سید نگاهمی  
بقرانها کرده گفت یقیناً بدکان کریم رفته بودی ؛ نشانی دکان را که داد معلوم شد سید  
درست فهمیده است ، فوراً از جا برخاست و گفت این نامرد ندانسته است که پولها  
مال کیست که در ضمن بردن انگشت بلب برای تر کردن آن قران را مالش داده خوب



و بد آنرا بسنجد یکی یکی قرانهای خوب را بقرانهای بدی که گوشه لبش داشته عوض کرده و تو را دست خالی روانه کرده است، پاشو برویم من الآن پولها را از او میگیرم. من هم بدم نیامد ملاقات سید را با مشهدی کریم تماشا کنم، همراه سید و جوانک رفتم در دکان، از دور که چشم مشهدی کریم بسید افتاد و جوانک را همراهش دید بدون هیچ معطلی گفت آقا پول مال شما بود؟ سید گفت آری نامرد تو دست برد بسینه هیچکس نمیگذاری؟ گفت هزار بار عذر میخواهم، پنج قران اصلی را از گوشه لبش خارج کرده بسید داد و دو تانان دو رویه تخمه زده دو آتش ناخنی هم جریمه این بی ادبی خود را تقدیم کرد و با سید بمدرسه برگشتیم.

سید لطفعلی در جوانی از لوطیهای زنجیر کش مشهور و بی باک یزد و از کسانی بود که سوراخ و سنبه هر کاری را خوب بلدند و از همه جا باج می گرفتند بالاخره حکومت او را تبعید کرده و بطهران آمده بود و در این وقت هفتاد سال داشت، خیلی مرد بنده گوی خوشمزهای بود، از کارهای جوانی خود و همدستانانش داستانها نقل میکرد، از جمله میگفت یکی از افراد دسته ما با سایرین نذر بست که لباس خواب فلان اعیان ده نشین را که همیشه عده ای تفنگچی پاسبان داشت بدست بیاورد، اول شب شمعی را در طاسی روشن کرد (کبریت شیمیائی در آن وقت بایران نرسیده بود) و سرطاس روی آن گذاشته زیر بغل گرفت و دو فرسخ رفت؛ بوسیله چراغی که تدارک دیده بود کار خود را صورت داده در مراجعت خود برای گم کردن راه این دو فرسخ را پس پس بمنزل برگشت. سید لطفعلی در شناسائی چاقو و سنگ و کاغذ و لوازم تحریر آن روزی بسیار زبردست بود و دست فروشی میکرد و برای میرزا از این قماش لوازم گاهی می آورد.

یک شخص دیگری هم با اسم میرزا محمد هر روز سری بمیرزا میزد، این شخص پیر مردی پنجاه شصت ساله بود، ریشی مورچه پی و جو گندمی و جثه کوچکی داشت، میرزا همیشه اسم او را با احترام میبرد، بنظر میرسد که او قوم و خویش زن سابق میرزا بوده است. میرزا محمد در این سن هم گاهی صفحه کاغذی بدست گرفته



بدون اینکه از میرزا تعلیمی بگیرد برای وقت گذراندن مشقی میکرد قلم او از سیاب‌باش کوتاه‌تر شده و با نصب کردن چوبی با آخر آن این نقص را رفع میکرد. یکی از شاگردان مشق میرزای کلهر میرزا نصرالله نواده آقا محمد طاهر حكاك بود که بشغل اجدادی خود مشغول بود و تازه نزد میرزا آمده از او تعلیم خط میگرفت، بعضی از شاگردهای میرزا مهرهائی باو سفارش میدادند، میرزا در مهرهای سفارشی بمیرزا نصرالله و ترکیب کلمات آن سلیقه‌های اسلوب خود را بکار میبرد اکثر شاگردهای میرزا مهرهای میرزا نصرالله را داشتند بطوری که شیوه خطی میرزا باین وسیله در حكاكی هم وارد شد ولی عمر میرزا نصرالله دوامی نیاورد و بعد از چهار پنج سال در سن متوسط دار فانی را بدرود گفت.

روزی دو نفر جوان بمجلس مشق میرزا وارد شدند که معلوم بود دو برادرند و قبلاً بمیرزا سفارش و توصیه شده‌اند زیرا بمجرد معرفی نشسته مشغول مشق گشتند این دو نفر میرزا علیخان و میرزا علی اکبر خان پسران میرزا محمدخان و کیل الدوله تبریزی بودند. میرزا محمدخان تازه از تبریز آمده و پیشکار کارهای آذربایجان بود. برادر بزرگتر يك چشمش معیوب بود و با سر تراشیده و قبای راسته درس فقه و اصول میخواند و معلوم بود که پدرش تدارك عمامه بسر گذاشتن او را می بیند و او دراز و باریک بود، برادر کوچکتر بازاف و لباس عادی جوانهای وقت و کلفت و کوتاه بود.

میرزا رسم نداشت سر مشق بدهد. چندین مصراع از اشعار را مرتب کوده بود که در آنها کلمات مناسب با قوه مبتدی و متوسط و منتهی وجود داشته باشد و وقتی که میخواست سر مشق را عوض کند با نیش همان قلم خرت خرت نویسی در گوشه صفحه مشق شاگرد مصراع جدید را قلم انداز تر کیب میکرد و بدست شاگرد میداد و از روی آن با قلم درشت روی صفحه سطر را می نگاهت و بنوبت خود نزد میرزا میبرد و تعلیم میگرفت.

میرزا علی اکبر خان که بعدها دبیر السلطان لقب گرفت (همان علی اکبر دبیر سهرابی) روزی موقع عوض کردن سر مشقش بود میرزا بالای صفحه مشق او نوشت:

صفحه  
بود آ  
از کار  
بدستش  
افتاده  
درست  
آینده  
خواند  
کنیدد  
را بگ  
گفت  
میدیدم  
را نفهم  
و هر د  
رمل ط  
شد پر  
بشاید  
حاشیه  
معتقد  
و شعر  
کرده  
موام



«بود آیا که در می‌کده‌ها بگشایند؟»، میرزا علی اکبر خان این مصراع را این طور از کار در آورد: «بود آیا که در می‌کده بگشایند؟» میرزا همینکه صفحه مشق را بدستش می‌دادند رسم داشت نوشته را بصدای بلند میخواند، مصراع را با اثبات کلمه افتاده خواند و گفت: «بود آیا که در می‌کده‌ها بگشایند؟» و پس داد که شاگرد درست نوشته برای تعلیم بیاورد. این بار آقای دبیر السلطان آینده و دبیر سهرابی آینده تر نوشته بود: «بود آیا که در می‌کده‌ها بگشایند؟» میرزا باز شعر را بلند خواند و صفحه را رد کرده گفت: «بود آیا که در می‌کده‌ها بگشایند؟»، درست دقت کنید دفعه سوم که صفحه بدست میرزا رسید و نوشته بود که: «بود آیا که در می‌کده‌ها را بگشایند؟» میرزا بعد از خواندن مصراع باز مصراع را صحیحاً تکرار کرده گفت: «قربان مگر تر کی؟». من تا این اواخر هر وقت مرحوم دبیر سهرابی را میدیدم که در کارهایی که سروکار اداریش بامن بود عمداً میخواست سهو کند و مطلب را نفهمد این شوخی مرحوم میرزا را تکرار کرده میگفتم: «قربان مگر تر کی؟» و هر دو برای استاد تر حیم می‌کردیم.

یک روز یک آخوند جلنبری نزد میرزا آمد، میرزا از او خواهش کرد با رمل طالعی ببیند آخوند از تاریخ ولادت صاحب طالع پرسش کرد میرزا گفت، بعد معلوم شد پریشب خدا به میرزا پسری داده است و اسم این پسر را محمد علی گذاشته، میرزا بشاید و نشاید، تقویم معتقد بود، بادیب پیشاوری ۱ که در این اوقات برای تصحیح و حاشیه نویسی کتاب تاریخ بیهقی بمنزل (معاون الملک جد آقایان فروهر) میرفت خیلی معتقد بود و اسم او را با تجلیل تمام میبرد. بعلمای طهران جز حاجی آقا محمد نهم

۱ - غرض مرحوم سید احمد رضوی پیشاوری معروف بادیب از بزرگترین فضلا و شعرای عصر خویش است که بتاریخ نهم تیرماه ۱۳۰۹ شمسی هجری در طهران فوت کرده و تاریخ بیهقی را که او بتشویق میرزا محمد علیخان معاون الملک پسر میرزا عباسخان موام الدوله وزیر خارجه تصحیح نموده در سال ۱۳۰۷ قمری در طهران بطبع رسانده اند.

(یادگار)

قلم او از

بیکر کرد.

محمد طاهر

تعلیم خط

در مهرهای

بکار میبرد

خطی میرزا

بعد از چهار

دو برادرند

شق گشتند

کیل الدوله

آذربایجان

نه درس فقه

ای بیند و

ت و کلفت

کوده بود

شد و وقتی

در گوشه

گرد میداد

نزد میرزا

اکبر دبیر

او نوشت:



آبادی ۱ عموماً بی اعتقاد بود و بساط ایشان را دکان و نان دانی میدانست .  
 پدر میرزا رضای کلهر محمد رحیم بیک از سر دسته های سواره کلهر بوده ،  
 برادر بزرگتری با اسم نوروزعلی بیک داشته که قائم مقام پدر شده . میرزا رضا از  
 روی میل و قریحه شخصی بمشق خط راغب بوده و از جوانی نزد آقا محمد مهدی  
 که کتبیّه ازاره ایوان مسجد شاه طهران بنخط اوست مشق میکرده است . از حرفه  
 پدری اسب و شمشیر جوهری و سگ شکاری را خوب میشناخت و بر حسب عادت و  
 وراثت سگ شکاری را بسیار دوست میداشت ، در وقت سواری همیشه دست راستش  
 را توی جیبش میگذاشت و معتقد بود که اگر دستش آزاد باشد تکان مال دستش را  
 از قوت می اندازد .

میرزا خیلی نیش از اینها میتوانست شاگرد داشته باشد و ماهیانه آنها زندگی  
 را مرفه تر کند ولی چون این کار وقت زیاد می گرفت و او را از مشق خرت خرت  
 باز میداشت قناعت را پیشه کرده و واقعاً بدون اینکه نتیجه ای از این سیاه مشق  
 انتظار داشته باشد عاشق مشق بود . من تصور نمیکنم که هیچ خطاطی بدرجه میرزای  
 کلهر مشق کرده باشد بهمین جهت پابی اینکه اثر زیادی از قطعات و کتاب خطی  
 از خود باقی بگذارد نبود و اگر چاپ نویسی نمیکرد شیوه مخصوص او منتشر نشده  
 بود و مقامی را که فعلاً دارد البته حائز نمیگشت و این شیوه از بین میرفت .

اشخاصی که در صنایع ظریفه خیلی مستغرق شده اند و از راه عشق دنبال این  
 قماش کارها میروند بواسطه فرو رفتگی در خود و نپرداختن بسایر شعب زندگی  
 اخلاق عجیب پیدا میکنند ولی میرزای کلهر با اینکه هیچکس بقدر او کار و حرفه  
 خود را دوست نداشته و شب و روز همش مصروف سیاه مشق بی نتیجه بود جز  
 گاهگیری بی دلیل چیزی برخلاف عادت از او دیده نمیشد و از سایرین بعضی چیزها  
 شنیده شده است که واقعاً حیرت آور است .

تا اینجا بود شرحی که جناب آقای مستوفی در کتاب شرح حال خود و خاندان  
 خود راجع بمرحوم میرزا محمد رضای کلهر نوشته اند .

۱ - یعنی برادر بزرگتر مرحوم حاجی شیخ هانی که در ۱۲۲۶ متولد و در ۱۳۰۳  
 قمری مرحوم شده و این مرحوم که از اجله علمای متورع طهران بوده پدر مخدومی آقای  
 آقا مرتضی نجم آبادی است که در طی این مقاله بایشان اشاره شده است (یادگار)



## آثار باستان

## سرسکه اشرف افغان

در فروردین ۱۳۱۸ ایامی که برای گذراندن تعطیل نوروزی در اصفهان بودم تصادفاً بتحصیل پاره فلزی که بر روی آن عباراتی منقور است موفق آمدم. پس از مختصر مطالعه و دقتی معلوم شد که نقش روی این پاره فلز نقش یکی از سرسکه‌های اشرف افغان است و فروشنده آن بمن میگفت که افغانان در حین فرار از اصفهان مقارن ورود نادر بآنجا آنرا در یکی از چاه‌های مسجد شاه انداخته بودند و بعد ها قطعه فلز مذکور از آن چاه بیرون آورده شده است.

این پاره فلز استوانه‌ای شکل قریب سه سانتیمتر و کسری ارتفاع دارد و قطر قاعده علیای آن اندکی از دو سانتیمتر کمتر و قطر قاعده دیگر از این مقدار هم کوچکتر است و بر قسمت سفلی آن آثار ضرب و شکستگی هویداست و مینمایاند که آنرا بوضع قدیم بر روی زر و سیم تفته میگذاشته و بضر کوبه و چکش اثر نقش طرف علیای آنرا باین ترتیب بر زر و سیم نقل میداده و بآن وسیله ضرب مسکوک میکرده اند.

عبارت منقور بر این سرسکه این بیت است.

دست رد بر جلالت بود گناه داد تغییر سکه اشرف شاه

و بر کنار آن یعنی در زیر کلمه اشرف عدد (۱۱۴) نقش است که البته تاریخ

احداث این سرسکه را میرساند و آن بقاعده باید یکی از سالهای ۱۱۴۰ و ۱۱۴۱

و ۱۱۴۲ باشد که رقم آخر آن را حكاك یا از راه مسامحه از قلم انداخته و یا بعلت

نداشتن جا از نمودن آن صرف نظر کرده است.

اشرف افغان در سال ۱۱۳۷ پس از کشتن محمود در اصفهان بجای او بتخت

ملیر بوده،

را رضا از

حمد مهدی

از حرفه

سب عادت و

ت راستش

دستش را

ها زندگی

فرت خرت

سیاه مشق

جه میرزای

تاب خطی

نتشر نشده

ت.

ق دنبال این

ب زندگی

کار و حرفه

بود جز

مضی چیزها

د و خاندان

در ۱۳۰۳

سومی آقای

(ادگار)



سلطنت نشسته و در ربیع الثانی ۱۱۴۲ پس از شکست یافتن از نادر در مورچه خورت اصفهان را به جلّه ترك گفته و بسمت فارس گریخته است و چون او در تمام مدت سال ۱۱۴۱ و سه ماه اول سال ۱۱۴۲ که در ربیع الثانی آن بکلی منهزم و از پادشاهی مایوس شد گرفتار کشمکش و جنگ با نادر بوده حدس غالب نگارنده این است که سرسکه موضوع بحث ما بایستی در سال ۱۱۴۰ که دوره بالنسبه آرامی برای اشرف محسوب میشود ترتیب داده شده باشد و امری که این حدس را تأیید میکند توجه باین نکته است که کاتبان و حکاکان قدیم غالباً در نمودن اعداد سنین رقم صفر را که در حقیقت نماینده هیچ رقمی نیست چه در آخر اعداد چه در میان آنها نمی نگاشته اند و چون این ترتیب بسیار شیوع داشته است خوانندگان بسهولت محذوف بودن آن را در می یافته اند در صورتیکه هیچگاه چنین ترتیبی را در باب ارقام دیگر روا نمیداشته اند بنابراین قریب بیقین میتوان گفت که غرض از عدد (۱۱۴) که بر کنار سرسکه اشرف منقوش است همان سال ۱۱۴۰ بوده است لا غیر. گذشته از این مسکو کی از زر از همین اشرف، افغان در موزه بریتانیا در لندن هست که تاریخ آن سال ۱۱۴۰ است و همین نقش سکه را هم دارد و لسی رجینالد استوارت پول که مسکوکات سلاطین ایران را در آن موزه فهرست کرده ملتفت معنی عبارت روی سکه نشده و آن را باین وضع مضحك یعنی بشکل ذیل خوانده است:

دست رد بر جلاله اشرف شاه (!) بود تغییر سکه داد گناه (!)

عبارت دیگر سکه که لابد سر سکه دیگری داشته بقرینه سکه موزه بریتانیا

این بوده است: جلوس میمنت مانوس در دارالسلطنه اصفهان ۱۱۳۷ هـ.

برای توضیح مطالبی که بعد خواهیم نگاشت ناچاریم که عبارت صحیح روی

این سرسکه یعنی بیت:

دست رد بر جلاله بود گناه داد تغییر سکه اشرف شاه

را قدری تشریح کنیم.

معنی عبارت چنانکه مخفی نیست این است که چون گذراندن دست بر روی



اسماء جلاله (یعنی نام خدا و رسول) گناه است و جز بر مؤمنین و اهل طهارت برد دیگری روا نیست اشرف نقش سکه‌هایی را که بر این اسماء مشتمل بود تغییر داد. پیش از استیلای افغانه سکه‌های صفوی بريك روی شامل نام شاه و محل و تاریخ ضرب بود و بر روی دیگر در وسط دایره‌ای کلمه شهادتین و دورا دور آن نام دوازده امام را نقش می‌کردند از آنجا که اشرف سنی مذهب بود و رایج بود اینگونه مسکوکات صفوی را باین وضع و با این نقش در قلمرو پادشاهی خود سخت ناپسند و با عقیده دینی خویش مخالف می‌یافت این تدبیر را پیش گرفته و باین حیلۀ شرعی که در ظاهر از دینداری و تقدس مآبی او حکایت می‌کرد متشبث شده است تا هم احساسات مردم شیعی مذهب ایران را که با جبار تحت سلطۀ افغانه رفته بودند زیاد جریحه‌دار نسازد و هم تاحدی بخیال باطنی خود که تغییر سکه است بصورتی که بشورش و عصیان منتهی نشود عمل کرده باشد. این عمل جاری شد و تا قلیل مدتی هم معمول بود اما طولی نکشید که اشرف از این حد نیز تجاوز نمود و نیت اصلی خود را علنی ساخت و بضر و رواج مسکوکاتی دستور داد که بر آن این بیت نقش بود:

ز الطاف شاه اشرف حق شعار      بزر نقش شد سکه چار یار

در اینجا دیگر اشرف صریحاً سکه‌ها را بنام خلفای اربعه بر گردانده و نام دوازده امام شیعیان را بدون ذکر عذر و بهانه‌ای شرعی از روی مسکوکات سترده.



سرسکه  
های  
اشرف



حرکت اشرف در این راه ظاهرأ تقلیدی است از اقدام شاه اسماعیل ثانی پسر شاه طهماسب اول که مدتها قبل از اشرف در خیال انجام دادن آن بوده و لنی بعلمت کوتاهی دوره سلطنت باجرای آن توفیق نیافته است.

شاه اسماعیل ثانی (دوره سلطنتش از ۲۴ جمادی الاولی سال ۹۸۴ تا سیزدهم شعبان سنه ۹۸۵) در زمان حیات پدر خود شاه طهماسب اول ایام خردسالی را در هرات مقیم بود و چون در این تاریخ معلمی سنی مذهب داشت بر اثر تعالیم باین آیین گروید و شاه طهماسب بهمین علت و بعلم رفتارهای زشت دیگر که از پسر دیده بود



در اواخر سلطنت اسماعیل را در قراباغ آذربایجان بزندان افکند. اسماعیل در اینجا نیز بیشتر اوقات را با درویشان اهل سنت میگذراند و روز بروز رسوخ او در این مذهب و عنادش نسبت بیروان تشیع زیادتر میشد تا آنکه چون بجای پدر در قزوین بسلطنت نشست عقیده دینی خود را ظاهر ساخت و بازار علمای شیعه و منع لعن بر خلفای ثلاثه و عایشه پرداخت و در این طریق باین میزان نیز اکتفا ننمود بلکه مرتکب حرکاتی زشت و ناپسند شد و قبیح تر از همه آنکه چون نوشتن شعر را بر کتیبه ها و در و دیوار مساجد حرام می پنداشت سفیهانه امر داد تا بسیاری از کتیبه های منظوم مساجد قزوین را که بخط استادان زبردست فن بود ستردند و مقداری از این نوع آثار زیبا را از میان بردند.

اعمال شاه اسماعیل ثانی در راه ترویج تسنن و خیال او در اقامه مراسم خطبه نماز بوضع اهل سنت جماعتی از علمای شیعه را بمخالفت با او برانگیخت و از این جماعت از همه مشهورتر امیر سید حسین عاملی کرکی بود که زیر بار بدعت های شاه اسماعیل ثانی نرفت. شاه اسماعیل هم کتب علمی امیر سید حسین را در محلی ریخت و بر آنجا قفل و مهر نهاد و امیر سید حسین را از خانه بیرون کرد.

اما آن اقدام شاه اسماعیل ثانی که اشرف ظاهرأ بتقلید آن برخاسته اینککه روزی آن پادشاه در حضور جمعی از علما موضوع مسکوکات صفوی را که بین مردم رایج بود بمیان کشید و گفت که چون این سکه ها در دست کفار یهود و نصاری و هندو میگردد و ایشان بناپاکی دست بر نام خدای تعالی و پیغمبر می نهند قصد دارم که بضرب سکه تازه ای قیام نمایم.

میرسید حسین کرکی سر بمخالفت برداشت و از راه استهزاء پیشنهاد کرد که بر سکه بیتی از گفته های حیرتی شاعر را که بر لعن خلفای ثلاثه مشتمل بود بنویسد چون شاه اسماعیل ثانی سرکشی علمای شیعه را در این خصوص پایدار دید از تعقیب خیال خود دست برداشت و بالاخره قرار بر آن شد که از روی مسکوکات نقش : «علی ولی الله» و نام ائمه را بردارند و بجای آن این بیت را که :



ز مشرق تا بمغرب گر امامست علی و آل او ما را تمامست  
 بنگارند و در طرف دیگر سکه بهمان اسم و محل و تاریخ ضرب قناعت کنند  
 باین ترتیب مقداری سکه رواج یافت لیکن پس از برافتادن شاه اسماعیل ثانی این  
 بدعت نیز بر افتاد و در سال ۹۸۵ وضع بهمان سیره قدیمی برگشت.  
 اما رسمی که اشرف در حذف نام ائمه و ذکر نام اسامی خلقای اربعه در روی  
 مسکوکات پیش گرفته بود پس از فرار او از اصفهان یعنی از اواسط سال ۱۱۴۲ منسوخ  
 شد و در عهد شاه طهماسب ثانی و شاه عباس سوم قاعده پیشین از نو معمول گردید.  
 سکه ای که در ۱۱۴۵ بنام شاه عباس سوم طفل شیرخوار شاه طهماسب ثانی بعد از  
 عزل پدرش بامر نادر در اصفهان زده شده در وسط نقش: «لا اله الا الله محمد رسول الله  
 علی ولی الله» و در حاشیه نام دوازده امام را دارد و در پشت آن این بیت نگاشته شده:  
 سکه بر زر زد بتوفیق الهی در جهان ظل حق عباس ثالث ثانی صاحبقران  
 با ذکر محل و تاریخ ضرب یعنی: «اصفهان ۱۱۴۵».

ذکر کلمه شهادتین و نام ائمه در روی مسکوکات از عهد نادر بعد بکلی منسوخ  
 شد و دیگر این نقش حتی در عهد زندیه و قاجاریه هم جز در روی سکه های خاصی  
 که در مشهد مقدس و غیرها بعنوان تبرک و انعام ضرب میشده دیده نمیشود.



مقاله فوق را نگارنده کمی بعد از آنکه این سر سکه را بدست آورده بودم  
 نوشته ام. تصادفاً دو سال بعد که بار دیگر در ایام نوروز با اصفهان رفتم از همان شخص  
 که آن سر سکه را خریده بودم سر سکه دیگری از اشرف خریدم که پس از ملاحظه  
 معلوم شد سر سکه جانب دیگر مسکوکات اشرف افغان است و نقش روی آن  
 چنانکه در فوق بحدس و بقیاس مسکوکات اودر موزه بریتانیا معین کرده بودیم این  
 است: «جلوس میمنت مانوس در دار السلطنه اصفهان ۱۱۳۷». دایره ای که در روی  
 این سر سکه متضمن این نقش است از جهت قطر تقریباً عین دایره روی سر سکه اولی  
 است لیکن ارتفاع قطعه فلز قریب چهار برابر از ارتفاع قطعه اول کمتر است.  
 این دو سر سکه را نگارنده بدوست ارجمندم آقای مهندس عباس مزدا که بجمع آوری  
 این قبیل اشیاء علاقه ای دارند برسم یادگار داده ام و حالیه در تصرف ایشان است.



# خطابه بوفن در باب سبك انشاء

بقلم جناب آقای

دکتر قاسم غنی

مقدمه

اسم اصلی بوفن ژرژ لوئی لکلر ۱ است ، پس از آنکه این دانشمند در عالم علم و ادب شهرت یافت لوئی پانزدهم پادشاه فرانسه برای آنکه مراتب عنایت و التفات خود را نسبت باو ظاهر کند قصبه بوفن را که در ۷ کیلومتری دهکده من بار ۲ مولد این مرد جلیل قرار دارد و ملک خانوادگی او بوده بمقام امیرنشینی ترقی داد و ژرژ لوئی لکلر را امیر بوفن ( کنت دو بوفن ۳ ) نامید و عبارت کنت دو بوفن بتدریج در استعمال مردم مختصر شد و شکل بوفن را پیدا کرد .

بوفن در سال ۱۷۰۷ میلادی ( ۱۱۱۹ قمری ) در قریه من بار تولد یافت و از همان اوان جوانی بتحصیل علوم مختلفه ابراز شوق نمود و برای تکمیل در همین راه بایتالیا و انگلیس سفر کرد و چیزی طول نکشید که رسالاتی در باب علم فیزیک و اقتصاد منتشر ساخت و پس از آنکه سالها بود که ذهن مردم حتی نسبت بمسائل مسلمی که دانشمندان یونان بحقیقت آنها رسیده بودند در حال شك بلکه انکار بود حقانیت آنها را بار دیگر باثبات رساند و از جمله این کارها یکی متحقق ساختن خواص آینه‌هایی بود که ارشمیدس مهندس بساختن آنها توفیق یافته و بوسیله آنها کشتیهای رومیان را سوخته بود .

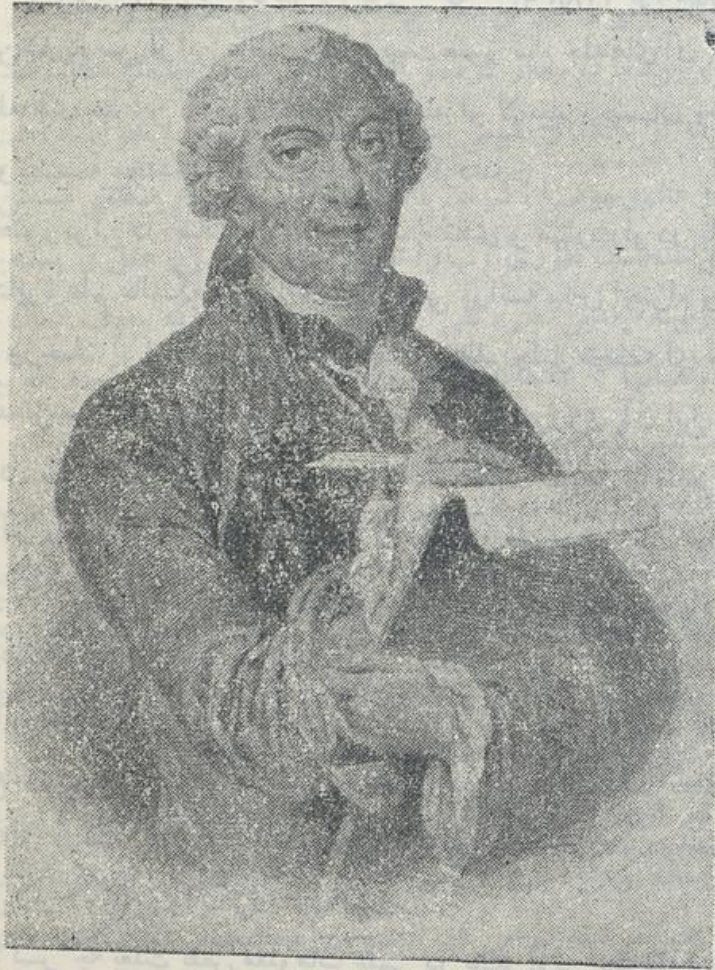
بوفن بر اثر شهرتی که در راه همین قبیل تحقیقات پیدا کرد و در نتیجه ترجمه‌هایی

۱ — Georges Louis Leclerc — ۲ Montbard

۲ — Comte de Buffon



که از کتب دوتن از فضلالی مشهور انگلیس یعنی هیلز ۱ و نیوتن ۲ بزبان فرانسه بعمل آورد در سال ۱۷۳۰ میلادی ( ۱۱۵۲ قمری) بهعضویت آکادمی علوم فرانسه منتخب گردید و در همان سال هم از طرف لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه بنظارت باغهای سلطنتی اختیار شد. بوفن که تا این تاریخ در علوم ریاضی و گیاه شناسی هر



بوفن

دو کار میکرد از آن بیعد تمام توجه خود را بتاریخ طبیعی معطوف داشت و ریاضیات را یکسره ترك گفت. منتخب شدن بوفن بنظارت و ریاست باغهای سلطنتی که عمده

در عالم  
فنایت و  
نهم بار ۲  
رقی داد  
بتدریج  
فت و از  
در همین  
لم فیزیک  
بمسائل  
نکار بود  
ساختن  
میله آنها  
جمه‌هایی



آن همان باغ نباتات و حیوانات فرانسه است این دانشمند را بر آن داشت که عمر خود را وقف تکمیل کار این باغها و تحقیق در عالم طبیعت کند و جز تعقیب این منظور در سراسر زندگی در پی مقصودی دیگر نرود.

شاهکار جاوید بوفن کتاب کبیری است بنام تاریخ طبیعی که مجلدات اولیه آن در سال ۱۷۴۹ (۱۱۶۲ قمری) انتشار یافته و تا سال ۱۷۸۸ میلادی (۱۲۰۲ قمری) که بوفن در پاریس از این عالم رخت بر بست هنوز تمام جلدهای آن بانجام نرسیده بود، جلدهای بعد این کتاب را همکار دانشمند او لاسپد ۱ بهمان وضع و قطع نوشت و بضمیمه مجلدات تألیف بوفن چاپ کردند.

هنوز بوفن در حیات بود که شهرت استادی و مهارت او در بلاغت انشاء و وسعت دایره علم عالمگیر شد و اعضای آکادمی فرانسه پیاس احترام و بقدردانی از خدمات و زحمات او از آن نویسنده زبردست و عالم جلیل مجسمه ای ساختند و در مقابل مدخل موزه تاریخ طبیعی پاریس برپا داشتند و بر روی آن این عبارت لاتینی نقش بود: « نابغه ای که بر اثر هوش فوق العاده عظمت طبیعت را ظاهر ساخته ».

آن قسمت از کتاب تاریخ طبیعی که نگاشته قلم بوفن است عبارتست از یک مقدمه و یک تقریر در باب اصل زمین و احوال حیوانات چهار دست و پا و طیور با چند ذیل که عنوان یکی از آنها ادوار طبیعت ۲ است.

این قسمت که « ادوار طبیعت » عنوان دارد از جهت سلامت انشاء و لطافت موضوع بهترین قسمت های کتاب بوفن است و در همین باب است که بوفن نظر حکیمانهای در باب اصل و منشأ طبیعت و عالم وجود بیان کرده و در حقیقت پیشقدم امثال لاپلاس ۳ و فای ۴ و دیگران شده است.

اگر چه بعلمت نقص معلومات علمی در عهد بوفن یک مقدار از نظریات و حکمهایی که دانشمند مزبور در کتاب خود آورده با واقع مطابقت نمیکند و امروز متروک و کهنه است لیکن چیزی که در نوشته های بوفن جنبه جاویدانی دارد و با



سیر زمان و بسط علوم کهنه و مهجور نخواهد شد یکی بلاغت کلام و زیبایی انشاء اوست که بنهایت درجه از کمال و لطف است دیگر هنر نمائی او در نمودن جمال طبیعت و وصف احوال و اخلاق حیواناتی که بوفن آنها را موضوع بحث قرار داده . بواسطه همین دو کیفیت و احاطه ای که بوفن در جمع آوری اطلاعات فوق العاده زیاد راجع بعالم حیات نباتی و حیوانی بکار برده عشق بتاریخ طبیعی و ذوق نظر در عالم طبیعت را در وجود مردم بیدار کرده و از این راه مصدر خدمتی عظیم شده است . بوفن که از حکمای طبیعی است و با نظر بلند خود میخواست است که راز خلقت و اسرار عالم وجود را اگر هم با قضایای علمی و احکام منطقی ممکن نمیشود لااقل بقیاس و استحسان طوری آنها را تعلیل نماید که مقبول عقل و پسندیده ذوق باشد در این زمینه چندین نظر کلی از خود اظهار داشته که معرف کمال زیرکی و دهاء اوست و همانها که بعدها دیگران جزئیات آنها را اصلاح کرده اند پیشرفت دایره معلومات بشر کمک بسیار نموده .

تنها انتقاد واردی که در عالم علم بر روش بوفن نموده اند اینکه او در تحقیق احوال حیوانات و نباتات بطبقه بندی معتقد نبوده و این کار را که در روش صحیح علمی آن هم در تاریخ طبیعی، از اهم امور و اساسی ترین قدمهاست مهمل می شمرده است . این نقص بزرگ را مقارن همان ایام امثال لینه ۱ و لامارک ۲ و کوویه ۳ و دیگران رفع نموده و تاریخ طبیعی را در مجرای علمی صحیح انداخته اند .

بوفن غیر از کتاب تاریخ طبیعی و ترجمه هائی که از انگلیسی کرده يك عده زیاد رساله و مقاله نوشته است که یکی از آنها خطابه مشهور اوست که آنرا برای خواندن در آکادمی فرانسه موقعی که بعضویت آنجا مفتخر شد نگاشته است . این خطابه که موضوع آن سبک انشاء یا آیین نگارش است ۴ از بهترین نوشته های اوست و بوفن در ضمن آن در حقیقت اسرار استادی خود را در انشاء که او را تا آن اندازه مقبول خاص و عام قرار داده بوده تقریر کرده و راه این کار را نیز بدیگران نموده است .



این خطابه را جناب آقای دکتر قاسم غنی از فرانسه بفارسی ترجمه کرده‌اند ما این ترجمه را ذیلاً برای اطلاع و استفاده آن قسمت از خوانندگان خود که بزبان فرانسه آشنا نیستند و نمیتوانند اصل این خطابه را بآن زبان بخوانند و از انشای بلیغ و رسائی کلام نویسنده زبردست و هنرمند آن مستقیماً تمتع برند منتشر میکنیم  
(یادگار)



« آقایان مایه کمال سرافرازی است که مرا بجمع خود خوانده اید لیکن افتخار وقتی دارائی انسان شمرده میشود که شخص سزاوار آن باشد و من خود باور نمیکنم که این چند مقاله که بدون هنر و خالی از هر آرایشی جز آرایش طبیعی تألیف شده است سند کافی باشد که در سلك اساتید هنر قرار بگیرم و بامردان بزرگی که مظهر شکوه ادبی فرانسه هستند و نامشان امروز مشهور عالمست و فردا باز در نیرنگان ما خواهد بود همدوش شوم .

البته آقایان در این عطف توجه علل دیگری در نظر داشته اید و خواسته اید بدین وسیله حسن نظر خود را نسبت بانجمنی که من از دیرباز افتخار انتساب بآنرا دارم تجدید کرده باشید .

سیاسکزاری من از این بابت نیز کمتر نیست اما وظیفه ای را که امروز حقیقتاً بر گردن من نهاده است چگونه باید ایفا کرد جز اینکه بضاعت شما را بخود شما رد کنم ؟ این بضاعت همان افکار است که من در خصوص شیوه نگارش از مؤلفات شما بدست آورده ام، بلی این افکار در طی خواندن آثار شما و شیفتگی بآنها برای من حاصل شده است و اینک در تابش انوار شماست که مورد پسند واقع شده و مرا سرافراز ساخته است .

در هر عصر و زمان مردمانی بوده اند که بوسیله سخن بردیگران فرمانروائی میکرده اند با وجود این باید گفت که خوش گفتن و خوب نوشتن از خصایص دوره هائیمست که تمدن کمال در خشنده گی را داشته، فصاحت حقیقی نتیجه بکار انداختن هوش و لازمه پرورش عقلانی است و آن با سهولت گفتار فرق بسیار دارد . سهولت تکلم و



روان سخن گفتن منحصرأً خاصه اشخاص پرشور و مردمی است که زبانشان نرم و قوه تخیلشان سریع است. اینگونه اشخاص تند احساس میکنند، زود بشورمی آیند و هیجان خود را قویاً نمایان میسازند و بوسیله يك نوع تأثیر مکانیکی صرف شور و شوق خود را بدیگران منتقل مینمایند. حاصل آنکه این کار عملی است فقط جسمانی یعنی تن با تن سخن میگوید و تمام حرکات و اشارات متساویاً و مشترکاً دست اندر کار میشوند.

برای برانگیختن يك گروه و برآه برن آن چه لازم است؟ و نیز برای متأثر ساختن مردم دیگر واقناع کردن آنها چه راهی باید پیمود و چه کاری باید کرد؟ آهنگی خشن و رزمجویانه، حرکاتی پیاپی و پرتعبیر، سخنانی سریع و طنین دار.

لیکن برای قلیل مردمی که مغزشان محکم است و ذوقی دقیق و حسی لطیف دارند و مانند شما آقایان باهنگ و حرکات و طنین کلمات اعتنائی ندارند، برای چنین مردمی مطلب و فکر و دلیل لازم است و سخنگو باید در پی آن باشد که همیشه مطالب گوناگون و منتظم عرضه کند. در اینجا مشغول کردن چشم و گوش کافی نیست بلکه سروکار سخنران با جان و دل است، باید در آن نفوذ کند.

انشاء عبارتست از حرکت و انتظامی که بافکار داده میشود. هرگاه افکار تنگ و فشرده بیکدیگر تنظیم شوند سبک بیان محکم و گرم و با جزالت میشود. برعکس اگر این افکار بکندی از پی هم در آیند و فقط بزور الفاظ بهم ملحق شوند هر قدر ظریف و زیبا هم باشند بالاخره بیان مبهم و سست و افتان و خیزان خواهد بود.

ولی نویسنده پیش از تعیین رشته انتظام فکر کار دیگری باید انجام دهد و آن عبارتست از نظم مقاصد اصلی و معانی کلی سخن. در این مرحله است که هر مقصدی در جای خاص خود گذاشته میشود و سعه دامنه اش بحساب درمی آید، بدین طریق حدود مقاصد اصلی معین و روشن میشود، سپس مطالب فرعی پیدا شده و فواصل مطالب اصلی را پر میکند.

نویسنده بنیروی هوش تمام مطالب را چه اصلی و چه فرعی با ارزش واقعی آنها

کرده اند  
که بزبان  
از انشای  
ر میکنیم  
(گار)

لیکن  
خود باور  
یعنی تألیف  
رگی که  
نیرگان

و استه اید  
باب با آنرا

حقیقتشناسی  
بخود شما  
مؤلفیات  
برای من  
اسرافراز

مانروائی  
بص دوره  
ختن هوش  
لت تکلم و



در نظر آورده و با يك تفكيك و تجزيه دقیق تشخیص میدهد که کدام يك مثر و کدام يك عقيم است.

اشخاصی که در کار نویسندگی ورزیده و کامل هستند میتوانند از پیش محصول این اعمال ذهنی را بحساب بیاورند، همینکه موضوع قدری وسیع شد و تو در تو گردید بسیار نادر است که کسی بتواند اطراف آنرا با يك نظر احاطه کند، حتی با امعان نظر هم مشکل است که کسی بتواند تمام روابط آنرا درك نماید بنا بر این زیاد هم نمیتوان خاطر را بدان مشغول کرد، در صورتیکه برای محکم ساختن و توسعه فکر و برای بالا بردن مرتبه آن راه همین است. هر چه انسان در مطلبی بیشتر تعمق و تفکر کند بیان آن مطلب آسان تر و روان تر میشود.

این طرح ریزی که گفته شد خود آن عیناً انشاء نیست بلکه زمینه آن است و در حکم راهنمایی است که حرکات سبک را موزون کرده بقانون درمی آورد، بدون این راهنما بهترین نویسندگان گمراه میشود، قلمش مانند نقاشی بی مهارت سرگشته به رسو میرود و از روی بخت و اتفاق خطوط و نقوشی نامتناسب و ناجور رسم میکند، هر قدر رنگهایی که میکشد پر برق و درخشانده باشد و هر قدر در متفرقات صورت زیبایی بکار برد بالاخره مجموع صورت زنده و ناپسند خواهد بود و بیننده هر چند بهوشمندی نگارنده اذعان داشته باشد باز نسبت بقریحه و ذوق او بدگمان خواهد بود. بهمین دلیل است که اشخاصی که سخن را همانطور که حرف میزنند مینویسند هر چند در حرف زدن خوب باشند در نوشتن بد از آب در می آید و نیز اشخاصی که مغلوب اولین حرارت تخیل خود میشوند آهنگی پیدا میکنند که بعد نمیتوانند آنرا نگاه بدارند و همچنین اشخاصی که از بیم فراموش کردن افکار تك تك و پراکنده را در زمانهای مختلف مینویسند در موقع تألیف آن متفرقات دچار زحمت شده و بزور تصنع و تکلف آنها را بهم مربوط میسازند چنانکه میتوان گفت بسیاری از تألیفات عبارتست از مجموعه یادداشتها. کتابی که یکدفعه بقالب ریخته شده باشد بسیار کم است. با وجود این هر موضوعی شیء ایست و احد و هر قدر هم



که پهن‌تر باشد باز قابل آن هست که در قالب یک مقاله ریخته شود، فصل فصل کردن و بریدن کلام وقتی لازم است که بحث از مطالب گوناگون باشد یا آنکه موضوع سخن مطلبی بزرگ و مشکل باشد و نویسنده هر لحظه در سر راه بیان مواجه با مانعی گردد ۱.

از اینکه گذشت دیگر افراط در بریده ساختن مطالب خوب نیست و علاوه بر آنکه در محکم کردن تألیف اثری ندارد هیئت مجموع آنرا خراب میکند، کتاب بچشم روش‌تر و واضح‌تر می‌آید ولیکن مقصود مؤلف تاریک‌تر میشود و چنین کتابی در روح خواننده تأثیر نمی‌کند بلکه خواننده را فقط از امتداد رشته و تعاقب موزون مطالب خوش می‌آید و متأثر میشود. لازم است مطلب توسعه تدریجی داشته باشد و قدم بقدم با حرکت یک نواخت و منظمی پیش برود. بریدگی‌ها باعث خراب کردن این نظم شده مطلب را از نفس می‌اندازد.

چرا ساخته‌های طبیعت این قدر کامل است برای آنکه هر ساخته‌ای مجموعی است و حدانی و برای آنکه طبیعت همیشه بر طبق یک نقشه ابدی کار میکند و هیچگاه از آن انحراف نمی‌جوید، بدون سر و صدا مواد ساختمانی خود را فراهم میکند، با یک گردش قلم طرح اصلی هر موجود زنده‌ای را میکشد بعد آنرا بسط داده با حرکتی دائم و در زمانی محدود و معین آن نقش را تکمیل میکند. ما از نقش تعجب نمیکنیم ولی در حقیقت مایه شگفتی آن مهر خدائی است که اثرش در این موجود هویدا شده است.

عقل انسان نمیتواند چیزی بیافریند، فقط آنچه را بتجربه و تأمل یافته است مصور میسازد، سرمایه تصور انسان همین تجارت و معارف اندوخته شده او است ولی اگر در کار خود طبیعت را تقلید کند و بنیروی تأمل عالیترین حقایق را درک نماید سپس آن حقایق را با هم

۱ - نظر بوفن بکتاب «روح القوانین» مونتسکیو است که از جهت معنی یکی

از شاهکارهای بزرگ زبان فرانسه است ولی این خرده گیری وارد است که در تقسیم و بریدن کلام مبالغه شده است.



جمع و تنظیم کرده از مجموع آنها دستگامی بنیروی فکر و تعقل بسازد در این صورت بنیادهائی بی زوال بر پایه های استوار و تزلزل ناپذیر ایجاد خواهد کرد.

بواسطه نداشتن نقشه و عدم تعقل کافی در موضوع است که گاهی مرد باهوش دچار حیرت و سرگشتگی شده نمیداند نوشته خود را از کجا شروع کند، در آن واحد مقدار زیادی مطالب را در نظر می آورد و چون هیچ آنها را نسنجیده و رتبه بندی نکرده است در ترجیح و انتخاب آنها نمیتواند تصمیمی پیدا کند و ناچار سرگردان میماند ولی بمحض اینکه مطالب اصلی موضوع خود را جداگانه جمع کند فوراً آسانی میفهمد که از کجا باید قلم را بکار انداخت، چون موقع رسیدن میوه فکر را احساس میکند در شکفته ساختن آن شتاب خواهد داشت و در این حال نوشتن برای او لذت دارد، مطالب آسانی از پی هم می آیند و سبک طبیعی و روان میشود و از این لذت حرارتی پیدا میشود.

این حرارت در اطراف خود منتشر شده بیانرا زنده و جاندار میسازد، دمبدم سخن پر جوش تر و آهنگ بلندتر میشود، اشیاء همه مجسم میشوند، عاطفه و احساس نیز بروشن ساختن مطالب کمک داده دامنه آنرا بجای های دور دست کشانیده آنچه بعد باید گفته شود از روی سخن های گفته شده بدست می آید، آنجاست که سبک روشن و جذاب میشود.

برجسته کردن بعضی قسمت های سخن برای گرمی سخن از همه چیز زیان آورتر است زیرا این شراره های موقت که نویسندگان بزور درهم فشردن کلمات ایجاد میکنند بکلی مخالف روشنائی لازمی است که باید همه جای سخن را بکنواخت روشن کند. اثر این شراره های موقتی زود میگردد و ما را در تاریکی میگذارد، درخشندگی اینگونه افکار فقط بواسطه تقابل است، اینها فقط يك روی مطلب را نشان میدهند و جهات دیگر در تاریکی نهفته میماند و غالباً همین طرف روشن هم يك نقطه یا زاویه کوچکی بیش نیست و روی همین نقطه و زاویه است که هوش را ببازیچه مشغول کرده و از مشاهده جهات دیگر باز میمانند.

از همه نابلیغ تر و با فصاحت مابین تر این نازک خیالیها و موشکافیهای پراکنده



بی ثبات است که مانند اوراق نازک فلزی است که بزور چکش براق شده ولی در عین حال استحکام خود را ازدست داده اند.

این است که در یک نوشته هر قدر از این افکار براق و نازک خیالیها بیشتر باشد از حرارت جان و روشنائی و صفای سخن بیشتر کاسته میشود مگر اینکه اینگونه فکر خود موضوع کلام باشد و واقعاً نویسنده قصدشوخی داشته باشد در این صورت ادای مطالب حقیر خیلی مشکل تر از مطالب معظم خواهد شد.

هیچ چیز غیر طبیعی تر و بیمزه تر از آن نیست که بخواهند مطالب مبتذل عمومی را با طرزی خاص باشکوه ادا کنند. هیچ چیز مانند این نویسنده را حقیر و پست نمیسازد، چنین سخنی بهیچوجه مورد استحسان واقع نمیشود بلکه برعکس مردم از شنیدن آن نفرت میکنند که چرا باید این همه وقت صرف تلفیق عباراتی شود که همه مفاد آنرا میدانند.

این عیب در اشخاصی پیدا میشود که هوش تربیت شده دارند ولی فکرشان نازا و عقیم است، الفاظ زیاد دارند ولی معانی هیچ. این اشخاص فقط در الفاظ کار میکنند و چنان می پندارند که معنی پرداز می کنند و بصرف اینکه مقبولات عمومی را بصورت دیگری بیان کرده اند خیال میکنند زبان را تهنیب و تصفیه کرده اند.

این دسته از نویسندگان اهل انشاء نیستند فقط شیخ آنرا دارند. انشاء نقش کردن معانی است ولی ایشان فقط الفاظ را ترسیم میکنند.

پس برای خوب نوشتن باید موضوع را کاملاً در تصرف داشت، باید خوب در آن امعان نظر کرد تا نظم معانی روشن شود و بشکل سلسله متصلی در آید که هر نقطه آن حاکی از معانی باشد و چون قلم بدست گرفته شد باید آنرا در روی این خط سیر منظم و بدون انحراف بجرکت آورد. این است معنی متانت سبک و این است آن چیزی که وحدانیت انشاء و سرعت آنرا باعث میشود. همین خود برای جزالت و سادگی و گرمی و روانی آن کافی است.

پس از این شرایط که صادر از ذوق است اگر لطف و سلیقه و دقت در انتخاب



طرق تعبیر و پیدا کردن کلی‌ترین الفاظ برای هر مفهوم افزوده شود در این صورت انشاء عالی و ارجمند میشود.

اگر نویسنده همیشه درباره اولین حرکت قلم خود قدری بدگمان و مشکل‌پسند هم باشد و با چیزهایی که فقط زرق و برق دارند مخالف باشد و از شوخی و کلمات موهم همیشه نفرت بورزد در اینصورت انشای او سنگین و باوقار و بلند میشود. بالاخره اگر نوشته مطابق عقیده نویسنده باشد و نویسنده بسخن خود ایمان داشته باشد این صدق سخن و راستگویی موجب تأثیر و نفوذ سخن و باعث ایمان دیگران میشود ولیکن شرط است که این ایمان درونی بصورت عشق و دلباختگی شدید در نیاید و همواره آزادگی بیش از حسن اعتماد و دلیل و برهان فزونتر از جوش و حرارت باشد.

این است آقایان آنچه از خواندن کتابهای شما بفهم من آمده است و گمان کرده‌ام که شما چنین چیزی را میخواسته‌اید بیاموزید.

روح من که با حرص و ولع این آیات خرد و حکمت را تلقی میکرد آرزو داشت که بسوی شما پرواز کند ولی کوشش بی نتیجه بود. شاید بگوئید که قواعد هیچوقت کار قریحه را نمیکند و اگر قریحه نباشد قاعده بی ثمر و بیهوده است. برای خوب نوشتن یعنی خوب فکر کردن یعنی در آن واحد دارای نظر ناقص و روح و سلیقه بودن در انشاء باید تمام قوای عقلانی باهم بکار بیفتند.

اصل و زمینه انشاء معانی است، موزونیت الفاظ از متعلقات آن و مقوسم بحساسیت اعضا است، اندکی اعتدال و سلامت سمع کافی است که انسان از آوازه‌های ناموافق پرهیزد. گوش را بوسیله خواندن آثار شعرا و خطبا طوری باید پرورش داد که انسان خود بخود بتقلید آنان سخن بگوید و موزونیت شعری ایشان را در بیان خود بیاورد ولیکن تقلید هیچوقت باعث ایجاد و ابتکار نمیشود و این خوش‌آهنگی الفاظ نه اساس انشاء است نه باعث دلپذیری آن فقط در نوشته‌هایی است که فاقد معنی میباشد. آهنگ هیچوقت نباید ساختگی باشد و باید از طبیعت خود مطلب متولد شود.



آهنگ انشاء عبارت است از مطابقت و تناسب آن با جنس موضوع. آهنگ انشاء مربوط به محوری است که فکر در دور آن گردش میکند یعنی اگر موضوع انشاء ذاتاً عالی و بحث از معانی بلند و کلی باشد آهنگ نیز بهمان درجه بلند میشود و اگر در همین حال قریحه نگارنده روشنی‌های تند بمطالب بدهد و زیبایی رنگ را بر محکمی طرح بیفزاید در این صورت آن نه فقط عالی بلکه اعلی میشود.

در این موقع عمل بیشتر از قاعده کار میکند و سر مشق بهتر از دستور تعلیم میدهد ولی چون من اجازه ندارم که نمونه‌های اعلائی را که در آثار شما خوانده‌ام نقل کنم ناچار بذکر همین افکار اقتصار و اکتفا میکنم.

فقط نوشته‌های خوب است که برای اخلاف میماند. مقدار معلومات، غرابت وقایع، داشتن اکتشافهای نو، هیچیک از اینها بتنهایی اثری را جاویدان نمیسازد. کتاب یا هر نوشته‌ای ولو محتوی چنین مزایایی باشد همین که انشای آن خالی از ذوق و قریحه و بلندی سبک باشد و فقط از چیزهای پست بحث کند چنین کتابی جاویدان نمیماند بلکه دستخوش نیستی است زیرا معلومات و اکتشافات و وقایع زود رفته میشوند و بدست اشخاص لایق تری افتاده و بنام آنها معروف میشوند.

غرض آنکه معانی و مطالب جزو ذات انسان نیست، انشاء است که نفس متکلم محسوب است و میتوان گفت که انشاء عین ذات انسان است.

انشاء ممکن نیست ر بوده شود و بدست دیگری تغییر شکل پیدا کند. اگر انشاء بلند و ارجمند و اعلی باشد مؤلف آن در هر عصر و زمان مورد تحسین خواهد بود زیرا آنچه با دوام بلکه ابدی است همان حقیقت است و بس.

انشای زیبا وقتی بدین مقام میرسد که واجد و نشان دهنده حقایق بیشمار باشد تمام آن زیبایی‌های فکری و محسنات تعبیر که در انشاء میشود و تمام آن روابطی که انشاء را ترکیب میکنند اینها هم مانند همان حقایقی که زمینه موضوع آن هستند حقیقت دارند و در این باب هیچ دست کمی از آنها ندارند و بلکه در نظر ارباب هوش ثابت تر و محقق تر از آنها هستند.

انشای اعلی جز در موضوعات بزرگ یافت نمیشود.

ن صورت  
مشکل  
شوخی و  
میشود.  
مان داشته  
دیگران  
شدید در  
جوش و  
و گمان  
د آرزو  
که قواعد  
ت برای  
روح و  
و متقوم  
آزهای  
رش داد  
در بیان  
آهنگی  
باقدمعنی  
ولدشود.



شعر و تاریخ و فلسفه همه يك موضوع دارند و آن هم موضوعی بزرگ است یعنی انسان و طبیعت .

فلسفه طبیعت را توصیف و ترسیم میکند ، شعر آنرا رنگین و زیبا میسازد . همچنین شعر انسان را وصف میکند و بزرگ میسازد، از حد افزون میبرد و پهلووانان و خدایان می آفریند . اما تاریخ فقط از اهسان بحث میکند و چنانکه هست او را نشان میدهد نه بیش و نه کم بدین جهت آهنگ انشای تاریخ نویس بلندی نمیگیرد مگر وقتی که بخواهد سیمای مردمان بزرگ را تصویر کند یا اعمال و حوادث و نهضت‌های بزرگ را شرح دهد . در غیر این موارد کافی است که آهنگش مؤدبانه و با وقار باشد .

آهنگ فیلسوف در مواردی بدرجهٔ اعلیٰ میرسد که از قوانین طبیعت ، از وجود کلی ، از فضا ، از ماده ، از حرکت و زمان ، از نفس و عقل و احساسات و روحيات بشری سخن بگوید .

در غیر این موارد کافی است که آهنگش عالی و بلند باشد . اما شاعر و خطیب همینکه موضوع سخنش بزرگ باشد باید آهنگش همواره از درجهٔ اعلیٰ باشد زیرا شاعر و خطیب مجازند که هر قدر بخوانند بر عظمت موضوع رنگ آمیزها و حرکتهائی از مایهٔ خیال و توهم خود بیفزایند . شاعر و خطیب علاوه بر تصویر و بزرگ کردن اشیاء موظفند که تمام نیروی قریحهٔ خود را بکار بیندازند و دامنهٔ خیال را چندان که میتوانند انبساط دهند .



## ما و خوانندگان

### نامه آقای عبدالحسین داراب

#### استان دانشگاه لندن

این دوسه ماه اخیر هر ماهی مرتباً يك شماره سال اول «یادگار» که مجله ایست ماهیانه ادبی علمی و تاریخی بما رسیده و ما خود را از خواندن گفتارهای پاکیزه و مقالات سودمند آن بهره مند و خرسند ساخته ایم اکنون بدین وسیله تبریکات صمیمانه خود را خدمت مدیر مسؤل «یادگار» حضرت آقای عباس اقبال تقدیم مینمائیم و از مجاهدات ایشان برای يك چنین خدمت بزرگی که بعلوم و ادبیات ایران می نمایند سپاسگزاریم. خوشبختانه در نخستین شماره آن مجله شریفه ملاحظه گردید که یکی از مرام آن این است که مطالب خود را با کمال سادگی بیان نماید و نیز در این سه شماره اول دیده شد که تا آنجا که ممکن بوده است از عبارت پردازی خودداری نموده مطالب خود را بزبانیکه همه کس بفهمد بیان نموده است امید است دیگر مطبوعات و نویسندگان زبردست ایران این روش را پیروی خواهند فرمود زیرا ساده نویسی مطبوعات یکی از بزرگترین و سائل بهبودیست برای سواد عمومی .

یکی از مطالبیکه باعث تأثر خاطر گردیده این است که در نخستین شماره «یادگار» مرقوم گردیده بود که حضرت آقای فاضل و استاد علامه جناب محمد قزوینی شرح غزلیات دیوان حافظ را مرقوم فرموده اند و طبع و نشر آنرا از سبب فقدان مخارج بتعویق انداخته فقط بعضی از صفحات شرح مزبور را هر ماه فعلاً مجله یادگار درج مینماید تا بعد ترتیبی برای طبع تمام آن داده شود. حقیقه جای تمجیب است که



برای طبع نوشتجات بزرگترین علامه جهان اسلامی هنوز ایران اسباب آنرا مهیا ندارد آنانکه از تألیفات و تصنیفات استاد معزی الیه استفاده نموده اند میدانند که از صدر اسلام تا کنون مسلماً ایران ادیب متبحری مانند ایشان در رشته خود بعرضه ظهور نیاورده است پس ما ایرانیان که خود را میهن دوست و معارف پرور میدانیم وجود شریف ایشانرا مغتنم شمرده آنچه را که حضرت معظم له باخون دیده و دل مرقوم میفرمایند ما با جان و دل خریداری نمائیم، ما آرزو مندیم که وزارت جلیله فرهنگ بزودی اقدامی برای طبع و نشر شرح مزبور فرموده بدینوسیله روشنی تازه بادیات ایران خواهند بخشید.

موضوع جالب توجه دیگری در نخستین شماره «یادگار» درج بود و آن ترجمه بعضی از صفحات کتاب شخصی است فرانسوی موسوم به گزاریه پاؤلی که بزبان فرانسه راجع باقامت مرحوم مظفرالدین شاه در پاریس نوشته است. از ترجمه آن صفحات اینطور معلوم میشود که جمعی از شیادان و حقه بازهای پاریس دور پادشاه ایران و همراهان او را گرفته بودند و بهر نحو و عنوانی بوده جیب آنها را می بریدند و حتی مهماندار آنها هم که ازدولت خود حقوق کافی برای خدمت بمهمانهای خارجی میگرفته کاغذهای مهمانها را باز میکرده است و از برای کسب منافع شخصی آنها را بدون شرم و خجالت بطبع رسانیده است پس ما باید از این مهمانها و اینطور مهماندارها بر حذر باشیم و از گذشته عبرت بگیریم پس راست است که میگویند مهماندار را از ایرانی باید آموخت. زیاده بر این مستدعی است احترامات فائقه و سلام و ادعیه خالصانه ما را برای موفقیت و اقبال خود بپذیرد.

غلامحسین داراب



شرحی را که در فوق درج کردیم آقای عبدالحسین داراب استاد دانشگاه لندن بادره مجله ما فرستاده اند. بعلت اظهار لطفی که ایشان نسبت بمدیرو مجله ما کرده اند، با اینکه هیچگونه



سابقه آشنائی نیز مابین ما و ایشان نبوده است، نمیخواستیم بدرج آن اقدام نمائیم چنانکه تا کنون در باب چندین فقره نظایر آن همین معامله را روا داشته ایم اما چون نامه ایشان متضمن مطالبی دیگر است و ملاحظاتی راجع بمندرجات مجله ما دارد نمیخواستیم که خوانندگان از خواندن آنها محروم بمانند بخصوص که نویسنده محترم آن نامه بی ریب و ریا و از راه دور نسبت بوجود معظم استاد علامه بزرگوار آقای محمد قزوینی مدظلّه خالصانه قدردانی کرده و از اینکه بعلمت فراهم نبودن اسباب مادی و سایل طبع تحقیقات دقیقه و ملاحظات نفیسه ایشان راجع باشعار حافظ بطبع نرسیده اظهار تأسف فرموده اند و ما نیز در این باب کاملاً با ایشان شریکیم و نمیخواستیم فرصتی بدست بیاوریم و اتحاد نظر خود را در این زمینه با ایشان و امثال ایشان ظاهر کنیم.

آقای داراب اظهار تأسف فرموده اند که چرا وزارت فرهنگ ایران آقای قزوینی را قدرت آن نمیدهد که تحقیقات خود را در باب اشعار حافظ بچاپ برسانند و مردم با ذوق حقیقت طلبی را که تشنه اینگونه زلال معرفتند و بقا و هستی ایران و نام و نشان آنرا بحق مدیون امثال حافظ و آقای قزوینی میدانند سیراب کنند. بدبختانه وزارت فرهنگ مادر این عوالم سیر نمیکند و اولیای امور آن یا نمیفهمند یا نمیخواهند که جز تغییر دائمی رؤسا و ساختن و پرداختن برنامه‌ها و آئین نامه که غرض از آن نیز بنان و آب رساندن رفقا و بستن راه ترقی مردم لایق و پست نگاه داشتن میزان معلومات است کاری دیگر کرده باشند بهمین جهت مجال آنکه باحوال و تحقیقات امثال آقای قزوینی توجه پیدا کنند ندارند یا آنکه آنقدر خود را فاضل و باسواد میدانند که باوجود خود مملکت را بغضای دیگر محتاج نمی‌پندارند.

در مملکتی که دولت و مجلس آن برای يك اردو خارجی که هیچیک در فن خود صد يك آقای قزوینی زحمت نکشیده و تخصص و تبحر ندارند بنام مستشار همه قسم و سایل راحت فراهم میکنند حتی مخارج رفت و آمد و نقل و انتقال و بیلاق و قشلاق سگ و گربه ایشان را هم بمیزانی غیر معقول می‌پردازند عاقبت هم جز خرابی و هرج



و مرج حاصلی از کار آنان بر نمیدارند ننگ است اگر بگوئیم که دانشمندی نظیری مثل آقای قزوینی دواطاق که بتواند در آن بفراغ بال کار کند و يك مشت کتاب که عزیزترین معشوقه‌های اوست ندارد و پیوسته بر اثر این گونه نگرانیهای مادی رشته خیالش بر اکنده است و بهیچ کار اساسی چنانکه باید نمیتواند پردازد.

بلی اگر جامعه ما روزی همان «مدینه فاضله» افلاطون یا چیزی شبیه بآن شد و اختیار حل و عقد امور بدست مردم فاضل لایق افتاد میتواند متوقع بود که از آقای قزوینی که بی اغراق بی نظیر است قدردانی شود یا لااقل موجبات نگرانی خاطر ایشان و اسباب انتشار فوایدی که بآنها رسیده اند و کمتر کسی باین زودبها بآن میتواند رسید فراهم آید اما چون بدبختانه هنوز این حالت صورت پذیر نگشته و آن مقدمات فراهم نیامده جز این توقعی نمیتوان داشت.

تنها خوشوقتی ما این است که با وجود این احوال پریشان باز همت ملال ناپذیر آقای قزوینی - که خدایش سعادت و توفیق دهد - از کار باز نمی نشیند و ایشان باستظهار مناعت و بلند نظری و عشق بی پایانی که بدرك و اشاعه حقیقت دارند و در عصر مادر کمتر کسی نظیر آن دیده میشود با هر ملالت و خستگی خاطر که باشد شب و روز میکوشند و بروشن نگاه داشتن مشاعل و معاهد علم و معرفت که روزی این مملکت یکی از مطالع فروزان آن بوده کمک میکنند و خستگان وادی دانش و فرهنگ را مدد و قوت می بخشند.

بماناد آن دوست کو دوستان را

غذای تن و راحت جان فرستد

یادگار



بی نظیری  
شست کتاب  
مادی  
زد.

شیهه بآن  
بود که از  
ت نگرانی  
ن زودیها  
سیر نکشته

مت ملال  
ی نشیند و  
یقوت دارند  
خاطر که  
مهرت که  
خستگان

شد

## مطبوعات تازه

### ۱ - خاوشی دریا

کتاب خاموشی دریا ترجمه آقای دکتر حسن شهید نورائی استاد دانشکده حقوق که در شماره قبل خبر انتشار آنرا داده بودیم کتاب کوچکی است که آنرا ژان بروله یکی از نویسندگان فرانسوی هنگام آنکه مملکت فرانسه تحت تصرف آلمان سر میکرده بامضای مستعار ور کور ۲ منتشر ساخته.

اصل کتاب قصه لطیفی است که نویسنده آنرا برای هموطنان اسپر خود بقصد زنده نگاه داشتن روح ایشان و جاوید نشان دادن روح فرانسه انشاء کرده. وجود همین نویسنده و هزارها مثل او در ایامی که کوچکترین جرکت خلاف جان و مال ایشان را بدست دشمن بر باد فنا میداده و ایشان با وجود این مخاطرات عظیم شب و روز از پا نمی نشسته و در میان دشمن با نوشتن و چاپ کتاب و روزنامه درخفا تیشه بریشه او میزده و هموطنان خود را دلگرم و امیدوار نگاه می داشته اند بهترین شاهد جاوید ماندن چنین روحی است. البته قومی که چنین نویسندگان مبارز و فداکار دارد هرگز نمیبرد و با خیانت و خودنروشی چندتن معدود از پا نمی افتد.

اهمیت این قبیل کتب و اقبال عمومی مردم نسبت بآنها شاید منحصرأ بهمین باشد که در چنین مواقع غیر عادی برای چنین مقصود مقدسی بدست مردمانی شجاع و از جان گذشته انتشار یافته و الامضمون داستان کتاب و انشاء و معانی دیگر آن ظاهراً چیزی فوق العاده نیست که آنرا جزء شاهکارهای ادبی قرار دهد و در همه جا و همه وقت آنرا قبول داشته باشند.

بهر حال مضمون کتاب هر چه باشد ما را در آن بحثی نیست، غرض ما در اینجا بیشتر اشاره بترجمه ماهرانه ایست که دوست عزیز ما آقای دکتر شهید نورائی از آن بفارسی کرده و انصاف این است که از عهده این کار بخوبی بر آمده اند. سراسر کتاب در قالب فارسی صحیح و سلیس ریخته شده و از تکلف و عبارت پردازی



بیجا عاری است بطوریکه میتوان گفت که الفاظ درست ظرف معانی و جمله هامو جز و وافی است و با اینکه طرز خیال و تعبیرات اصلاً متعلق بزبانی دیگر است تا آنجا که ممکن بوده بخوبی بفارسی نقل شده و صبغه ایرانی پیدا کرده است. ما این موفیتی را که نصیب دوست عزیز ما شده و آن البته نتیجه مطالعه بسیار در هر دوزبان فرانسه و فارسی ودقت و احتیاط در کار ترجمه است بایشان تبریک میگوئیم و امیدواریم که از این هنر خود در ترجمه کتب ادبی دیگری استفاده کنند و بهموطنانی که زبان فرانسه نمیدانند از این راه بهره های بسیار برسانند.

#### ۲ - امواج

مجموعه اشعار شاعر پرشور آقای فضل الله گرکانی، ۱۳۱ صفحه، چاپخانه توده ایران، شهریورماه ۱۳۲۳ شمسی، طهران.

#### ۳ - تاریخ و عقاید و نمایان

تألیف آقای علی اصغر فقیهی، ۶۸ صفحه، بنقل از روزنامه استوار قم که علیحده در همان شهر بتوسط کتابفروشی سید عبدالحسین کتابچی در آبانماه ۱۳۲۳ شمسی بطبع رسیده.

#### ۴ - سفر نامه مکه

نگاشته و نوشته مرحوم حاجی میرزا علیخان امین الدوله (متوفی صفر ۱۳۲۲) صدراعظم سابق بیت الله در سال ۱۳۱۶ هجری قمری که عکسی است از روی خط ملیح و شیوای آن مرحوم با دو عکس از مشارالیه یکی قبل از حج دیگری بعد از حج و این دومی بمعیت پسر آن مرحوم یعنی جناب آقای محسن امین الدوله است که در آن تاریخ معین الملک لقب داشته است.

این کتاب که در همین سال جاری بچاپ عکسی در طهران با کمال نفاست منتشر شده از عجایب این که نه اسم دارد نه عدد صفحات نه باصفحه ای نه محل طبع نه تاریخ چاپ، البته این غفلت از جانب ناشرین سر زده که باین دو نه مسائل اهمیت نمیداده و وجود آنها را زاید می شمرده اند. این کتاب که اثر قلم یکی از بنشیان هنرمند قرن اخیر ایران و یادگاری از یکی از رجال مصلح و ترقی خواه مملکت ماست اثری است در نوع خود نفیس و ما امیدواریم در یکی از شماره های آینده یادگار شرح حال مبسوط مرحوم امین الدوله را برای اطلاع خوانندگان خود منتشر کنیم.